



ناشر: سازمان مشاوره‌ی زنان همجنس‌گرای برلن

تاریخ: ۲۰۰۶/۱۳۸۴

نوبت چاپ: نخست

تلفن: ۰۰۴۹/۳۰/۲۱۹۱۵۰۹۰

فاکس: ۰۰۴۹/۳۰/۲۱۹۱۷۰۰۹

پست الکترونیکی: [info@lesmigras.de](mailto:info@lesmigras.de)

تارنمای الکترونیکی: [www.lesmigras.de](http://www.lesmigras.de)

جمع‌آوری: سعیده سعادت

ویرایش: آذرمدخت آذرشهاب و فریده زیبرجد

صفحه بردازی: مهران رازقی

شمارگان: ۱۰۰۰

چاپ: Asta Druckerei-FU

## فهرست

۴	سعیده سعادت	پیشگفتار
۷	LesMigraS	در باره ی لزمیگراز
۹	شادی امین	نبردی دانمی با ناملایمات بر سر راه عشقی ممنوع!
۲۱	کریستینا تورمر - روهر	دگر جنس گرایی اجباری، تفکر دگر جنس گرایی و هم جنس گرایی در گفتمان فمینیستی
۳۳	ساویز شفائی	توطئه سکوت
۴۰		داستان موشی که خفاش شد
۵۰	سعیده سعادت	هویت ترانس
۸۹	سونیتی نامیوشی	رن پرنده
۵۱	سعیده سعادت	در صحبت با صولت
۶۳	سعیده سعادت	فعالین جنبش زنان ایرانی در تبعید و همجنس گرایی
۶۴		مصاحبه با شهین - پاریس
۶۹		مصاحبه با مهوش - استکهلم
۷۴		مصاحبه با الناز - کلن
۷۸		جو سکوت در تبعید
۸۷	گودرون فیشر	زنان هم جنس گرا در افغانستان چگونه زندگی می کنند؟
۹۰		مصاحبه با شهلا
۹۳	سعیده سعادت	مصاحبه کتبی و تلفنی با زنان افغانی در آلمان
۹۳		مصاحبه کتبی با ن
۹۴		مصاحبه کتبی با آ
۹۵		مصاحبه تلفنی با ف

## پیشگفتار

سعیده سعادت

بیش از ده سال است که سکوت حاکم بر اپوزیسیون ایرانی در اروپا، بویژه در میان جنبش دمکراتیک زنان و بخشی از نیروهای چپ در ارتباط با رابطه‌ی عشقی هم‌جنس‌گرایانه ترکی جدی و چشمگیر برداشته است. فعال شدن گروه همجنس‌گرایان هومان در دهه‌ی نود میلادی در اروپا، میزگرد بحث در مورد همجنس‌گرایی در سمینار بنیاد پژوهش‌های زنان ایرانی ۱۹۹۸ در شهر واشنگتن دی سی، چاپ و انتشار مقالات متعددی در مورد نقش مذهب و دولت‌های مردسالار در رشد سیاست‌ها و فرهنگ همجنس‌گراستیز در تشریفات هومان، قاصدک، آرش، آوای زن و گاهنامه، سمینار سراسری زنان و تشکل‌های زنان ایرانی در آلمان در سالهای ۲۰۰۰ و ۲۰۰۴ در شهرهای برلین و کلن، افزودن نام زنان همجنس‌گرا به نام این سمینارها در سال ۲۰۰۴ و غیره. همه و همه گواهی است بر شکست سکوت و آغاز شکل‌گیری مقاومت‌های زنان و مردان آزاداندیش ایرانی در مقابل ساختارهای مذهبی - مردسالار حاکم بر روابط عشقی انسان‌ها.

حضور علنی و یا غیر علنی زنان همجنس‌گرای ایرانی در میان جنبش زنان ایرانی در تبعید و بخشی از نیروهای چپ اپوزیسیون در دهه‌ی اخیر، نقشی کلیدی در به وجود آمدن این تحول بازی کرده است. چرا که این زنان خود بخشی از اپوزیسیونی را تشکیل می‌دهند که در این سال‌ها فعالانه علیه تبعیض زندگی همجنس‌گرایانه و برای رهائی زنان از ساختارهای مناسباتی مردسالار و حق آنان برای انتخاب آزاد زندگی (عشقی و جنسی) خود برخاسته اند.

بخش مهمی از اپوزیسیون ایرانی در اروپا، اپوزیسیونی است که خود را فعالانه با تفکرات آزادیخواهانه و با مدل‌های جدید ساختار و روابط اجتماعی درگیر می‌کند. این بخش از اپوزیسیون در مقابله با بنیادگرایی جمهوری اسلامی ادعای دفاع از آزادی و فردیت انسان‌ها و مقابله با تبعیض و نقض حقوق گروه‌ها و افراد مختلف اجتماع را دارد. این تعریف از خود، برای زنان همجنس‌گرای ایرانی و تمام زنان و مردان آزادیخواه سنت شکن امکان مناسبی را فراهم ساخته است، که دفاع گروه‌های روشن‌اندیش اپوزیسیون از حقوق هم

جنس‌گرایان و حمایت آنان از آزادی انسان برای تعیین زندگی خود را مطالبه کرده و حداقل حمایت مشخص و موردی بخشی از آنان را به دست آورند.

نادیده نباید گرفت که بحث‌های مربوط به نظام حاکم و سرکوبگر بر روابط احساسی و جنسی انسان‌ها و برخورد ایرانیان به این مقوله در سال‌های اخیر، یکی از موضوع‌های مهم و اساسی در بسیاری از سمینارها و کنفرانس‌های زنان ایرانی در اروپا و آمریکا بوده است. در نوامبر ۲۰۰۴ در "سمینار سالانه‌ی زنان و سازمان‌های زنان ایرانی در آلمان" در شهر کلن بحث مربوط به همجنس‌گرایی موضوع اصلی سمینار را تشکیل می‌داد. اکثریت زنان حاضر در این سمینار بعد از بحث‌های فراوان تصمیم گرفتند نام این سمینارهای سالانه را به "سمینارهای سراسری زنان و زنان همجنس‌گرای ایرانی در آلمان" تغییر دهند.

با وجود این دستاوردهای با ارزش که حداقل در رابطه با گروه‌های مشخصی از ایرانیان تبعیدی حاصل شده است، زنان لژیون ایرانی هر روزه با تبعیض، پیشداوری و تعصب روبه رو می‌شوند. در مراسمی که آنان حضور ندارند، نادیده گرفته می‌شوند و از آنان نامی برده نمی‌شود.

به عنوان مثال در مراسمی که هر ساله در برلین برای بزرگداشت زندانیان سیاسی که ۱۳۶۷ به دست عاملین جمهوری اسلامی در زندان‌های ایران اعدام شده‌اند و کشته شدگان رستوران میکونوس برگزار می‌شود، غالباً فرم‌های مختلف تبعیض و سرکوب جمهوری اسلامی نام برده می‌شوند. اگر چه زنان و مردان همجنس‌گرا و بی سکشوال در ایران همچنان در خطر مرگ قرار دارند و انسان‌های ترانس سکشوال مورد تبعیض قرار می‌گیرند و بیمار خوانده می‌شوند، اما تا کنون در این سمینارها نامی از تبعیض و سرکوب همجنس‌گرایان در ایران برده نشده است. و این در حالی است که برگزارکننده گان این سمینارها، یکی از روشن‌ترین گروه‌های اپوزیسیون ایرانی در برخورد به سنت‌های واپس‌گرای جنسی و به زندگی همجنس‌گرایانه هستند.

در سال‌های اخیر زنان و مردان همجنس‌گرای ایرانی، مبارزه شان را علیه برخوردها و نگرش تبعیض آمیز و متعصبانه‌ی ایرانیان در تبعید نسبت به زندگی همجنس‌گرایانه‌ی شان، بیش از همه بر روی مبارزین سیاسی فعال متمرکز کرده اند. امید همجنس‌گرایان این است که این فعالین، دفاع از اصول و ارزش‌های پایه‌ای دموکراتیک را سریعتر آموخته و این ارزش‌ها را در میان دیگر ایرانیان در تبعید برده و ترویج دهند.

بخشی از مطالب این کتاب مربوط به برخورد اپوزیسیون ایرانی و بخصوص جنبش زنان ایرانی در تبعید به رابطه‌ی همجنس‌گرایانه و زنان لژیون و همچنین

زنان ترانس ایرانی است. بخشی دیگر به شکل‌های درگیری زنان لزبین ایرانی با تبعیضات و پیشداوری‌ها، مبارزه‌ی آنان برای به رسمیت شناخته شدن شیوه‌های مختلف زندگی و به دستاوردهائی که آنان تا کنون در این چهار چوب کسب کرده اند، می‌پردازد.

در کتاب حاضر چند مطلب در مورد شرایط اجتماعی زنان افغانی به چاپ رسیده است. چرا که زبان هر دو کشور فارسی است و زنان افغانی و ایرانی بعضاً در چهار چوب فعالیت‌های زنان با یکدیگر همکاری نزدیکی دارند. امید ما این است که این بحث‌ها بتواند اطلاعات بیشتری در مورد برخورد هر دو جامعه داده واز این طریق امکان همیاری و همکاری بیشتر علیه همجنس‌گراستیزی جوامع ایرانی و افغانی را فراهم آورند.

پروژه‌ی زنان لزبین مهاجر- سازمان مشاورتی زنان همجنس‌گرا در برلین، لزبمگراز، تا کنون چهار کتاب منتشر کرده است. این کتاب‌ها خود را با تاریخ زنان لزبین کشورهای مختلف در اروپا از گذشته تا کنون در گیر کرده اند. کتاب "زنان همجنس‌گرای ایرانی در اروپا" پنجمین کتاب این مجموعه می‌باشد. موضوع چهار کتاب دیگر شرایط زندگی زنان لذب مهاجر روس، ترک زبان و عرب زبان در اروپا و آلمان است.

پنج کتاب نامبرده، از طرفی تاریخ و شرایط زندگی زنان لزبین را در ترکیه، روسیه، کشورهای عرب زبان و ایران بررسی کرده‌اند و از طرف دیگر به چند گانگی تبعیض زنان لزبین مهاجر (تبعیض به دلیل زندگی همجنس‌گرایانه، به دلیل تعلقات قومی و تبعیضات جنسی به دلیل زن بودنشان) در اروپا پرداخته اند.

زنان لزبین مهاجر در درگیری و مبارزه علیه تبعیض به توانائی‌ها و قابلیت‌های قابل توجهی دست یافته اند. نقل و بررسی این توانائی‌ها و همچنین انتقال استراتژی‌های مبارزاتی و تجارب مثبت آن، یکی از اهداف محوری این کتابها است.

کتاب حاضر کوششی است اولیه برای به ثبت رساندن و بازگو کردن تاریخ زنان لزبین ایرانی در تبعید. قدمی است برای آشکار ساختن خودمان و تاریخ چندگانه‌ی مان.

ما این کتاب را در حقیقت به عنوان هدیه‌ای به خودمان ارزیابی می‌کنیم. چرا که هر چه زنان لزبین بیشتر "چهره" بیابند، در فعالیت‌های اجتماعی - سیاسی و زندگی شخصی اشان رهاتر و موفق‌تر عمل خواهند کرد.

## در باره‌ی LesMigraS لزمیگراز علیه همجنس‌گرا ستیزی و نژادپرستی

LesMigraS یکی از گروه‌های کاری سازمان مشاوره زنان همجنس‌گرای برلین است که محور کار خود را بر مبارزه علیه تبعیض چند گانه زنان هم-جنس‌گرای مهاجر و سیاه پوست قرار داده است.

زنان همجنس‌گرای مهاجر در زندگی روزانه‌ی خود به دلیل زن بودن، "خارجی" بودن، رنگ پوست و به دلیل علایق جنسی خود (همجنس‌گرایی) به طور روزانه مورد تبعیض چند گانه قرار می‌گیرند. از این جهت اینان در مرکز ثقل و نقطه تقاطع ضدیت نژادپرستان "بیگانه‌ستیز، مدافعان سیستم مردسالاری و مخالفان همجنس‌گرایی جمع مهاجر خودی و کل اجتماع قرار گرفته اند.

تلاش LesMigraS در سال‌های اخیر این بوده است که با طرح شرایط تبعیض‌آمیز زنان مهاجر و سیاه پوست همجنس‌گرا، تشکیل شبکه‌ای ارتباطی در اعتراض به نژادپرستی و همجنس‌گراستیزی، فعالیت مطبوعاتی در وسائل ارتباط جمعی و با برقراری ارتباطات با مسئولان سیاسی در آلمان فعالیت همه جانبه را علیه خشونت و تبعیض به راه اندازد. مطالبه‌ی تغییرات ساختاری در مناسبات تبعیض‌آمیز اجتماعی از طریق کار تنگاتنگ با سازمان‌های زنان و مردان همجنس‌گرا، گروه‌ها و سازمان‌های مهاجران و تبعیدیان و مسئولان سیاسی دولت آلمان و مطالبه‌ی تصحیح رفتار و نظرات منفی و خشن فردی از طریق کار و تاثیر بر افکار عمومی مهم‌ترین محورهای فعالیت LesMigraS را تشکیل می‌دهند.

لزمیگراز در سال‌های اخیر در راستای این حرکت سه فیلم در مورد وضعیت زنان مهاجر و سیاه پوست همجنس‌گرا در کشورهای آلمان، اتریش و فرانسه تهیه کرده است و به تهیه و توزیع کارت پستال و پلاکارد، بروشورهای اطلاعاتی و سازماندهی نشست‌ها و میزگردهای بحث با احزاب سیاسی، مسئولان دولتی، سازمان‌های مهاجران، فعالان جنبش زنان و زنان لذب

دستزده است. یکی از اهداف اصلی این فعالیت‌ها به چالش کشیدن وضعیت غیر دموکراتیک سیاسی - اجتماعی و حقوقی زنان و مردان همجنس‌گرای خارجی در اروپا بوده است.

لزمیگراز، کار خود را در تابستان ۱۹۹۹ میلادی آغاز کرد. در سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۴ لزمیگراز پروژه‌های اروپائی را در چهارچوب برنامه "جامعه اروپا در راه مبارزه با تبعیض" کمیسیون اروپا طرح ریزی و اجرا کرد. در این پروژه سازمان‌های مختلفی از کشورهای اتریش، فرانسه و آلمان سهیم بودند.



## نبرد دائمی با نامالییات بر سر راه عشقی ممنوع!

شادی امین

زندگی برای کسی که به حقارت روح تن نمی‌دهد،  
یک نبرد دائمی با نامالییات است. (رومن رولان)

زمانی که نزدیک به ۲۶ سال قبل رژیم شاه با یک حرکت وسیع مردمی سقوط کرد، تصور عمومی و غالب در جامعه این بود که آزادی فردی، حقوق سیاسی و اجتماعی برای تمام شهروندان و دمکراتیزه کردن تمام سطوح اداری و دولتی از حداقل موهبات حکومت جدید و به اصطلاح انقلابی وقت است.

اما تنها ۱۸ روز از روی کار آمدن اینان گذشته بود که برای بسیاری از زنان روشن شد که حاکمین جدید حامی هر کس که باشند، حامی زنان نیستند.

حکومت تازه به قدرت خزیده "جمهوری اسلامی" که هنوز از رفراندوم تأیید همگانی نیز بیرون نیامده بود، شمشیر خود را از رو بسته و برای زنان اعلام "حجاب اجباری" نمود.

در چنین برآمدی بود که زنان بسیاری به خیابانها ریختند و رژیم را درپیشبرد این سیاست در آن مقطع زمانی وادار به عقب نشینی کردند.

اما این تنها یک عقب نشینی برای تجدید قوا و حمله‌ای مجدد بود و آنها توانستند در تهاجمی دوباره به زنان آنها را پراکنده کرده، برخی را نیز فریب داده و... و در موجی دیگر به سرکوب آنان پردازند. بسیاری از فعالین جنبش زنان که در عین حال از فعالین جریانات سیاسی آن زمان نیز بودند دستگیر، زندانی و یا اعدام شدند. گروه اندکی نیز که از حداقل امکانات برای خروج از کشور

برخوردار بودند و یا رد پای در خارج از کشور داشتند بالاچار راهی خارج از کشور شدند.

در آن روزها شاید خیلی از ما به ابعاد فاجعه‌ای که از راه می‌رسید پی نبرده بودیم و نفهمیده بودیم که حمله به حقوق زنان، حمله به حقوق همه انسان‌ها و حمله به حقوق بشر است.

شاید خیلی از ما به ابعاد تأثیر "حجاب اجباری" به عنوان ابزاری برای به بند کشیدن زن و تحمیل آپارتاید جنسی واقف نبودیم.

شاید "روسری و چادر" برایمان جزئی از لباس مادر بزرگانمان بود که "آزادانه" و بر اساس "عادت" بر سر داشتند و ما به دیدن آن اخت داشتیم! آری ما هنوز عواقب اجباری کردن حجاب را نمی‌فهمیدیم و نمی‌دانستیم که "حجاب" یعنی نفی جنسیت زن، یعنی نفی و محو زن از عرصه اجتماع! و البته بودند زنانی هم که حجاب را ابزار مقابله با "غرب" از سوی زن شرقی می‌دانستند و در تداوم حمایتشان از "مبارزات ضد امپریالیستی رژیم!" از "حجاب اجباری" نیز پشتیبانی کردند.

و بدین گونه بود که هنوز در گفتمان آن روزها "آزادی جنسی" واژه‌ای ممنوعه بود و خواسته‌ای "ناخواسته!"

بگذارید با هم سفری کنیم به ایران، جایی که چشمانمان اولین نگاه‌های عاشقانه، دلهایمان اولین لرزش‌هایشان را و دستانمان اولین نوازش با دستانی پر از خواهش را تجربه کردند.

با هم لحظات گوناگون را مرور می‌کنیم:

به کلاس درس دبیرستان مختلط مان می‌روم: .. با پسرها بیشتر دوستم اما با آنها جور دیگری هستم، به "کیمیا" می‌رسم. او با چشمانی زیبا و پر از اشک بی تابانه و دل‌تنگ منتظرم بود و در پشت پنجره کلاس مخفیانه به انتظار ایستاده است.

"کیمیا" با من جور دیگری است. .. خوشم می‌آید و همزمان می‌ترسم و نگران از خود می‌پرسم چرا من؟ چرا او؟

به محله مان می‌رسم، به دستهای "شیلا" و انگشتان سوزن زده مان با قطره خونی که قرار است در تماس با هم به رسم "برادری سرخپوستان" پیوند ما را ابدی کند. دستهایمان می‌لرزند. از عمق احساسش می‌ترسم و باز از خود می‌پرسم چرا من؟ چرا او؟

به میهمانی‌های هفتگی همکلاسی‌ها در سال‌های آخر دبیرستان می‌رسم، به "مهناز" می‌اندیشم. زیر تابش آفتاب که در یک بعد از ظهر دی ماه از پنجره اتاقش به داخل می‌تابد بر روی تختش دراز کشیده‌ام و او مشغول جمع کردن میز نهار است، به اتاق وارد میشود. خود را بر روی تخت در کنار من جای می‌دهد و به طرف من غلت می‌خورد. در عالم نوجوانی با هم گپی می‌زنیم. فضا دگرگونه می‌شود. .. زمزمه کنان می‌پرسد: "تو هم قلبت جور دیگری می‌زند؟ یعنی... و باز پرسش همیشگی، چرا من؟ چرا او؟"

به یاد "آزیتا" می‌افتم. وقتی سنتور میزد اشک می‌ریخت و من با چه اشتیاقی به نوای سازش گوش می‌دادم. در بعد از ظهری تازه فارغ شده از امتحان فیزیک با هم بی هدف به راه می‌افتیم، برایم می‌خواند و من "از این عالم گویی دورم"

دستم را بر شانه‌هایش می‌گذارم، می‌گویید: "با تو که راه می‌روم دائم التهاب دارم. وقتی توجهت به کس دیگری است بی تاب میشم. حتی با برادرم که کشتی میگیری... و ناگهان گویی خطایی کرده باشد با عجله ادامه می‌دهد:" فراموش کن، بیخود این چیزها رو گفتم. بشیمونم... و من آرام دستانم را از شانه‌هایش بر می‌دارم و احساس می‌کنم دستانم خالی‌اند از هر حسی. .. و باز از خودم می‌پرسم چرا من؟ چرا او؟

و شاید اولین بوسه و طعم لذت عشق، و درهم آمیختن دو جان.

چنین سوالی ذهن هر دختر(یا پسر) همجنس‌گرای ایرانی را پس از چنین تجربیاتی به خود مشغول می‌کند، همجنس‌گرایی که تازه خود را می‌شناسد یا می‌بیند که به هم جنس خود گرایش دارد در پی یافتن پاسخ به چرایی این پدیده است.

سوالی که خود نشان از نفی و حذف تاریخی و تاریخ همجنس‌گرایان دارد. مگر نه اینکه هیچ فرد دگر جنس‌گرایی در مورد علت گرایش جنسی خود هیچ سوالی به ذهن راه نمی‌دهد چرا که برایش چنین گرایشی "طبیعی" است؟ "طبیعی" است چون وجود دارد و پذیرفته شده است. اما فرد همجنس‌گرا بایستی جستجو کند تا در یابد که گرایش طبیعی است، که او بیمار نیست، که گناهکار نیست، که... و البته که رسیدن به چنین درکی در فضای خفقان آلود و مذهبی حاکم یعنی گذر از "هفت خوان رستم". و من در تنگنای محدودیت امکانات در آن زمان و در تلاش برای یافتن پاسخ به این سوال است که به یکی از معتبرترین فرهنگ لغات موجود (فرهنگ لغت معین) مراجعه می‌کنم و تعریف خود را در آن چنین می‌یابم:

"هم جنس بازی ارضاء غرائض جنسی با همجنس است. این انحراف از نظر علم روانشناسی در کسانی وجود دارد که دچار امراض روحی- روانی هستند. این بیماری با معالجه توسط روانشناس علاج خواهد یافت."

باران واژه‌هایی چون: بیماری، روحی- روانی، معالجه، انحراف و.. بر سرم می‌بارد. دلهره جای کنجکاوی پیشین را می‌گیرد و اما پاسخ کامل نیست. با هم به کتاب قانون مجازات عمومی رجوع میکنیم. مجازات تعیین شده برای "همجنس بازی" و حد لواط(رابطه جنسی دو مرد با هم) و مساحفه(رابطه جنسی دو زن با هم) در ماده ۱۰۸ تا ۱۳۴ قانون مجازات اسلامی آمده است.(۱)

با خواندن این قوانین خشکم میزند. بوسیدن با شهوت! مجازاتش ۶۰ ضربه شلاق است و برهنه بودن در زیر یک پوشش مستوجب شلاق است و بالاخره تکرار این اعمال برای بار چهارم مجازاتش قتل است. یعنی که گرایش عاطفی ات را کنترل می‌کنند و اگر مرز آنها را رعایت نکنی محکوم به مرگ میشوی. و این همه در صورتی است که اعدام قاتلان نیز در اقصی نقاط جهان لغو شده و مجازات اعدام می‌رود تا به عنوان خشن‌ترین نوع مجازات و قتل سازمان یافته دولتی در بسیاری از کشورها به همت نیروهای بشر دوست و مترقی و انقلابی ملغی شود. با چنین "تعاریف" و "قوانینی" کوهی از فشار بر دوش فرد همجنس‌گرا وارد می‌شود که بحران‌های روحی، موارد بسیاری از خودکشی‌ها و .. از عواقب تحمیل چنین فشارهایی هستند.

در چنین فضایی است که رابطه دو همجنس به هیچ عنوان امکان حیات اجتماعی نیافته و به پستوی خانه‌ها گشانده می‌شود. در نبود امکان یک زندگی علنی، ریاکاری و تزویر و بی عدالتی بر رابطه سایه می‌افکند و ترس همراه همیشگی رابطه می‌گردد.

ترس از طرد و تحقیر شدن باعث میشود که فرد همجنس‌گرا به انکار خود و اظهار تنفر از هم گنان در بحث و صحبت با دیگران بپردازد و به قول معروف "هم رنگ جماعت" شود، این امر به تنگتر شدن این فضا یاری می‌رساند و مانعی جدی در شکستن ذهنیت منفی نسبت به همجنس‌گرایی ایجاد می‌کند.

در عین حال درانجام تجربه روزمره این رابطه، تلاش برای تداوم آن و در هر نوازش و کلام عاشقانه دو زن یا دو مرد، دهن کجی به تمامی قوانین شرعی و عرفی موجود نهفته است. بدیهی است اما که برخورد با عقب ماندگی فرهنگی موجود مستلزم دگرگونی در رفتار، کردار و اندیشه خود ما است. برای چنین دگرگونی‌ای ما از یکسو با حاکمان درگیریم و از سوی دیگر با مردم. سکوت

در این باره به بهانه احترام به باورها و اعتقادات مردم از سوی هر فرد یا جریانی که صورت گیرد، تحقیق و فریبکاری است.

همجنس‌گرا ستیزی یا هموفوبی خود را در اعمال خشونت‌بی وقفه و علنی علیه همجنس‌گرایان به نمایش می‌گذارد.

رجایی خراسانی نماینده ایران در سازمان ملل متحد در یک مصاحبه مطبوعاتی در سال ۱۹۹۷ در نیویورک در پاسخ خبرنگاری در مورد وضعیت همجنس‌گرایان در ایران با وقاحت تمام می‌گوید: "همجنس‌بازی در قانون شیعه مجازات شقه را به همراه دارد. یعنی که مجرم یا سنگسار می‌شود و یا از صخره‌ای به پایین پرتاب خواهد شد و یا اینکه از طریق شقه (دو پاره کردن بدنش) به قتل خواهد رسید."

و با چنین تفکر و قوانینی است که قتل دهها زن و مرد همجنس‌گرا چه به صورت اعدام رسمی و چه از طریق سنگسار و یا قتل‌های مشکوک توجیه می‌شود.

و بدین ترتیب علاوه بر تحقیر و تهدید دائمی از سوی مردم، نمونه‌های این چنین خشونت سازمان یافته دولتی بر علیه همجنس‌گرایان فراوانند. جسد "سعید" ترانسوستیت معروف به "سوسن" در حوالی خیابان بهار در تهران در سال ۱۹۹۷ یافت می‌شود.

در سال ۱۹۹۵ فریدون فرخزاد در خانه خود در شهر کلن با ضربات چاقو منته شده و به قتل می‌رسد.

"بیژنه" و "روناک" در کنار تخت‌خوابشان در اتاق خواب شان به دلیل "گازگرفتگی" دچار خفگی می‌شوند! (در تحقیقات اولیه معلوم می‌شود که این خانه اصلاً لوله کشی گاز نداشته است!!) و نتیجه ادامه "تحقیقات" هیچگاه اعلام نشد.

دو شاعر جوان در اتاق خوابشان در شیراز بطور همزمان و به شیوه مشابه به قتل می‌رسند و... و این طومار متاسفانه با نام‌های بسیاری آزرین است.

از آن زمان که "ساویزشفانی" اولین سخنرانی خود در مورد همجنس‌گرایی را در شیراز و در سال ۱۳۵۰ کرده بود نزدیک به ۳۳ سال می‌گذرد. در این میان نسلی نو به میدان آمده و در ادامه این نبرد برای احقاق حقوق خود به فعالیت پرداخته است.

طی ۱۰ سال گذشته ما در خارج از کشور شاهد چندین جلسه سخنرانی، میز گرد، سمینار و چاپ دهها مقاله، گزارش و کتاب مربوط به همجنس‌گرایی هستیم. همه اینها اما با مخالفت‌های نهان و آشکار بسیاری از زنان و مردان به

اصطلاح روشنفکر روبرو بوده است. علت این مخالفت‌ها هر بار با یک بهانه همراه بوده است. این استدلال‌ات برای مثال چنین هستند:

- این مسئله فاقد اهمیت است.
- این مسئله امر خصوصی افراد است.
- طرح این مسائل انحراف از موضوع اصلی مبارزات ماست.
- طرح این مسئله زودرس است.
- این مسئله باعث رانده شدن مردم از ما (جریان‌ات سیاسی) می‌شود.

و .. (۲)

اما اکنون علی‌رغم این مقاومت‌ها برای طرح بحث حول حقوق همجنسگرایان و پس از نزدیک به ۲۶ سال حاکمیت جمهوری اسلامی، خواست آزادی و رهایی زنان از ستم جنسی، لغو تبعیضات جنسیتی، دفاع از حقوق همجنسگرایان، دفاع از آزادی‌های جنسی، و در عین حال مقابله با انواع خشونت و تجاوز به زنان و کودکان و ... به خواسته‌های غیر قابل چشم‌پوشی در جنبش زنان بدل شده‌اند و بسیاری از نیروهای سیاسی چپ نیز در برنامه‌های خود بندی را به این امر اختصاص داده‌اند و هر چند ناکافی، اما به سکوت مطلق تا کنونی خود پایان داده‌اند.

زندگی علنی بسیاری از زنان و همچنین مردان همجنسگرا امکان‌ناپذیر گردیدن اینان را در جوامع ایرانی (در خارج از کشور) غیر ممکن نموده است. وجود چهره‌های فعال و شاخص سیاسی که خود همجنسگرا هستند امکان حذف و طرد همجنسگرایان به عنوان عناصر "منحرف" را دچار مشکل کرده است. وجود چنین نمونه‌هایی در عین حال باعث جرأت یافتن دیگر زنان لژیون شده و باعث تقویت روحیه و ایجاد اعتماد به نفس در آنان شده است.

در کمتر شهری می‌توان چندین زن لژیون را نیافت که یا در رابطه‌ای علنی قرار دارند و یا می‌روند که نیازها و آرزوهای درونی خود را علنی کرده و به آن پاسخی در خور دهند. این تصویری کلی از زندگی زنان همجنسگرا در خارج از کشور است. (علی‌رغم وجود این گرایش در میان مردان، آنها اما کمتر به ریسک علنی کردن آن تن داده‌اند.)

چنین جهش امید بخشی، نوید دهنده فردایی است که در آن دیگر نامی برای گرایش احساسی انسان‌ها لازم نباشد. فردایی که دیگر کلیشه‌ها و "هنجار"های تعریف شده از سوی قدرت - مردان وجود ندارد تا ما را ناهنجار "ببندارند".

آینده‌ای که سرکوب و تحقیر "دیگری" رنگ ببازد و غرور و یا شرم نسبت به گرایش جنسی و انتخاب آن ضرورت نداشته باشد و گرایش جنسی انسا نها مبنای سنجش آنها و تعیین جایگا هشان قرار نگیرد.

آیا چنین جهش نوید بخشی در ایران نیز آغاز شده است؟ اجازه بدهید به جای پرداختن تئوریک - تاریخی و علمی صرف به این مقوله، به اوضاع ایران نگاهی انداخته و ببینیم "کیمیا" ها، "مهناز" ها، "شیلا" ها و .. امروزه در ایران چگونه زندگی می‌کنند؟

درپی یافتن پاسخ به این سوال است که از طریق دوستی در ایران با یکسری نمونه‌های چنین رابطه‌هایی در ایران آشنا میشوم.

تمامی این نمونه‌ها توانسته‌اند از طریق استفاده از اینترنت خود را از محدوده اطلاعاتی "فرهنگ معین" و "کتاب قانون" رها کرده و به رشد آگاهی خود و تلاش برای ارتباط با دیگر همجنسگرایان بپردازند. این امر نمایانگر تحولی عظیم در شرایط ذهنی همجنسگرایان، باوجود تمام نابسامانی‌ها و بی حقوقی و سرکوب‌ها نسبت به شرایط ذهنی ۲۶ سال قبل است. این یعنی درک این که آنها تنها نیستند. آنها در عین خروج از انزوا مسائل و مشکلات خود را نیز از طریق گفتگوهای اینترنتی و وبلاگ‌هایشان با یکدیگر در میان گذاشته و برای آن راه حل جستجو می‌کنند. هر چند که چنین امکانی برای قشر معینی در جامعه قابل حصول است، اما بایستی آن را روزه‌ای رو به روشنایی دانست که همه همجنسگرایان و عموم مردم ایران از این روند تحول فکری بهره مند خواهند شد. به نمونه‌هایی از نوشته‌های صفحات اینترنتی با هم نگاهی بیندازیم تا بتوانیم تصویر دقیق تری از ذهنیات و معضلات آنان در ایران امروز داشته باشیم:

"سلام به همه، امروز میخوامم یه کم بیشتر در مورد اهداف وبلاگم بنویسم همونطور که در پست اول گفتم من قصد ندارم این وبلاگ رو تبدیل به وبلاگ خاطرات شخصی خودم بکنم و مثل اخوندها برم رو منبر فقط حرف بزنم قصد دارم در اینجا مسائل و مشکلات و نظرات و عقاید و خاطرات همه دخترهای لژیون در اینجا منعکس بشه ..

برای همین به خواهش دارم از همه مخصوصا دختر خانومها :

۱ لطفا اگر مقاله یا موضوعی یا مصاحبه یا .. در مورد مسائل دخترهای لژیون چه دختران ایرانی و یا کلی ..

۲ نظرات و عقاید خودتون در مورد مسائل مشکلاتتون و یا مسائل و مشکلات دوستانتون ..

۳. نظرات و پیشنهادات خودتون و اینکه دوست دارین بیشتر چه موضوعاتی در وبلاگ مطرح بشه. ..

۴. خاطرات فانتری سکسهای لزبینتون. ..

۵- عکسهای جالب. ..

۶. هر چیز دیگه که فکر میکنین مناسبه. ..

برام بفرستین که هم همونطور که در بالا گفتم و همه از نظرات هم آگاه میشن هم اینکه به کم یه من کمک میکنین !!!" (۳)

و یا در وبلاگ دیگری از زبان دختری به نام "مینا" در ایران میخوانیم:

"بعد از ندیدن الهام دیگه هیچ لزبینی رو پیدا نکردم نه اینکه نباشه ولی وقتی خودم لزبین بودن خودم رو بخاطر ترس از عکس العمل دوستانم مخفی میکنم خوب بقیه هم عین من. واسه همین به خودارضایی رو آوردم توی اینترنت سایتهای زیادی راجع به خانمهای لزبین هست و اطلاعاتی که توی اون سایتهای دیدم واقعا باورنکردنی هستن آماری که از کل زنهای کشورهای اروپایی و آمریکایی نشون میده تعداد بسیار زیادی از اونها تمایل بیشتری به همجنس نشون میدن تا به غیر همجنس مشخص می کنه که توی ایران هم چنین آماری وجود داره حتی اگه با چند درصد پایین تر هم این آمار وجود داشته باشه باور نکردنیه. ولی اینقدر دخترها توی رعب و وحشتن که کمترین نیاز خودشونو به زبون نمی ارن." (۳)

و بدیهی است که جمهوری اسلامی و قوانینی که قرار است پایه های این نظام مرد سالار را از لرزش نجات دهند نیز به جنگ با چنین صداهایی برخاسته اند. توقف و ممنوعیت کار بسیاری از چنین وبلاگهایی تحت عنوان عدم رعایت مقررات مربوط به آن نشان از تلاش های سازمان یافته برای مقابله با این "انحراف" دارند. البته که جمهوری اسلامی "علم" و "دانش" را نیز به خدمت می گیرد تا به همجنس گرایان ثابت کند که آنها "بیمارند" و بایستی "معالجه" شوند. در این مسیر جمهوری اسلامی تنها نیست و از یاری و پشتیبانی برخی از به اصطلاح روشنفکران نیز برخوردار است.

نشریه " روشنفکری!" "اندیشه جامعه" از این نمونه هاست. این نشریه در شماره ۳۰ خود (تابستان ۱۳۸۲) مطلبی دارد با عنوان " همجنس گراها؛ ابهام جنسی یا...؟! "

در این مقاله آنچه در وهله اول جلب توجه می کند حذف زنان از این مقوله است! زنان همجنس گرا در این مقاله اساساً حضور نمی یابند تا حضورشان در اجتماع



بار دیگر انکار شود و همان‌گونه که آدریان ریچ می‌گوید: " ادعای اینکه " اکثر زنان بطور طبیعی دگر جنس‌گرا هستند" به لحاظ نظری و سیاسی بر سر راه بسیاری از زنان مانع می‌گذارد. این ادعا همچنان یک ادعای قانع‌کننده به نظر می‌رسد چرا که اولاً " هستی همجنس‌گرایانه از تاریخ پاک شده است و لزبین بودن به عنوان بیماری قلمداد شده و ثانیاً " هستی همجنس‌گرایانه تنها به عنوان استثناء قلمداد شده و نه به عنوان امری عادی و ذاتی برای زنان. ثالثاً " در نهایت برای انسان‌هایی که خود را "به طور طبیعی" و "به اختیار" دگر جنس‌گرا می‌پندارند، قدم عظیمی است که بپذیرند، دگر جنس‌گرایی شاید شیوه "ارجح" برای زنان نباشد بلکه یک شکل از رابطه جنسی است که با سازماندهی، نمایش، اجبار و با تکیه بر تبلیغات و خشونت حفظ می‌شود. " (۴)

نکته دیگر استفاده مکرر از واژه‌های تحقیر آمیز در مورد علل وجودی این پدیده است. از همجنس‌گرایی در سرتاسر این مقاله به عنوان یک "بیماری" و "انحراف" نام برده می‌شود.

جالب اینکه استدلال‌ات روان‌شناسانه این آقایان پزشک از علم پزشکی اروپا نزدیک به ۳۰ سال عقب مانده است.

در شرایطی که از دهه هفتاد با رشد علوم و تحقیقات مختلف به طور رسمی همجنس‌گرایی از لیست بیماری‌های روانی خارج شده است، این آقایان به نشخوار نظریه فاشیستی "بیماری جنسی" خواندن همجنس‌گرایی می‌پردازند که بر اثر آن بیش از ۳۰۰۰۰ انسان همجنس‌گرا قربانی کوره‌های آدم سوزی فاشیسم هیتلری شدند.

مهم‌تر از همه اما بخش مربوط به ارائه راه حل و "درمان" برای این "بیماری" است.

دکتر شیخاوندی که در یک تیم ۳ نفره عمل‌های جراحی مربوط به تغییر جنسیت را انجام می‌دهد می‌گوید:

" آنها اگر خودشان بخواهند می‌توانند توسط داروهای شیمیایی و شوک برقی - درمان/ شکنجه- بهبود یابند. ولی متأسفانه این روش‌ها علاوه بر این که قطعی نیستند حتماً ممکن است به بهای گرانی برای فرد بیمار تمام شود به گونه‌ای که او از هر دو جنس بیزار گردد. البته روانشناسان نیز از طریق تلقین می‌توانند به درمان اینگونه افراد بپردازند. هر چند در این روش نیز امکان برگشت فرد وجود دارد." (۵)

در این مناسبات که اساس آن بر استثمار انسان و تضاد با انسانیت بنا شده و حقوق انسانها هر روزه لگد مال میشود " درمان"، از طریق شکنجه! است و

"ارشاد" از طریق...!! با این همه اما صداهایی در پاس داشتن آزادی و حرمت انسان طنین می‌افکنند. در چنین فضایی است که از زبان یک همجنس‌گرا در ایران چنین جملاتی را به گوش می‌شنویم:

"همجنس‌گرایان ایران، امروز دهها وب سایت برای خود دایر کرده اند، در گروه‌های یاهو با هم آشنا می‌شوند، تعداد زیادی گروه‌های ۱۰-۱۵ نفره از همجنس‌گرایان مخفیانه در کشور کار می‌کنند. در مباحث دانشگاهی، راحت از این مسئله صحبت می‌شود، حتی همجنس‌گرایانی هم یافت می‌شوند که مخفیانه و بدون سر و صدا زندگی مشترکی با هم دارند. کم و بیش، اینجا و آنجا، پسران و مردهای آرایش کرده در خیابان ظاهر می‌شوند و حتی پارک‌هایی به عنوان محل دیدار و آشنایی همجنس‌گرایان معروف شده اند. و لژیون‌هایی در کشور یافت می‌شوند (هر چند کم) که علناً هم جنس خواهی خود را اعلام می‌دارند. ذهنیت مردم در باره همجنس‌گرایی هم آن نیست که ۲۶ سال پیش بود. هر چند کماکان بخش وسیعی از جامعه با همجنس‌گرایی مخالف است اما کمتر کسی خواهان اعدام آنهاست." (۶) این نوشته و مطالب مشابه فقط مثال‌هایی از آغاز روند تحولی درونی در ذهنیات نسل جدید نسبت به تابوهای موجود است. برای شکستن این سدها و موانع و ایجاد مناسباتی نوین به نیروی فکری و عملی همه ما نیاز است.

دگر جنس‌گرایی با خشونت آشکار و یا اجبار نهان بر زنان تحمیل می‌شود و با این وجود زنان علیه آن مقاومت کرده اند. این مقاومت در بسیاری از موارد به بهای شکنجه، زندان، جراحی روانی، طرد شدن از اجتماع و یا فقر مطلق بوده است. در سال ۱۹۷۶ در بروکسل، در "تریونال علیه جنایات علیه زنان"، "دگر جنس‌گرایی اجباری" به عنوان یکی از اشکال "جنایت علیه زنان" پذیرفته شد. با اظهارات شهود از فرهنگهای مختلف برای مثال نروژ و زیمبابوه مشخص شد که در چه ابعادی تعقیب زنان همجنس‌گرا عملی هر روزه و جهانی است.

" هویت یابی زنانه سرچشمه انرژی و قدرت زنانه است. قدرت و انرژی‌ای که در ساختار دگرجنس‌گرایانه با خشونت اخته شده و به هدر رفته است. اینکه وجود و اظهار عشق و احساس زنان به یکدیگر مورد انکار قرار می‌گیرد و انتخاب زنان به عنوان متحد، معشوقه و عضوی از یک انجمن مورد نفی قرار گرفته است، اینکه روابط این زنان با یکدیگر بالاچار مخفی شده است و بالاخره تحت فشار شدید از هم گسسته است، تمام اینها تأثیرات مخرب عظیمی بر قدرت زنان گذاشته است. قدرتی که می‌توانست روابط اجتماعی بین دو جنس را تغییر دهد و باعث آزادی خودمان و دیگران شود." (۷)

بایستی اسرار مگو و تابوها را به مصاف طلبید. کاری که بایستی از همین امروز آغازش کنیم. پیش از آنکه جان‌های دیگری قربانی سرکوب و بی عدالتی گردند.

#### منابع مورد استفاده و پی‌نوشت‌ها:

- ۱- کتاب قانون مجازات اسلامی چاپ اول، مشروح این قانون چنین است:  
فصل اول- تعریف و موجب لواط  
ماده ۱۰۸- لواط وطی مذکر است چه بصورت دخول باشد یا تفخیز.  
ماده ۱۰۹- فاعل و مفعول لواط هر دو محکوم به حد خواهند شد.  
ماده ۱۱۰- حد لواط در صورت دخول قتل است و کیفیت نوع آن در اختیار حاکم شرع است.  
ماده ۱۱۱- لواط در صورتی موجب قتل میشود که فاعل و مفعول بالغ و عاقل و مختار باشند.  
ماده ۱۱۲- هر گاه مرد بالغ و عاقل با نابالغی لواط کند فاعل گشته میشود و مفعول اگر مکره نباشد تا ۷۴ ضربه شلاق تعزیر میشود.  
ماده ۱۱۳- هر گاه نابالغی نابالغ دیگر را وطی کند تا ۷۴ ضربه شلاق تعزیر میشوند مگر آنکه یکی از آنها اکراه شده باشد.  
فصل دوم- راههای ثبوت لواط در دادگاه  
ماده ۱۱۴- حد لواط با چهار بار اقرار نزد حاکم شرع نسبت به اقرارکننده ثابت میشود.  
ماده ۱۱۵- اقرار کمتر از چهار بار موجب حد نیست و اقرارکننده تعزیر میشود.  
ماده ۱۱۶- اقرار در صورتی نافذ است که اقرارکننده بالغ، عاقل، مختار و دارای قصد باشد.  
ماده ۱۱۷- حد لواط با شهادت چهار مرد عادل که آن را مشاهده کرده باشند ثابت میشود.  
ماده ۱۱۸- با شهادت کمتر از چهار مرد عادل لواط ثابت نمیشود و شهود به قذف محکوم میشوند.  
ماده ۱۱۹- شهادت زنان به تنهایی یا به ضمیمه مرد لواط را ثابت نمیکند.  
ماده ۱۲۰- حاکم شرع میتواند طبق علم خود که از طریق متعارف حاصل شود، حکم کند.  
ماده ۱۲۱- حد تفخیز و نظایر آن بین دو مرد بدون دخول برای هر يك صد تازیانه است.  
تبصره: در صورتی که فاعل غیرمسلمان باشد، حد فاعل قتل است.  
ماده ۱۲۲- اگر تفخیز و نظایر آن سه بار تکرار و بعد از هر بار حد جاری شود در مرتبه چهارم حد آن قتل است.  
ماده ۱۲۳- هر گاه دو مرد که با هم خویشاوندی نسبی نداشته باشند بدون ضرورت در زیر يك پوشش بطور برهنه قرار گیرند هر دو تا ۹۹ ضربه شلاق تعزیر میشوند.

ماده ۱۲۴ - هرگاه کسی دیگری را از روی شهوت ببوسد تا شصت ضربه شلاق تعزیر میشود.

ماده ۱۲۵ - کسی که مرتکب لواط یا تفخیز و نظایر آن شده باشد اگر قبل از شهادت شهوت توبه کند حد از او ساقط میشود و اگر بعد از شهادت توبه نماید حد از او ساقط نمیشود.

ماده ۱۲۶ - اگر لواط و تفخیز و نظایر آن با اقرار شخص ثابت شده باشد و پس از اقرار توبه کند قاضی میتواند از ولی امر تقاضای عفو نماید.  
باب سوم - مساحقه

ماده ۱۲۷ - مساحقه، همجنس‌بازی زنان است با اندام تناسلی.

ماده ۱۲۸ - راههای ثبوت مساحقه در دادگاه همان راههای ثبوت لواط است.

ماده ۱۲۹ - حد مساحقه برای هر يك از طرفین صد تازیانه است.

ماده ۱۳۰ - حد مساحقه در باره کسی ثابت میشود که بالغ، مختار و دارای قصد باشد.

تبصره: در حد مساحقه فرقی بین فاعل و مفعول و همچنین فرقی بین مسلمان و غیر مسلمان نیست.

ماده ۱۳۱ - هرگاه مساحقه سه بار تکرار شود و بعد از هر بار حد جاری گردد در مرتبه چهارم حد آن قتل است.

ماده ۱۳۲ - اگر مساحقه‌کننده قبل از شهادت توبه کند حد ساقط میشود اما توبه بعد از شهادت موجب سقوط حد نیست.

ماده ۱۳۳ - اگر مساحقه با اقرار شخص ثابت شود و وی پس از اقرار توبه کند قاضی میتواند از ولی امر تقاضای عفو کند.

ماده ۱۳۴ - هرگاه دو زن که با هم خویشاوندی نسبی نداشته باشند بدون

ضرورت برهنه زیر يك پوشش قرار گیرند به کمتر از صد تازیانه تعزیر

میشوند. در صورت تکرار این عمل و تکرار تعزیر در مرتبه سوم به هر يك صد تازیانه زده میشود.

۲- نشریه هومان - گروه همجنس‌گر ایان ایرانی

۳- وبلاگ‌های فارسی همجنس‌گر ایان ایرانی

۴- کتاب قدرت و لذت / دگرجنس‌گرایی اجباری و هستی همجنس‌گرایانه / آدریان ریچ و اودری لرد - ترجمه شادی امین

۵- اندیشه جامعه / شماره ۳۰ - (خرداد ۱۳۸۲)

۶- تماس شفاهی با همجنس‌گرایی که در ایران زندگی می‌کنند و استفاده از اطلاعات آنها

۷- کتاب قدرت و لذت / دگرجنس‌گرایی اجباری و هستی همجنس‌گرایانه / آدریان ریچ و اودری لرد - ترجمه شادی امین

## دگر جنس‌گرایی اجباری، تفکر دگر جنس‌گرایی و هم جنس‌گرایی در گفتمان فمینیستی

کریستینا تورمر - روهر

ویژگی مهم شکل‌گیری جنبش فمینیستی در آلمان (غربی) از ابتدا، رابطه تنگاتنگ آن با جنبش زنان و جنبش هم جنس‌گرایان زن بود. وجه مشترک هر دوی این جنبش‌ها، انتقاد اصولی آن‌ها به دگر جنس‌گرایی به عنوان شکل هنجار قدرت و تسلط (۱) بود. هدف مشترک هر دوی این حرکت‌های گروهی، دگرگون ساختن پایه‌ای روابط و مناسبات جنسی، آزاد ساختن همه زنان از هر نظر، از جمله از نظر جنسی و انتخاب جنسی آن‌ها بود. این نیروی تکان‌دهنده اجتماعی - انتقادی از حد سیاست گروهی که در اقلیت اند، فراتر می‌رود. من در این جا می‌خواهم، استدلال‌ها و گام‌های نخستین، پیش زمینه‌های تاریخی و بحث‌های تئوریک فمینیستی‌ای را که برخورد مناقشه‌آمیز با هم جنس‌گرایی و دگر جنس‌گرایی را در سی سال اخیر تغییر داده اند، روشن کنم.

۱

به هم جنس‌گرایی به مثابه تبهکاری برخورد کردن، به معنای نقض یکی از ارکان حقوق بشر است. برای پیاده کردن این موضع در سراسر جهان، امروز گروه "حقوق بشر و هویت جنسی" به عنوان مثال در چارچوب بخش آلمانی سازمان جهانی حقوق بشر مبارزه می‌کند. این گروه پیشگام علیه تعقیب، بیمار خواندن و مورد تبعیض قرار دادن هم جنس‌گرایان به مثابه یک اقلیت جنسی فعالیت می‌کند.

تعداد هم جنس‌گرایان زن و مرد در سراسر جهان را بالغ بر چند صد میلیون یعنی ۵ تا ۱۰ درصد کل جمعیت روی زمین تخمین می‌زنند. تعداد اهرم‌هایی که به وسیله آن‌ها هم جنس‌گرایان را تحت فشار قرار می‌دهند، شامل قوانین مختلف - امروزه در بیش از ۷۰ کشور دستگیری، شکنجه و حتی مجازات مرگ برای این گروه قانونی است - بستری کردن در بیمارستان‌های روانی یا اردوگاه‌های کيفری و گردان‌های آزمایشی تربیت مجدد، عقیم کردن، تحقیر اجتماعی و تبعیض روزمره می‌شود. این امر حتی در کشورهای عضو بازار مشترک که در آن‌ها هم جنس‌گرایی جرم محسوب نمی‌شود، رایج است. مواردی

که امروزه در کشورهای آفریقایی، آمریکای لاتین و کشورهای عربی، جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی سابق و کشورهایی که جدیداً به عضویت کشورهای اتحاد اروپایی در آمده‌اند (۲)، بسیار نگران کننده اند. آمار نشان می‌دهند که ۸۰ تا ۹۰ درصد پرسش‌شوندگان در این کشورها، اگر قرار باشد به هم‌جنس‌گرایان خود اعتراف کنند، بیم آن دارند که به شدیدترین مجازات‌ها محکوم شوند. باوجود پیشرفت‌هایی که در این زمینه صورت گرفته، هنوز لیبرالیسم حقوقی نتوانسته است به تسلط هنجارها غلبه کند. معلوم است که کلیشه‌ها سخت‌جان‌تر از مواد قانونی هستند.

سازمان جهانی عفو بین‌المللی خواست‌های زیر را با تمام حکومت‌ها، صرف نظر از قوانین ملی و شرایط فرهنگی آن‌ها، مطرح کرده است: تحقیر اقلیت‌های جنسی باید به عنوان نقض حق انسانی تلقی شود؛ مواد قانونی که در آن‌ها هم‌جنس‌گرایی به مثابه تبهکاری تعریف شده، شکنجه و اقرار گرفتن در اثر شکنجه باید حذف شوند؛ زندانی‌های هم‌جنس‌گرا باید از آزار کارمندان زندان و هم‌بندی‌های خود مورد حمایت قرار بگیرند. قربانیان این گونه آزارها باید هنگام بررسی این موارد از پشتیبانی فردی و بین‌المللی برخوردار شوند؛ قانون پناهندگی باید تغییر یابد و تعقیب هم‌جنس‌گرایان باید به عنوان دلیل پناهندگی سیاسی به رسمیت شناخته شود؛ از تهیه گزارش‌های رسمی، پخش اطلاعات و برگزاری کارزارهای تبلیغاتی در این زمینه نباید جلوگیری به عمل بیاید؛ سن بلوغ برای هم‌جنس‌گرایان و دگرجنس‌گرایان باید به طور هم‌سان تعیین شود؛ زوج‌های هم‌جنس‌گرا باید از حق فرزندخواندگی برخوردار باشند؛ علیه اعمال تبعیض در مورد دو جنسی‌ها، هم‌جنس‌گرایان زن و هم‌جنس‌گرایان مرد در افکار عمومی، محل کار، بازار کار و غیره فعالانه مبارزه شود. (۳)

در ماده دوی اعلامیه جهانی حقوق بشر در باره اعمال تبعیض در مورد هم‌جنس‌گرایان، به طور ویژه سخنی به میان نیامده است. اکثریت افراد جوامع بشری یا متوجه وجود آن‌ها نمی‌شوند و یا این گروه را جدی نمی‌گیرند. دولت‌ها بی‌که به حمایت از این گروه تن در نمی‌دهند، می‌توانند سیاست خود را بر پایه پیش‌داوری‌هایی که ریشه‌های عمیق فرهنگی دارند، بنا کنند؛ پیش‌داوری‌هایی که همواره اقلیت‌های جنسی را مورد سوءظن قرار داده اند. نمود این فاصله‌گیری را می‌توان هم‌چنین در عدم وجود هم‌بستگی با این گروه - از سوی بخش اکثریت جامعه - دید؛ اکثریتی که خود حامل عمده این مسئله است.

هم‌جنس‌گرایی ارکان پایه‌ای هنجارهای جنسی را به لرزه در می‌آورد و به آن هنجار اصلی‌ای لطمه وارد می‌سازد که هم‌محمل اجرای قوانین حکومتی است و هم سنت‌های فرهنگی، مذاهب و سرانجام عرف اجتماعی بر آن استوار است. اقلیت‌های جنسی هم‌چنین مفهوم آزادی هنجارهای مبنی بر دگرجنسی را

مخدوش می‌کنند که می‌خواهد قابلیت زیستی عشق رسمی را به طور مطلق و به تنهایی به خود اختصاص دهد. آن جا که آزادی عشق رد می‌شود، هم زمان این واقعیت نیز نادیده گرفته می‌شود که هرگز هیچ کس، نمی‌تواند بداند که چه وقت و چرا عشق به چه کسی به وجود می‌آید. ممنوع کردن عشق برای دو هم جنس، اجبار به سکوت، به پنهان کردن و یا زندگی‌ای دوگانه، تجاوز به حریم شخصی انسان‌هاست، حریمی که نه افراد و نه سیاست، هیچ کدام مجاز به ورود به آن نیستند.

از آن جا که هم جنس‌گرایان گروه هم‌گونی را تشکیل نمی‌دهند و از قشرهای اجتماعی گونه‌گونی بر می‌خیزند، امکان ائتلاف آن‌ها با دیگر گروه‌های اجتماعی اغلب ضعیف است. صرف وجود هم جنس‌گرایان باعث بروز مقاومت شدید و شکاف در نیروها، حتی نزد کسانی که خود را لیبرال می‌خوانند، می‌شود. حضور یک هم جنس‌گرای مرد به عنوان پدیده‌ای عجیب در تظاهرات، بیش از وجود یک زوج هم جنس‌گرا در خانواده یا در همسایگی پذیرفته می‌شود. درک بیمارگونه از هنجارها، هم چنین آزادی پژوهش و بررسی را محدود می‌سازد و از پیشرفت و تغییر علم جلوگیری می‌کند. در کشور آلمان به عنوان مثال، پی‌گیری و تحقیق در باره تاریخچه تعقیب هم جنس‌گرایان هنوز هم نوعی "جنبی کاری فرهنگی" است. کسانی که به این گروه تعلق ندارند، در بهترین حالت، خود را بی‌علاقه نشان می‌دهند. با این فاصله‌گیری، عدم آگاهی و محدودیت رشد می‌کند و مسئله، هم چنان مسئله کسانی باقی می‌ماند که قربانی رژیم‌های دگرجنس‌گرا هستند. با وجود این نظر بوتی لیون، نماینده دولت ایتالیا به عنوان کمیسار دادگستری پارلمان کشورهای اروپایی که هم جنس‌گرایی را "از دید کلیسای کاتولیک گناه و از جنبه حقوقی تبه‌کاری" خواند، موج عظیمی از خشم و اعتراض بین المللی برانگیخت. این سبب شد که رئیس کمیسیون کل کشورهای اروپای مشترک پیشنهادش را در مورد همه کاندیداها پس بگیرد؛ یک پیروزی موقتی برای دموکراسی.

۲

جنبش‌های اجتماعی در آلمان (غربی) همواره به گونه‌ای مستقیم یا غیر مستقیم تحت تاثیر هولناک‌ترین فصل تاریخی این کشور، زمان تسلط ناسیونال سوسیالیست‌ها، به وجود آمده اند. این امر در مورد مسئله هم جنس‌گرایی نیز صادق است. البته اعمال تبعیض در مورد هم جنس‌گرایان پس از پایان دوره حکومت نازی‌ها در سال ۱۹۴۵ پایان نگرفت. تاریخ تعقیب و شکار هم جنس‌گرایان زن و مرد در این دوره، تفاوت‌هایی را نشان می‌دهد. ناسیونال سوسیالیست‌ها در زمان قدرت خود، ریشه کنی هم جنس‌گرایی را به عنوان یکی از اهداف خود اعلام کرده بودند. این هدف برای حدود دو میلیون انسان در

آلمان، تهدیدی جدی محسوب می‌شد. نازی‌ها در این مورد بر آن نبودند که مثل تعقیب‌های نژادی، تمام هم‌جنس‌گرایان را از نظر جسمی از بین ببرند، بلکه هم چنین در صدد بودند آن‌ها را از راه مجازات، اردوگاه‌های کار اجباری، حبس، عقیم کردن زنان و مردان دوباره "تربیت کنند." به قدرت رسیدن نازی‌ها در سال ۱۹۳۳ مساوی بود با متلاشی کردن جنین متشکل هم‌جنس‌گرایان که خواست‌های آزادی خواهانه شان در تضاد فاحش با اخلاق جنسی و خانوادگی نازی‌ها قرار داشت. در این دوره ۵۰۰۰۰ مرد هم‌جنس‌گرا محکوم شدند، ۱۵۰۰۰ تن از آنان به اردوگاه‌های کار اجباری فرستاده شدند و دو سوم این تعداد در آن جا جان سپردند.

هم‌جنس‌گرایی زنان هر چند به عنوان "فساد اخلاقی طبیعت ستیز" و "مرض و آگیردار" تلقی می‌شد، اما هم‌جنس‌گرایان زن به طور مستقیم مورد تعقیب قانونی قرار نگرفتند، بلکه به آن‌ها مهر "دشمن جامعه" و "خل و چل" زدند، مجرمشان خواندند و یا آن‌ها را به دیوانه خانه‌ها فرستادند. این واقعیت که نازی‌ها هم‌جنس‌گرایان زن را مثل مردان دشمن حکومت تلقی نکردند، بیشتر تصویر مسلط آن‌ها از زن و نقش او مربوط می‌شد تا مدارایشان با هم‌جنس‌گرایان زن. بی‌اهمیتی مقام زن در دستگاه حکومتی، نامرئی بودن و نقش ناچیزش در زندگی اجتماعی، هم‌جنس‌گرایان زن را در مقایسه با مردان، طعمه جالبی برای برنامه‌های شکار و تعقیب نازی‌ها نمی‌کرد. زنان بیشتر به عنوان موجودات فریب خورده غیرفعال به حساب می‌آمدند. البته فریب دهندگان احتمالی در میان آن‌ها نیز خطرناک محسوب می‌شدند. از این رو بسیاری از هم‌جنس‌گرایان زن به ازدواج ظاهری توسل جستند (۴). و پس از چندی، زمانه ماسک زدن فرارسید. (۵) این دوره حتی بعد از جنگ نیز در آلمان شرقی و غربی ادامه یافت. نه تنها هم‌جنس‌گرایان به عنوان کسانی که در دوره نازی تحت تعقیب بودند، به رسمیت شناخته نشدند، بلکه در مورد وجود هم‌جنس‌گرایان زن نیز سکوت شد.

۳

جنبش فمینیستی در آلمان غربی - برلین غربی، در سایر کشورهای دیگر اروپایی و ایالات متحده آمریکا از ابتدای دهه هفتاد علیه درآمیختگی جنسیت و سیاست مبارزه کرده است. طغیان دهه‌های هفتاد و هشتاد، در واقع شورشی بر ضد به اصطلاح هنجارهای نظم دگر جنس‌گراییم بود. در این دوره عصیان علیه زور مداری نظم پدر سالار، بی‌عدالتی‌های آن در مورد زنان، پی آمدهای تاریخی آن برای تکامل کلی جامعه - اقتصاد، علوم، سیستم آموزشی، مذهب، خانواده و غیره - با خشم علیه این ادعا که زنان "از بدو تولد" از نظر جنسی تابع مردان اند، پیوند خورد. فمینیست‌ها در بدیهی بودن این ادعا نوعی سرپل



تسلط مردان (۶) و دلیل اصلی کهن سالی و موفقیت تاریخی آن‌ها می‌دیدند. پدرسالاری به عنوان قدرت مرکب نافذی به حساب می‌آمد که همه چیز را از خشونت جسمی گرفته تا کنترل آگاهی، شامل می‌شود (۷) و با آن باید ظرفیت غیرقابل پیش بینی نیروهای ضد به بند کشیده شود. این زنان هم جنس‌گرا نیستند که مسئله اند. مسئله آن جامعه‌ای است که دگر جنس‌گرایی را به مرکز و قانون طبیعی، به یک هنجار مطلق و غیرقابل پرسش تبدیل کرده است. مکتب فمینیسم افشاگری در باره این اتهامات را به عنوان تروری ایدئولوژیک وظیفه خود قرار داد.

در این رابطه دامنه بحث از تحمل لیبرالی تمایلات جنسی و انحراف از هنجارها فراتر می‌رفت. از این رو سخن بر سر اقلیت‌های جنسی هم نبود، بلکه از دگر جنس‌گرایی اجباری حرف زده می‌شد: از سیستمی از اجبارها که بر اساس آن زنان به خاطر علایق مردان مورد استثمار قرار می‌گرفتند، نیرو، وقت، توانایی و تصورات خود را از یک زندگی در خور، بر روی خواست‌های جنس مرد متمرکز می‌کردند و زندگی فردی خود را به دست فراموشی می‌سپردند. بحث بر سر رویای یک زندگی دیگر در جامعه‌ای دیگر بود، بر سر زندگی‌ای مستقل، "با هویتی زنانه" که بر محور دگر جنسی طلبی نچرخد. از این رو سخن تنها از تمایل سکسی هم جنس‌گرایان زن نبود، بلکه از "هستی هم جنس‌گرایان زن" گفتگو می‌شد. بحث بر سر آزاد شدن از هرگونه خشونت بخاطر جنسیت بود، بر سر رهایی همه زنان از یوغ کهن حق مرد بر بدن، احساس و زندگی اقتصادی زن بود. در این رابطه از زندگی هم جنس‌گرایان زن به عنوان سرچشمه دانش و "سکوی پرش بالقوه قدرت زنانه" حرف زده می‌شد. (۸)

این، نوعی "فمینیسم در عمل" بود؛ فمینیسمی که پی آمدهای مشخص بسیار مهمی برای موارد زیر به همراه داشت: برای زندگی عملی زنان، برای تجربیات بچه‌ها، برای غافلگیر کردن مردان که اغلب به مذاقشان ناگوار بود، و سرانجام برای گسترش بخشیدن به تئوری فمینیستی. روی دیوارها و پلاکاردها شعار "فمینیسم، تئوری است و زندگی زنان هم جنس‌گرا عملکرد آن" نوشته می‌شد. تمامی اشکال زندگی و روابط جنسی می‌بایست به محک انتخاب آزاد گذاشته می‌شدند. بسیاری از زنان از تصور این که یاران هم جنس خود را دیگر نمی‌بایست به چشم رقیب ببینند، سر از پا نمی‌شناختند. حالا می‌بایست به آن‌ها به چشم رفیقی پرشور، همراه زندگی، هم کار، معشوقه و یک گروه اجتماعی هم بسته به خود" (۹) نگاه کنند. پیشتر پای بند کردن زنان به محیط خانواده کوچک مدرن - به این کانون سلسله مراتبی پدر، مادر، بچه که اغلب به محل اعمال "ترور نهادی شده" (۱۰) علیه زنان و بچه‌ها تبدیل می‌شود -، برقراری رابطه مستقل آنان را با زنان دیگر کاهش داده بود و یا بکلی غیرممکن کرده بود.

فمینیست‌ها به جای آن که به این زندگی منزوی و مخرب ادامه بدهند، به اشکال دیگر زندگی روی آوردند و به تاریخ زنانی که خود را نسبت به جنسیت خود متعهد نمی‌دیدند، علاقه نشان دادند. این حرکتی پرشور به سوی تجربیات ناشناخته و جدید بود، عمل و عشقی برخلاف جریان آب.

بسیاری از فعالان جنبش زنان با این که در رابطه‌ای هم جنس‌گرایانه زندگی می‌کردند، ولی مخفی و منزوی بودند. بسیاری در جریان جنبش به هم جنس‌گرا بودن خود اذعان کردند، شماری دیگر شیوه زندگی خود را تغییر دادند، شوهران یا یاران عشقی خود را ترک کردند تا شکل زندگی جدیدی را تجربه کنند و با هم جنسان خود رابطه برقرار سازند. تصادفی نیست که اولین خانه‌های جمعی زنان، پروژه‌های زنان، کتاب‌فروشی‌های زنان، انتشاراتی‌های زنان، گروه‌های موسیقی زنان، مجامع زنان فارغ‌التحصیل و غیره اغلب از جانب زنانی پایه‌گذاری شد که زندگی عشقی و اجتماعی با جنس مخالف را بدون چون و چرا مطلوب تلقی نمی‌کردند و از این رو به گونه‌ای "هم‌رنگ جماعت نبودند". هم چنین اولین کارزار جنجال برانگیز اتهام زنی به خود تحت عنوان "من سقط جنین کردم" (۱۹۷۱) یا تاسیس اولین خانه زنان در برلین غربی در سال ۱۹۷۸ ضربه‌هایی علیه پی آمدهای ویرانگر دگرجنس‌گرایی بودند. این اقدامات متعهدانه، اعتبار ویژه‌ای کسب کردند، زیرا نشان دادند که هدف والای پیوند زدن تئوری و عمل با به مخاطره انداختن موقعیت شخصی خود، جدی گرفته شده.

بدیهی است که این اقدامات بدون درگیری صورت نگرفتند. بیش از هر چیز آن بخشی از جنبش زنان که خود را مستقل می‌خواند، بیشتر از دیگران مورد تهدید قرار داشت، یعنی آن بخشی که می‌کوشید خود را در تمام عرصه‌های زندگی از مردان و امتیازات مردانه جدا کند، و آزاد از "تفکر مردانه" (۱۱)، احساسات و جنسیت مردمدارانه، در جستجوی دورنماهای ناشناخته مختص به خود بود. نمایندگان جنبش زنان مستقل بیم آن را داشتند که طرح تساوی جنسی، نوعی برابری زنان با نظم منفور (حاکم) به همراه داشته باشد و از این رو در راه موضع افراطی تفاوت جنس‌ها مبارزه می‌کردند.

۴

لوک ایربیری، پژوهشگر مسائل زنان و روان‌پزشک فرانسوی یکی از دلایل موثر جنبش جدایی طلبانه را با مثال زیر (۱۹۷۹) این گونه توضیح می‌دهد: در چهارچوب پیاده کردن طرح ساختمانی یک شاهراه، روزی ناگهان مرد نقشه برداری در خانه کوچک آلیس که تنها زندگی می‌کرد، ظاهر می‌شود. "نقشه برداری" برای آن مرد به صورت امری مجازی در می‌آید که از طریق آن او خود را، در حال بالا و پائین رفتن در خانه‌ها، به ساکنان و احساسات آن‌ها

تحویل می‌کرد. آلیس امیدوار است که مرد هر چه زودتر خانه‌اش را ترک کند. اما نقشه بردار این کار را نمی‌کند، همان جا می‌ماند. از این رو آلیس تصمیم به رفتن می‌گیرد و خانه را خالی می‌کند. او امیدوار است که در باغچه روبروی ساختمان پناه گاهی بیابد. اما مرد، در باغچه هم او را به حال خود نمی‌گذارد و به او خیلی نزدیک می‌شود. حالا آلیس کجا می‌توانست برود، وقتی خانه و باغچه‌اش برای اولین کسی که از راه رسیده بود، به صورت منطقه آزاد آمده بود؟ دیگر آدم حق تنها ماندن هم ندارد؟ در آن خانه دیگر هیچ سوراخ و سنبه‌ای پیدا نمی‌شد که از نگاه، از اندازه گیری‌ها، از تحقیقات و بررسی‌ها و از تجاوزات نقشه بردار همه فن حریف در امان مانده بود. (۱۲) پس از چندی آلیس خشکش می‌زند، در خود فرو می‌رود، یخ می‌زند. اما سرو کله مرد نقشه بردار دوباره پیدا می‌شود؛ با دستگاه‌های عریض و طویلش. او همه چیز را تراز بندی، مسطح و ویران می‌کند، خانه را، باغچه را، همه چیز را. (۱۳) در این حال آلیس می‌کوشد، خود را با هوا و هوس‌های متجاوز هم آهنگ کند، خوش آیند او بشود، اما آلیس خود غایب می‌ماند، مفقود می‌شود، غیبش می‌زند. او دیگر "من" اش را نمی‌شناسد. نمی‌تواند هویت خود را تشخیص بدهد، نمی‌تواند آن را بیان کند. در این حال می‌توان آلیس را با کس دیگری عوض کرد، می‌توان او را به کلی از یاد برد.

این مثال باید نشان می‌داد که تا چه حد زنان از طریق تجاوزات مردان، ادعاهای تملکی و معیارهای مساحی آن‌ها توضیح داده می‌شوند. در داستان لوک ابربیاری، این غصب به تمامی صورت می‌گیرد. زن داستان گوشه‌ای (مکانی) را نمی‌یابد که بتواند وجود داشته باشد. او را در واقع از دنیا بیرون می‌اندازند، حق مالکیتش را غصب می‌کنند و فردیتش را به غارت می‌برند. او همه چیزش را از دست می‌دهد، و بیش از هر چیز خودش را. او از محدوده "جنس" خاص خود بیرون رانده می‌شود. آن مرد، دارایی اصیل مختص به آلیس را از او می‌گیرد. نقشه بردار آنچه اساساً به آلیس تعلق دارد و آنچه اوهست، غارت می‌کند؛ یعنی استقلال زنانه‌اش را. این دارایی که به آن "زنانگی" می‌گویند، بنا بر توقع مردان در سراسر جهان، نصیب آن‌ها می‌شود.

چنین تجزیه و تحلیل‌هایی، اعتقاد راسخ فمینیست‌ها را بر این که زنان زمانی واقعا می‌توانند خود را آزاد کنند، تغییر دهند و به خود بیایند که از پذیرش دگرجنس خواهی و تن دادن به اجبار دگرجنس‌گرایی سرباز بزنند، استوار کرد. از این رو فمینیسم پایه رابطه خود را با هم جنس‌گرایی در اعتراض به نظم جنسی گذاشت؛ نظمی که جنس زن را به طور کلی در سراسر جهان به صورت مستعمره در آورده. هم جنس‌گرایی به عنوان راه‌گرای از چنگ این استعمار تلقی شد.

نمونه دیگری که تجربیات مشابهی را بیان می‌کرد، ولی به نتایج دیگری می‌رسید در سال ۱۹۹۴ مطرح شد. این مثال نشان می‌داد که زنانگی یک دارایی طبیعی نیست که کسی بتواند آن را غصب کند، بلکه یک روند آموزشی است که از طریق آن انسان تازه زن می‌شود: کارین، زنی دوجنسی که پیشتر مثل یک مرد زندگی می‌کرد، (۱۴) برای رفتن به پست خانه، از پارکی عبور می‌کند. ناگهان سه مرد سر به دنبال او می‌گذارند، ولی با سرو صدای زیاد از کنارش رد می‌شوند و شروع به خندیدن می‌کنند. بعد یک باره از رفتن باز می‌ایستند و بعد از چند لحظه دوباره راه می‌افتند. کارین وحشت می‌کند، احساس بی‌دفاعی و بی‌پناهی سراسر وجودش را فرا می‌گیرد. بعد از این اتفاق کارین اغلب به پارک نمی‌رود. اگر هم استثنا یک بار مجبور به عبور از آن باشد، ترسان و سریع قدم بر می‌دارد. گاهی شروع به دویدن می‌کند، حتی اگر چیز تهدید آمیزی در آن اطراف نباشد. با این تجربه کارین می‌آموزد که "معنی زن بودن چیست" (۱۵). کارین در وحشت از مردان، در اجتناب از رفتن به پارک و ترس دائمی، به تدریج معنای "زن" بودن را در می‌یابد و خود نیز به همان ترتیب رفتار می‌کند. چون کسانی که او را ترسانند، مرد بودند، وحشت کارین، وحشتی کلی نیست، بلکه ترسی "زنانه" است. در این جا خوف از قطبی کردن جنسی با "زنانه کردن آن وحشت"، پیوند می‌خورد و امکان خلع سلاح بودن جنسی را نشان می‌دهد. از این لحظه کارین رفتار و احساس خود را بر این وضعیت منطبق می‌کند. او "قواعد زنانگی دیدار در پارک" را "می‌آموزد". بخش اعظم این مقررات در مورد همه زنان صادق است. کارین "با ترس خود، خود را به عنوان زنی که مورد تهدید قرار گرفته به نمایش می‌گذارد. از این راه او زن بودن خود را به گونه‌ای مجاب کننده، حتی برای خود، عرضه می‌کند." (۱۶) به این ترتیب کارین جای خود را در جهانی که از دو جنس تشکیل شده، تعیین می‌کند و خود به جزئی از آن تبدیل می‌شود. این نظم جنسی نه طبیعی، بلکه واقعی است. کارین آزادی عمل خود را محدود می‌کند. او مجبور است خود را با نظم حاکم بر کوچه و بازار که از سوی مردان تعیین شده، هماهنگ سازد. "زن شدن" و "رفتار زنانه" در این رابطه، واکنش منطقی‌ای است در برابر اشغال مردانه مکان‌هایی که هم چنین از سوی خود آنان ناامن هم می‌شود. "زن" و "زنانگی" محصول تنگی جا و ترس است. "زن بودن" یعنی این روند درست نظم دادن بیرونی و درونی را به طور کامل به پایان بردن. این رده بندی هنگامی به حد کمال می‌رسد که تمایلات جنسی هم با این نظم هم آهنگ شود، به عبارت دیگر وقتی که این موجود به این ترتیب "زن" شده، خود را فدای خواهش‌های جنسی و شهوانی طرف مقابل خود، یعنی مرد هم بکند.

اغلب پژوهش‌گران مسائل جنسیتی اکنون به این توافق رسیده‌اند که هنجارهای جنسی مبنی بر دگرجنس‌گرایی برپایه تئوری روند آموزشی بنا شده است، که جنسیت در اثر تکرار کنش و واکنش‌های روزمره، به وجود می‌آید، تأیید و مستحکم می‌شود، یعنی پدیده‌ای ساخته اجتماع است. این روند آموزشی هنگامی موفقیت آمیز و مبتنی بر هنجار است که سه ویژگی جنسی در هماهنگی با یکدیگر قرار بگیرند: سکس، جندر و میل.

۱. مشخصات بیولوژیک جنس

۲. رفتار زنانه درخور

۳. موضوع میل و خواست جنسی

بر این اساس "یک زن واقعی"، بدنی زنانه دارد، رفتار و احساسش "زنانه" است و به مردان عشق می‌ورزد. یک "مرد واقعی" بدنی مردانه دارد، مردانه عمل می‌کند و عاشق زن‌ها می‌شود. ما هنگامی به "زن" تبدیل می‌شویم که از روی اجبار این قواعد مربوط به تفاوت جنس‌ها، این قوانین دو جنسیتی بودن را بیاموزیم.

پژوهش‌گران مسائل جنسیتی در سه دهه اخیر سهم بزرگی در این زمینه به عهده داشته‌اند که تصویر "زن" به عنوان قربانی‌ای غصب شده، بدون جا و جایگاه و تحت فشار، حالا به گذشته تعلق گرفته. این سهم هم چنین در راه روشن‌گری مفهوم دگرجنس‌گرایی صادق است که به عنوان وضعیت اجباری و غیرقابل چشم‌پوشی‌ای مطرح می‌شد که کسی را گریزی از آن نیست. امروزه این اصل به دانش پایه‌ای پژوهش در باره جنسیت تعلق دارد که "جنسیت" چیزی نیست که ما هستیم یا داریم، بلکه چیزی است که ما انجام می‌دهیم. (۱۷) و افزون بر آن: هر چه اصل مهم تساوی حقوق در سراسر جهان نهادی می‌شود، به همان نسبت هم پاسخ‌گویی به مسئله جنسیت بر اساس هنجارهای پیشین دیگر امری واضح و ابدی نیست. برخی برآنند که امروزه جنسیت بیشتر یک امر مبتنی بر "بی‌نظمی" است تا یک "اصل نظم‌یافته". (۱۸) امروزه نمی‌توان مرز دقیقی بین هم جنس‌گرایی و ناهم جنس‌گرایی کشید. بیست سال است که این موضوع قاطعانه فرمول‌بندی شده است:

دو قطب "مردانگی"، "زنانگی" سالم و طبیعی نیستند، بلکه "بیماری‌های جنسی تاریخی" (۱۹) هستند. این هم جنس‌گرایان نیستند که فاسدند، فاسد جامعه‌ای است که آن‌ها در آن زندگی می‌کنند. (۲۰)

روشن است که بیش از هرکس، این خود اقلیت‌ها، کسانی که از هنجارها پرهیز کرده‌اند (۲۱) و کسانی که وضعیت جنسی یک گانه ندارند، این افراد هستند که

چنین موضعی را پیش می‌برند. خود آن‌ها هستند که سه ویژگی نا هم آهنگ شده جنسی یعنی بدن، رفتار اجتماعی و میل جنسی را در خود به محک آزمایش می‌گذارند. بدون این که این وضعیت را بیمارگونه و یا بی ارزش ببینند. این افراد هستند که هر روز، اجبار رده بندی کردن جنسیت‌ها را تجربه می‌کنند. (۲۲) آن‌ها می‌توانند ساختارمداری تعلق داشتن به یک جنس مشخص را به نمایش بگذارند و راه به سوی ناروشنی وجود جنس‌ها را بکشایند. آن‌ها با صرف وجود و هستی خود به مجموعه قواعد جنسی "هنجار" حمله می‌برند و این ادعای کهن را که بدن مردانه و زنانه پایه طبیعی "جنسیت" است (۲۳)، نفی می‌کنند. آن‌ها در عین حال خود را خارج از دایره دانش میتدل که بدون چون و چرا و بدیهی محسوب می‌شود، می‌بینند که می‌گوید؛ هر انسانی یا مرد است یا زن، که این امر به گونه‌ای روشن تعریف شده و از لحظه تولد تا مرگ تغییر ناپذیر و فرای هر فرهنگی اعتبار دارد. (۲۴) تمام کسانی که این قاعده اصلی را رعایت نکنند، باید رنج ببرند و از امتیازات نهادی شده هنجارها (مثل حق ارث، حق مالیات، حق داشتن فرزند خوانده، و به رسمیت شناخته شدن از سوی جامعه و غیره) محروم می‌شوند.

وجه انتقادی ساخت شکنی، طبیعی بودن فرضی دگرجنس‌گرایی و معیارهای هنجاری آن را رد می‌کند و مقولات تثبیت شده مردانه، زنانه، هم جنس‌گرایی زنان، هم جنس‌گرایی مردان، دگرجنس‌گرا، هم جنس‌گرا، دو جنس‌گرا و غیره را مختل می‌سازد. این "اخلال" می‌خواهد بر هرگونه تقسیم بندی و مرزکشی، بر هر گونه سمت گیری برحسب معیارهای هنجاری دگرجنس‌گرایی غلبه کند. ظرفیت انتقادی این امر در این نهفته است که هویت جنسی تثبیت شده را باطل می‌کند و به اشکال گوناگون زندگی و جهت گیری‌های مختلف امکان بروز می‌دهد. ایده ضد ساختاری به برخوردی الحادی و هم چنین شاید بازیگوشانه - نمایشی نسبت به پدیده‌های تثبیت شده نیاز دارد. و به پیشنهادهایی درباره آشفته‌گی مخرب جنسیت و عمل اخلال گرانه، درباره جندر هوپینگ، ترانس جندر، درباره جنسیت به عنوان یک بالماسکه، یک اجرای نمایشی، یک تقلید مسخره. بازی و بالماسکه را کسی می‌تواند بفهمد که با دگرجنس‌گرایی به عنوان سیستم، در تضاد کامل است. و یا کسی که از پیاده کردن افکار و اعمال جنون آمیز لذت می‌برد و یا درک می‌کند که اندیشیدن همیشه ناتمام، با خیال بافی همراه و خطرناک است و این که انسان دائم باید از نو شروع بکند.

تاکیدی که فمینیسم در ابتدای کار بر رابطه جنسیت و قدرت مسلط داشت، امروزه دیگر ضعیف شده است. حداقل در شهرهای بزرگ این مسائل حساسیت خود را از دست داده اند، شکل زندگی هم جنس‌گرایانه دیگر در افکار عمومی رسوایی محسوب نمی‌شود، تعقیب قانونی لغو شده است، طیف رفتاری

(مداراجویانه) گسترش یافته است. هم چنین اما انتظار ایجاد تغییرات و نظرات اساسی در این زمینه نیز از دور خارج شده. امروزه آدم به طرح خواست‌های واقع بینانه اکتفا می‌کند، مثلاً به خواست حق انتخاب آزاد شریک جنسی و هویت جنسی، به این خواست که تعقیب اقلیت‌های جنسی به عنوان تجاوز به حقوق بشر به رسمیت شناخته شود.

گذشته از این که انسان چه نظری نسبت به این تئوری‌ها داشته باشد، این واقعیت انکارناپذیر است که این ترزاها امر بازگشت عادی به پیش دآوری‌ها را دشوار و برخورد با تفاوت‌ها، از جمله تفاوت‌های فرهنگی را آسان‌تر ساخته اند. این تئوری‌ها اما هم چنان در اکثریتی که چنین موضعی را بیگانه با واقعیت و خاص می‌یابند، بیگانگی و عدم تفاهم متقابل ایجاد می‌کند. و در واقع بسیار دشوار است که این ترزاها را با تدابیر جنسی - سیاسی‌ای چون جریان مسلط جندر مرتبط ساخت. به هر حال تک تک انسان‌ها با آشنایی با این نظرات امکان عمل گسترده تری کسب می‌کنند و طیف وسیع تری برای ارزیابی به دست می‌آورند، از درک و آگاهی دیگری برخوردار می‌شوند و تفاهم بیشتری از خود نشان می‌دهند. این افراد در می‌یابند که تبعیض را نباید به عنوان سرنوشت اجتناب ناپذیر خود بپذیرند. از سوی دیگر آن‌ها مسئولیت بیشتری در قبال روند آموزشی شخص خود، که بر آن نیز می‌توانند تاثیر بگذارند، می‌پذیرند.

<sup>1</sup> Sabine Hark: *Lesbenforschung und Queer Theorie – Theoretische Konzepte, Entwicklungen und Korrespondenzen*. In: Ruth Becker/Beate Kortendiek (Hsg.): *Handbuch Frauen- und Geschlechterforschung*. Wiesbaden ۲۰۰۴, S. ۱۰۴-۱۱۱

<sup>۲</sup> Genannt werden z.B. Ägypten, Albanien, Argentinien, Bulgarien, Indien, Iran, Jamaika, Kolumbien, Mexiko, dem besetzten Palästina, Polen, Rumänien, Senegal, Türkei, Uganda, Usbekistan, Venezuela, Weißrussland.

<sup>۳</sup> Amnesty international, *Menschenrechte und sexuelle Identität (MeRSI)*: Rundbrief Nr. ۲۶/۲۳, ۲۰۰۲; Nr. ۲۷, ۲۰۰۳; Nr. ۳۰, ۲۰۰۴

<sup>۴</sup> Angela H. Mayer. „Schwachsinn höheren Grades“. Zur Verfolgung lesbischer Frauen in Österreich während der NS-Zeit. In: Burkhard Jellonek/Rüdiger Lautmann, a.a.O., S. ۸۳-۹۳

<sup>۵</sup> Claudia Schoppmann: *Zur Situation lesbischer Frauen im Nationalsozialismus*. In: Burkhard Jellonek/Rüdiger Lautmann (Hsg.): *Nationalsozialistischer Terror gegen Homosexuelle – Verdrängt und ungesühnt*. Paderborn, München, Wien, Zürich ۲۰۰۲, S. ۷۱-۸۱

<sup>۶</sup> Adrienne Rich: *Zwangsheterosexualität und lesbische Existenz*. In: Dagmar Schultz (Hsg.): *Macht und Sinnlichkeit. Ausgewählte Texte von*

- Adrienne Rich und Audre Lorde. Sub rosa Frauenverlag. Berlin 1983, S. 139
- <sup>v</sup> Adrienne Rich, a.a.O., S. 148
- <sup>^</sup> Adrienne Rich, a.a.O., S. 164
- <sup>q</sup> Adrienne Rich, a.a.O., S. 138
- <sup>•</sup> Adrienne Rich, a.a.O., S. 141
- <sup>1</sup> Adrienne Rich: „Denken wie Männer“: die Funktion der Alibifrau – Mut zum Ketzertum: die Vision der Außenseiterin. In: Macht und Sinnlichkeit, a.a.O., S. 128-136
- <sup>2</sup> Luce Irigaray: Das Geschlecht das nicht eins ist. Berlin 1979, S. 11f., 21
- <sup>3</sup> Luce Irigaray: Das Geschlecht das nicht eins ist, a.a.O., S. 20
- <sup>4</sup> Gesa Lindemann: Die Konstruktion der Wirklichkeit und die Wirklichkeit der Konstruktion. In: Theresa Wobbe/Gesa Lindemann (Hsg.): Denksachsen – Zur theoretischen und institutionellen Rede vom Geschlecht. Frankfurt am Main 1994, S. 116 ff.
- <sup>5</sup> ebd., S. 120
- <sup>6</sup> ebd., S. 126
- <sup>7</sup> Regine Gildemeister: Doing Gender: Soziale Praktiken der Geschlechterunterscheidung. In: Ruth Becker/Beate Kortendiek (Hsg.), a.a.O., S. 132-140
- <sup>8</sup> Regine Gildemeister, a.a.O., S. 138
- <sup>9</sup> Chritina Thürmer-Rohr: Vagabundinnen – Feministische Essays. Berlin 1987/Frankfurt am Main 1999
- <sup>•</sup> Rosa von Praunheim
- <sup>1</sup> Siehe z.B.: Regine Gildemeister/Angelika Wetterer: Wie Geschlechter gemacht werden – Die soziale Konstruktion der Zweigeschlechtlichkeit und ihre Reifizierung in der Frauenforschung. In: Gudrun-Axeli Knapp/Angelika Wetterer (Hsg.): Traditionen, Brüche – Entwicklungen feministischer Theorie. Freiburg i.Brsg. 1992, S. 230 ff.
- <sup>2</sup> Regine Gildemeister/Angelika Wetterer: Wie Geschlechter gemacht werden, a.a.O., S. 236
- <sup>3</sup> Andrea Maihofer: Geschlecht als hegemonialer Diskurs – Ansätze zu einer kritischen Theorie des „Geschlechts“. In: Theresa Wobbe/Gesa Lindemann (Hsg.): Denksachsen – Zur theoretischen und institutionellen Rede vom Geschlecht. Frankfurt am Main 1994, S. 240
- <sup>4</sup> Angelika Wetterer: Konstruktion von Geschlecht: Reproduktionsweisen der Zweigeschlechtlichkeit. In: Ruth Becker/ Beate Kortendiek (Hsg.): a.a.O., S. 122-131



ساویز یکی از قدیمی‌ترین و فعال‌ترین مبارزان فرهنگ همجنس‌گراستیز جامعه‌ی ایرانی است. وی از طرق شرکت فعال در سازماندهی سازمان همجنس‌گرایان هومان، همکاری سازمانی و ژورنالیستی با گاهنامه‌ی هومان، نشر مقالات متعدد در نشریات و مجلات خارج از کشور در برخورد به همجنس‌گراستیزی و سائل ارتباط جمعی و گروه‌های سیاسی ایرانیان تبعیدی و شرکت در بحث‌ها و برنامه‌های اجتماعی و سیاسی در آمریکا و اروپا نقش مهمی در روشن‌گری تبعیدیان سیاسی ایرانی نسبت به زندگی همجنس‌گرایانه بازی نمود. ساویز شفائی ۲۰۰۱ به علت ابتلا به بیماری سرطان از پا در آمد.

یادش گرامی باد!

### توطئه سکوت

## گروه‌های سیاسی و وسایل ارتباط جمعی ایرانی در رویارویی با همجنس‌گرایی

ساویز شفائی

در سال‌های اخیر توجه به پدیده همجنس‌گرایی، در رسانه‌های گروهی فارسی زبان، در خارج از ایران افزایش یافته است. گرچه شکستن تدریجی "سکوت" امیدوار کننده و هر تلاش سازنده در این زمینه در خور تحسین است، اما متأسفانه هنوز بسیاری از نویسندگان و دست اندر کاران مجلات و رادیو و تلویزیون‌های فارسی زبان از برخورد با موضوع همجنس‌گرایی طفره می‌روند و یا به بیان سرسری و آمیخته با تعصب‌های همجنس‌گراستیزانه بسنده می‌کنند. در کنار تلاش محدودی که برای درک منطقی موضوع همجنس‌گرایی صورت

گرفته هنوز انبوهی از مثلک گویی‌ها، سخنانی حاکی از حیرت زدگی و اشاراتی در نفی و رد همجنس‌گرایی از زبان خبرنگاران شنیده و در نوشته‌های نویسندگان خوانده می‌شود. زمانی که گوینده‌ی رادیو فارسی زبان در گزارش خود از "کاروان غرور همجنس‌گرایان" تنها از پوشش چرمی نیمه برهنه سخن می‌گوید و تعجب خود را از رفتار زنانه‌ی که زنان دیگر را می‌پوسند ابراز می‌کند، گزارش او از هر ارزش خبری یا اطلاعاتی و آموزشی خالی می‌ماند. عرضه‌ی تصویری ناکامل و انتخاب محدود و غلط اندیشی و مشوق زشت‌انگاری و وقیح‌پنداری است. بدیهی است در تلاش برای شناخت هر مسئله‌ی اجتماعی همواره تعصب و تردید و تأمل پدید می‌آید. رشته‌ی اندیشه متکی بر آن است که بر آموخته‌ها بیافزاییم و از تعصب و تردیدها به تدریج بکاهیم. رشد و تحول بی مانع نیست. در جا زدن در حدس و گمان و فرض‌های کهنه، خو داشتن با منفی بافی و زشت‌اندیشی و تکرار اغراق‌ها و افراط‌ها در ذهن از موانع اصلی برای درک منطقی یک موضوع از جمله همجنس‌گرایی است.

همجنس‌گرایان ایرانی با مجموعه‌ای از خشونت‌ها و آزارهای اجتماعی و روانی که مبتنی بر قضاوت‌های سطحی و شتابزده‌ی عوامانه است مواجه هستند. بسیاری از ایرانیان دایره‌ی شناختشان از همجنس‌گرایی را از فرض‌های کهنه و ناقص مذهبی و سنتی فرا نمی‌برند. در فرهنگ سنتی مردسالارانه رفتارهای جنسی بر اساس مالکیت، تصاحب، تجاوز، توان اغوا، وسوسه کردن فرد "برتر" و دارای قدرت "مردانه" و تسلیم به بازیچه‌ی جنسی او شدن تعریف می‌شود. در چنین دیدگاهی نقش دو مرد به فاعل و مفعول، غالب و مغلوب، تجاوزگر و تجاوز شده، وسوسه گر و وسوسه شده، برتر و کهتر، سالمند و خردسال و مالک و مایملک تقسیم می‌شود. نابرابری قدرت و حقوق جنسی بین مرد غالب و بازیگر و بازیچه‌ی جنسی او به بهره‌کشی جنسی اجبار، "تمکین" و گاه به خشونت و آزار می‌انجامد. در ذهن این فرهنگ رابطه‌ی عشقی و جنسی دوزن هرگز نمی‌گنجد.

همجنس‌گرایان ایرانی در چند سال اخیر تلاش کرده‌اند که مخالفت خود را با خشونت، آزار، زورگویی و بازی‌های جنسی نشان دهند. همجنس‌گرایان ایرانی سعی کرده‌اند که تفاوت همجنس‌گرایی را که بر اساس گرایش آزادانه، آگاهانه، مشتاقانه و عادلانه‌ی دو فرد همجنس است با آنچه در ذهن‌های منفی باف و زشت‌انگار به عنوان "همجنس بازی" ثبت شده، آشکار کنند. رسیدن به سلامت در رابطه‌ی همجنس‌گرایانه نیازمند مقابله با آلودگی‌ها، خشونت‌ها و آسیب‌ها و آزارهای جنسی و بازی‌های ناعادلانه است. خانم بازی، جنده بازی، کلفت بازی، دختر بازی، صیغه، بچه بازی و همجنس بازی از انواع خشونت‌های

مردسالارانه‌اند که می‌باید از هر رابطه دگر جنس‌گرا و یا همجنس‌گرا حذف شوند.

در یک شمارش سریع، اعداد مشخص می‌کنند که تعداد تجاوز و آزار جنسی از کودکان و بهره‌کشی از نابلغین و یا تازه بالغین و تجاوزهای جنسی، نرخ روز افزون‌تر در میان دگر جنس‌گرایان دارد. تعداد فیلم و کتاب و نوارهای ویدیویی زشت انگار که برای تحریک جنسی دگر جنس‌گرایان موجود است ده‌ها برابر چیزی است که همجنس‌گرایان در اختیار دارند. اتکا به فحشا برای ارضای جنسی در بین دگر جنس‌گرایان متداول ترست تا در میان همجنس‌گرایان. ارتباط‌های جنسی غیرشخصی و کوتاه مدت و بهره‌کشی جنسی در میان دگر جنس‌گرایان کمتر از همجنس‌گرایان نیست. بار و دیسکو و محل ملاقات و سرویس‌های آشنایی برای دگر جنس‌گرایان فراهم‌تر است تا برای همجنس‌گرایان. اما هنوز دگر جنس‌گرایانی هستند که خود را برتر می‌دانند و با خودپسندی‌های دگر جنس‌گرایانه سعی دارند ناهنجاری‌های جنسی را در میان همجنس‌گرایان امری طبیعی و در میان دگر جنس‌گرایان استثنا نشان دهند.

در فرهنگ دگر جنس‌گرا پرست دگر جنس خواهان متعصب چشم خود را بر واقعیت‌ها می‌بندند، از مقایسه‌ی آماری اجتناب می‌کنند و از درک ساده‌ی تفاوت بین همجنس‌گرایی و همجنس‌بازی سرباز می‌زنند. اتکا به این فریبکاری و بی‌عدالتی به آنان فرصت را می‌دهد تا ناآگاهانه خود را از همجنس‌گرایی در قالب شعارهای اخلاقی و مذهبی و در تشویق تعصب و کینه علیه همجنس‌گرایان و برای آزار آنان به کار برند.

تجربه‌ای که بسیاری از ایرانیان مقیم آمریکا و جهان غرب در زمان گروگان‌گیری داشته‌اند بی‌شبهت به تجربه‌ی هرروزه همجنس‌گرایان نیست. پس از انقلاب اسلامی و رشد نهضت‌های تندرواسلامی و بخصوص پس از ماجرای گروگان‌گیری آمریکایی‌ها در ایران، تعصب‌های ضد ایرانی، ضد مسلمان و ضد افراد خاورمیانه‌ای افزایش یافت. بسیاری از افراد ساده انگار غربی لقب‌های تروریست، خرابکار، وحشی، متعصب، عقب افتاده و فناتیک را بی‌دریغ نثار افراد مسلمان ایرانی و یا خاور میانه‌ای می‌کردند. شکی نیست که خشونت‌های سیاسی و جنایات بسیاری زیر نام اسلام در جمهوری اسلامی و دیگر کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا انجام شده است. اما یکایک ایرانی‌ها شاسیته‌ی دریافت چنین القابی نبودند و سهمی و نقشی در خشونت‌های سیاسی نداشتند که چنین مورد نفرت و طرد و نفی قرار گیرند. بسیاری از ایرانیانی که از سهل انگاری ذهنی متعصبان غربی در مورد خود رنج برده‌اند و از آن شکایت دارند، خود در مورد همجنس‌گرایان، سطحی، ناآگاهانه و پر تعصب قضاوت می‌کنند. ایرانیانی که اعتراض داشتند که نباید بی‌جهت وحشی و

متعصب قلمداد شوند، خود به ناحق همه‌ی همجنس‌گرایان را تجاوز کار و منحرف و بیمار و کودک آزار لقب می‌دهند و خود نماینده‌ی خشونت، تعصب، ناآگاهی و بی‌عدالتی می‌شوند.

از دیر زمان ایرانیان به شعار پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک افتخار کرده اند. خواست همجنس‌گرایان آن است که واقع بینی در اندیشه ایرانیان جایگزین آلودگی‌ها و زشت‌انگاری‌ها شود و پندار ایرانیان نشانه‌ی سلامت و خوش‌اندیشی و نیکی باشد. خواسته همجنس‌گرایان آن است که در گفتار در باره‌ی آن‌ها، از واژه‌هایی که آمیخته و آغشته به نفرت و تحقیر و توهین است اجتناب شود. اصطلاحاتی چون بچه‌کونی، ابنه‌ای و اوا خواهر که نشانه‌ی فرهنگی آلوده و بیمار است چون حرابه‌ای در دست دگر جنس پرستان متعصب علیه همجنس‌گرایان به کار برده شده است.

هر آن کس که می‌اندیشد باید برای درک همجنس‌گرایی، از محدوده فحش و متلک و شوخی و تحقیر فراتر رفته و به آن سوی نارسایی‌های فرهنگی دگر جنس پرست برسد، تا بتواند در باره گرایش‌های جنسی بیاموزد و مسئولانه رفتار کند. شناخت منطقی گرایش جنسی به فرد توان آن رامی دهد که واژه‌های سالم و نیالوده به تعصب را فرا گیرد و به کار برد. آن زمان که دگر جنس‌گرایان از بن بست‌های غلط اندیشی و تله‌ی خودپسندی اجتناب کنند می‌توانند در رفتار خود از آزار و آسیب و خشونت علیه همجنس‌گرایان جلوگیری کنند. آرزوی همجنس‌گرایان تشویق اندیشه‌های سالم و کاهش و حذف پلید رفتاری، زشت کرداری و بدخواهی در میان دگر جنس‌گرایان است.

احترام به اقلیت‌های قومی و نژادی و مذهبی در رسانه‌های گروهی به تدریج افزایش یافته است. همجنس‌گرایان امیدوارند که در ادامه‌ی این تحول مثبت، روزنامه نگاران و روشنفکران و سیاستمداران بتوانند جسارت و شهامت اخلاقی و سیاسی لازم را کسب کرده و اقلیت ایرانی همجنس‌گرا را نادیده نینگارند. اگر بر اساس نرخ تقریبی، ده در صد از جمعیت ایرانی تبار همجنس‌گرا باشد، جمعیت همجنس‌گرایان از اقلیت‌های زرتشتی و بهایی و کلیمی و یا لر و ترک و ترکمن و عرب کمتر نیست. احترام به گونه‌گونی انسان‌ها، احترام به گرایش‌های جنسی آنان نیز هست. تا زمانی که حضور اجتماعی همجنس‌گرایان انکار شود، حقوق آنان نادیده انگاشته شده و به بهانه‌ی مذهب و سیاست و سنت، ستم به آنان تشویق و ترویج می‌شود. نتیجه آن که ادعای احترام به حقوق بشر ادعایی پوچ است و مدعیان ایرانی که از آزادی حق سخن می‌گویند در تضاد با شعارهای خود خواهند بود.

توطئه سکوت، حافظ ستم بر اقلیت‌هاست. پنهان کردن آزارها ادامه و دوام تعصب را تضمین می‌کند. توطئه سکوت در باره همجنس‌گرایان باید در روزنامه و مجله و کتاب و رادیو و تلویزیون بشکند. هنرمندانی که به نام رسالت فرهنگی و سیاسی و اجتماعی از قدغن‌های رژیم اسلامی شکایت دارند تا به کی می‌توانند گرایش جنسی را ناپسند و ناخواسته و ممنوع به حساب آورند؟ آنان که از سانسور می‌نالند تا کی می‌خواهند با سانسورهای اخلاقی خود مانع گسترش اطلاعات شوند؟ همجنس‌گرایان همیشه این سوال را داشته‌اند که آیا توطئه‌ی سکوت در رسانه‌های جمعی نشانه‌ی عدم آگاهی است و یا فقدان جسارت اخلاقی؟ آیا سکوت مدعیان سیاسی و روشنفکری را باید به حساب عقب افتادگی ذهنی آنان گذاشت و یا نشانه‌ی وحشت سیاسی آنان دانست و یا بخشی از بازی‌های فرصت طلبانه‌ی سیاسی آنان به شمار آورد؟ آیا مدعیان آزادی و روشنفکری به علت بی‌علاقه‌گی از همجنس‌گرایان سخن نمی‌گویند و یا تلاش دارند که سنت‌های آلوده، تعصب و جهل را مستحکم کنند؟ تا وقتی که در مجلات، رادیو و تلویزیون‌های فارسی زبان فرصت بازگویی شایعات هنری و پخش برنامه‌های هیپنوتیزم، ماساژ و انواع فنون آسبیزی وجود دارد، چگونه می‌توان بهانه‌ی مشکل وقت و فرصت را باور کرد؟ وقتی که اولویت به پخش و تفسیر و بحث به برنامه‌های ورزشی داده می‌شود آیا می‌توان ادعای برنامه ریزان را باور کرد که شناخت همجنس‌گرایی و بحث از همجنس‌گرایان اولیوی ندارد و در برنامه‌های رسانه‌ها باید اولویت را در نظر داشت؟ چرا احزاب سیاسی که معتقدند صبر و تامل جایز نیست و باید رفتارهای انقلابی بی‌تاخیر تشویق شود، همجنس‌گرایان را به صبوری و سکوت نصیحت می‌کنند؟ چرا شبه روشنفکرانی که از تنبلی ذهنی ایرانیان شکایت دارند و وظیفه خود را ارائه بی‌وقفه اطلاعات تازه می‌دانند، همزمان می‌گویند صحبت از همجنس‌گرایی برای ذهن ایرانی زود است؟ آیا قرن‌ها سکوت و صبر و دروغ و فریبکاری نتیجه‌ای جز تأخیر در برخورد مسئولانه با همجنس‌گرایی به وجود آورده است؟ توقع ما آن است که آگاهی از همجنس‌گرایی سرلوحه‌ی اولویت‌های سیاسی و اجتماعی قرار گیرد. توقع ما برخورد آگاهانه و مسئولانه روشنفکران برای حذف سوء تعبیرها و تعصب‌های مذهبی و سنتی و قانونی است. توقع ما آن است که انواع بهانه‌های فریبکاری و مزورانه برای به تأخیر انداختن شناخت واقعیت وجود همجنس‌گرایان به کار گرفته نشود. مشکل آن نیست که جامعه ایرانی در باره‌ی همجنس‌گرایی نمی‌داند، کم می‌داند و یا غلط می‌داند. مشکل آن است که بعضی از مدعیان اخلاق و سیاست و تحول اجتماعی، خود مشوق ندانستن، توجیه کننده‌ی سکوت و ترویج دهنده‌ی بد اندیشی و ناآگاهی هستند. اخلاقیونی که از درک تفاوت "پورنوگرافی"، زشت نگاری و بررسی روان شناسی، جامعه شناسی و حقوق مسائل جنسی عاجز هستند، ادعا می‌کنند که نباید "مطلبی

خصوصی" و "خارج از نزاکت" به میان آورد. احترام به زندگی خصوصی هر فرد لازم است اما حقوق اجتماعی و سیاسی یک همجنس‌گرا "مسئله خصوصی" نیست. ظلم و ستم به همجنس‌گرایان ابعاد سیاسی و اجتماعی و مذهبی دارد و باید در ارتباط با فرهنگ و سیاست مورد بررسی قرار گیرد.

اخلاقیون از همجنس‌گرایان می‌خواهند سکوت کنند، اما در این جو سکوت انواع جوک‌ها و متک‌ها طنین می‌اندازد و کینه ورزی‌ها در قالب شوخی و فحش و اتهام صدایی رسا پیدا کرده و بدل به هیاهویی ناسالم و آزاردهنده می‌شود و به بدآموزی و اشاعه‌ی تعابیر مکروه و تصویرهای غلط می‌انجامد. مروجان سکوت چه پیشنهاد سازنده‌ای دارند؟ آیا فرار و انکار واقعیات راه حل است و یا درک منطقی واقعیات؟ آیا به وقفه انداختن مسئولیت اجتماعی درست است و یا درست رفتار کردن؟ آیا بهتر نیست که یک همجنس‌گرا تشویق شود که از نفرت و بیزاری از خود دوری جسته و اتکاء به نفس بیابد، به خود احترام بگذارد و مسئولیت‌های اجتماعی را بپذیرد؟ آیا باید شخصیت یک همجنس‌گرا را در هم شکست، به آزار روانی او پرداخت و او را به انزوا و خودکشی تشویق کرد و یا او را یاری داد که چون انسانی آزاده به حقوق مشروع سیاسی و اجتماعی خود دست یابد و زندگی روانی، جنسی و اجتماعی سالمی را برگزیند؟ آیا بهتر است که همجنس‌گرایان در خفا مانده و به هویتی کاذب تظاهر کنند، دروغ بگویند و فریبکاری پیشه کنند و یا بتوانند راستی، درستی، صداقت، آشکار بودن و شهادت اخلاقی را بیا موزند؟ آیا باید همجنس‌گرایی را رازی سربسته و خطرناک به شمار آورد و یا این گرایش جنسی را شناخت و با آگاهی با آن برخورد کرد؟ پیشنهاد مروجان سکوت و از خود بیزاری چیست؟ آیا می‌خواهند منکر تحول در علم روانشناسی شده و در نشخوار زباله‌های ذهنی و تکرار تعلیمات کهنه و پوسیده‌ی مذهبی، یک پدیده‌ی طبیعی را هنوز بیماری و اختلال روانی و معیصت خطاب کنند و یا بالاخره از لاک ناآگاهی سر بیرون آورده و با علم و دانش زمان خویش پیش بروند؟

همجنس‌گرایان این آمادگی را دارند که برای مقابله با خشونت‌ها و ستم‌های جنسی با ایرانیانی که به دانش مدرن و حقوق بشر و عدالت اجتماعی احترام می‌گذارند همگام شده و همکاری کنند. آیا دگر جنس‌گرایان خواهند توانست توانایی اخلاقی و ارزش‌های انسانی را در خود به کار گرفته و در این چالش به آنان ببینند؟

حاصل گذشته نگری کورکورانه و در جا زدن در شعارهای پوسیده و باورهای غلط ادامه ناآگاهی است. ما باید بتوانیم محاسن سنت و فرهنگ را دریافته و حفظ کنیم و نقصان‌هایش را دانسته و ترمیم نماییم. زیست در دنیای امروز به رشد اجتماعی و سیاسی نیاز دارد تا ما را برای دنیایی بهتر آماده کند. هویت و

گرایش جنسی، چه همجنس‌گرا و چه دگر جنس‌گرا، دلیل شرم و یا افتخار نیست. اگر هویت و گرایش جنسی به از خود بی‌زاری و بی‌مسئولیتی بیانجامد باعث شرم است. اگر گرایش جنسی بهانه‌ی خودخواهی، خود‌پسندی، خود را برتر دیدن و جوازی برای تحقیر و اهانت و آزار دیگران شود باعث شرم است. همجنس‌گرایی که بتواند در مقابل بی‌عدالتی‌ها دوام بیاورد و رشد کند و رفتاری شایسته داشته باشد در خور تقدیر است. دگر جنس‌گرایی که بتواند از امتیازات کهنه‌ی مذهبی و سنتی سوءاستفاده نکند و آنان را برای ستم به همجنس‌گرایان به کار نبرد می‌تواند از گرایش جنسی خود با غرور یاد کند. اما اگر دگر جنس‌گرایی وسیله و بهانه‌ی تحقیر، تکفیر، تحریم، ترغیب و تنبیه و آزار همجنس‌گرایان شود، دگر جنس‌گرایی ابزار آسیب‌های اجتماعی بوده و باعث شرم است. دعوت ما از دگر جنس‌گرایان، بخصوص از سیاستمداران و نویسندگان و مدعیان روشنفکری آن است که به توان‌های خود برای آزاد اندیشی، پاک اندیشی و بهتر اندیشی احترام گذارده و آن را به کار برند. امیدواریم که بتوانند با آگاهی بیشتر موانعی را که از پندار، گفتار و کردار نیک در مورد همجنس‌گرایان جلوگیری می‌کند از سر راه بردارند. با آرزوی آن که ایرانیان به خوش اندیشی رو آورده و مفاهیم تازه را مسئولانه بیاموزند و با آگاهی و رشدی سازنده بتوانند ما را یاری دهند که جامعه‌ای عادل‌تر، سالم‌تر و آگامتر به وجود آوریم.

برگرفته از مجله هومان.

با احترام به تمام عزیزانی که از سنت‌های پیر و توان  
فرسا خسته شده‌اند و زحمت ساختن منش‌های نوین را به  
خود هموار کرده اند.

### داستان موشی که خفاش شد افسانه‌ای از سرخ پوستان آمریکای جنوبی

در زمان‌های بسیار دور یک موش صحرایی کیسه داری بود که از زندگی  
خسته شده بود. روزی به خودش گفت: "من برای این نوع زندگی، دیگر، خیلی  
پیر شده‌ام و برای کار کردن هم خیلی ناتوانم. پاهایم سنگین شده‌اند و دیگر  
نمی‌خواهند به این زندگی ادامه دهند. وقتش رسیده که هویت‌ام را تغییر دهم.

اما چه حیوانی می‌خواهم بشوم؟

دلم می‌خواهد در تاریکی قادر به دیدن و پیدا کردن راهم باشم، بی آنکه کسی  
مرا ببیند. شاید بهتر باشد که به یک سوسک تبدیل شوم. نه، ترجیحاً نه. چون  
آدم‌ها به خاطر دزدیدن غذای دیگران مرا تحقیر و به خاطر کوچولو بودنم  
لگدمالم خواهند کرد.

شاید بهتر باشد که یک مار بشوم؟ مارها پا ندارند که خسته شوند و می‌توانند راه  
شان را در تاریکی هم پیدا کنند. اوه نه! چون که آدم‌ها از من وحشت خواهند  
داشت و از من دوری خواهند کرد.

خوب، پس چه باید بشوم؟

- خفاش! می‌خواهم خفاش بشوم. خفاش شب هنگام پرواز می‌کند و میوه‌های  
رسیده می‌خورد."

آن وقت موش پیر سعی کرد خودش را تبدیل به یک خفاش کند. خودش را با دم  
دراز و پاهای کوچک‌اش روی ساقه درختی نگاه داشت و بدنش را به پائین  
آویزان کرد، همان طور که خفاش‌ها خودشان را آویزان می‌کنند. اما در همین  
وقت سسکه‌اش گرفت.

یک خفاش واقعی که از آنجا می‌گذشت شنید که چطور می‌موشه پشت سر هم می  
سسکه و سسکه می‌کند. او دور و بر موش صحرایی پرواز کرد و پرسید:  
"آنجا داری چکار می‌کنی؟ می‌خواهی مرا مسخره کنی؟"



موش پیر به او جواب داد: "نه، نمی‌خواهم ترا مسخره کنم. می‌خواهم خودم را به خفاش تبدیل کنم!"

خفاش گفت: "ما خفاش‌ها که دم نداریم" موش دمش را کند و دور انداخت و خودش را تنها به کمک پاهایش محکم از ساقه آویزان کرد. "ما خفاش‌ها به کیسه هم احتیاج نداریم." موش کیسه‌اش را کند و دور انداخت. "ما خفاش‌ها بال داریم." موش پوست پیرش را کشید و کشید و از آنها دو بال ساخت.

خفاش پر کشید و رفت و برای دیگر خفاش‌ها تعریف کرد: "می‌توانید تصورش را بکنید که من چه دیده‌ام؟ در آن پشت موشی است که می‌خواهد خفاش شود. او می‌خواهد خودش را به خفاش تبدیل کرده تا با ما زندگی کند. بهتر است که ما وی را راحت بگذاریم، تا بدون مزاحمت خودش را تغییر دهد."

اما دیگر خفاش‌ها فریاد برآوردند: "چه؟ موشی است که می‌خواهد خفاش بشود! راه بیفتید، راه بیفتید، ما باید او را ببینیم."

و آنها به طرف موش پرواز کردند و موش صحرانی را در همان حال که آویزان شده بود و داشت خودش را خفاش می‌کرد، دیدند و از او پرسیدند: "موش! موش! خودت را تبدیل کردی؟"

"آره، خودم را به خفاش تبدیل کردم و حالا می‌خواهم پرواز کنم اما می‌ترسم." خفاش‌ها یک صدا گفتند: "نترس موش! پرواز کن! پرواز کردن بسیار زیباست!" موش پیر خیلی دوست داشت که پرواز کند اما می‌ترسید خودش را رها کند. او از ترس می‌لرزید و بدنش که سنگین شده بود، همچنان آویزان مانده بود.

خفاش‌ها یک صدا گفتند: "نترس! ما پرواز را به تو خواهیم آموخت. بال‌هایت را فقط باز کن! عالیست، باز کن آنها را! بگذار که بال‌هایت به پرواز در بیایند. هوا را در زیر آنها به جریان در آور و بعد خودت را رها کن! تو پرواز خواهی کرد!"

موش پیر بال‌های جوان‌اش را از یکدیگر باز کرد، آنها را به حرکت در آورد، در زیرشان هوا را به جریان انداخت و خود را رها ساخت. او به پرواز در آمد! موش پرواز میکند!

موش فریاد زد: "چه زیباست!" و در دل شب پرواز کرد و رفت. ما او را نمی‌توانیم ببینیم اما او ما را حتی در تاریکی می‌بیند. او بیش از نیازش میوه برای خوردن پیدا میکند و میوه‌های رسیده را با آتشها می‌خورد.

بدین سان موش پیر خودش را خفاش کرد. یک سرخ پوست پیر این داستان را برای تعریف کرد. این اتفاق در سرزمین او رخ داده است.

مترجم: سعیده سعادت

## هویت ترانس

سعیده سعادت

شکل زندگی و یا هویت ترانس (۱) یکی از تابوهای طرح نشده میان ایرانیان در تبعید است. گرچه امروزه بحث‌هایی چون هم جنس‌گرایی و دوجنس‌گرایی تا حدی میان جامعه زنان فعال و بخشی از نیروهای چپ در تبعید جا باز کرده اند، بحث "هویت فردی و اجتماعی ترانس" حتی در میان این بخش از روشنفکران اعم از زن و مرد، هم چنان تابو به جا مانده است. جنبش زنان ایرانی در تبعید و در مجموع بخش اعظم ایرانیان تبعیدی در اروپا به شیوه‌ی زندگی ترانس برخوردی تعصب‌گرایانه، منفی و تحقیر آمیز دارند.

برای گشایش بحث مایلیم در ابتدا کوتاه به بحث ساختار جنسیت اجتماعی و رفتاری که این ساختار از گروه‌های مختلف اجتماعی طلب می‌کند، بپردازیم. هویت اجتماعی تعریفی است که اجتماع یعنی مذهب، فرهنگ، علم و سیاست در دوره‌های مختلف تاریخی از معنای وجودی، جایگاه اجتماعی، رفتار و ارزشهای رفتاری گروه‌های مختلف اجتماعی ارائه می‌دهد. هویت اجتماعی در صدد آنست که تعیین کند، انسانها بنا به رنگ پوستشان، جایگاه طبقاتی شان، تعلقات خانوادگی و قومیشان، تعلقات جنسی و شرایط سنی شان و غیره چه انسانهایی هستند (معنی و فلسفه‌ی وجودیشان چیست)، جایگاه اجتماعیشان کجاست و در رابطه با آن شکل‌های اجتماعی قابل قبول رفتاری شان (مرزهای رفتاری شان) کدام اند.

تک تک افراد یک اجتماع بسته به اعتقادات و وابستگی‌های مذهبی، فرهنگی، علمی و سیاسی شان یا در کنار هویت تعریف شده‌ی حاکم قرار می‌گیرند و یا در تضاد و تقابل با آن. به لحاظ تاریخی وسعت و عمق تقابل فردی و یا گروهی - سیاسی افراد یک جامعه با هویت اجتماعی تعیین شده برای خود و گروه‌های مختلف اجتماعی، مهمترین عامل تغییر تعریف هویت‌های حاکم و جایگزینی آن با تعاریف هویتی جدید بوده است.

مقوله‌ی جنسیت اجتماعی توضیح دهنده‌ی معنای وجودی جنس زن و مرد و از آنجا جایگاه اجتماعی، سیاسی و فردی زنان و مردان و رفتار قابل تطبیق و هم

چنین رفتار غیر قابل پذیرش در این جایگاه است. جنسیت اجتماعی تعیین می‌کند که زن چیست، جایگاه و وظایف وی کدام است، چه رفتاری برای زنان مورد پسند است و چه رفتاری (برای مثال از آنجائی که رفتاری "مردانه" بوده و یا از آنجائی که مرزهای رفتاری و هویتی تعریف شدهی "زنانه" را به هم می‌ریزد) برای آنان ناپسند و قابل نکوهش است و غیره.

گره خوردگی هویت اجتماعی و جنسیت اجتماعی باعث می‌شود که در اجتماعات مختلف تنها یک تعریف واحد از هویت زنان و رفتار ویژهی آنان و یا هویت و رفتار ویژه مردان وجود نداشته باشد. برای مثال حتی در یک شهر، مرزهای قابل قبول رفتار جنسی و اجتماعی برای زنان بسته به طبقه، فرهنگ، موقعیت کاری و همچنین سطح رشد مبارزات زنان و تشکل یافته گی آنان در عمل بسیار متفاوت است. با این وجود در چهارچوب همین گوناگونی ارزش‌های وجودی و رفتاری، جامعه و به خصوص قشرهای مختلف آن در روند ساخت و تحکیم جنسیت اجتماعی، مرزهای هویتی و مرزهای رفتاری اجتماعی و سکسی خاصی را برای زنان و مردان تعریف کرده‌اند و با تمام قدرت سعی می‌کنند این مرزها را حفظ و بازتولید نمایند. این هویت به عنوان هویت زن: جسم زنانه، معنای وجودی جنس زن و "رفتار زنانه" ی متعلق به آن و هویت مرد: جسم مردانه، معنای وجودی جنس مرد و "رفتار مردانه" ی متعلق به آن تعریف می‌شوند.

### جنسیت اجتماعی، جنسیتی ساختگی و اجباری:

شکل گیری ساختار تعیین کنندهی جنسیت اجتماعی در طی تاریخ چند هزار ساله‌ی اخیر به شدت تحت تأثیر مذاهب، حکومت‌های مردسالار و دولت‌مردان و اندیشمندان و همچنین روح مردسالار علوم انسانی دوران روشنگری به بعد بوده است. اگر چه دفاع از ضرورت وجودی هویت‌های جنسی مردانه و زنانه در بسیاری از ایدئولوژی‌های مذهبی و سیاسی به شکلی واضح در ارتباط با منافع مردسالارانه و جنگ سنیزانه‌ی مذاهب و دولت‌ها بیان شده، اما بخصوص از دوران روشنگری به بعد (دوران مدرن) هاله‌ای از تقدس و توضیحات علمی - انسانی به دور توضیح این ضرورت شکل گرفته است. مهمترین دلایل این تغییر، شکل گیری افکار و مبارزات فردی و گروهی آزادیخواهانه‌ی زنان و روح مدرن این دوران می‌باشد، که تلاش کرده است شیوهی خشن قدرت (بر زنان و مردان) را با شیوه‌های نرم‌تر جایگزین سازد.

ساختار تعیین کنندهی جنسیت اجتماعی و رفتار مرسوم به آن در جوامع غرب تا نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم میلادی بر طبیعت دو قطبی جنسیت، یعنی یا زنانه‌ی

زنانه بودن جنسیت (پیکر، رفتار اجتماعی و رفتار سکسی) و یا مردانه‌ی مردانه بودن آن تأکید می‌کرد. در این ساختار نه تنها پیکر زن و مرد بلکه جایگاه اجتماعی و خانوادگی این پیکر و همچنین رفتار اجتماعی و سکسی مربوط به آن برای ائتشار مختلف اجتماع دقیقاً تعریف شده بودند. انسان‌هایی که پیکرشان، و یا رفتار اجتماعی و یا سکسی شان در میان این دو قطب و یا در مجموع خارج از مرزهای تعیین شده برای هر قطب بود، در دیدگاه‌ها و روابط مذهبی، اجتماعی و علمی مورد نفی و نکوهش قرار می‌گرفتند.

بخش قابل توجهی از اندیشمندان، جامعه‌شناسان و روانشناسان اروپا و آمریکا از اواسط قرن نوزدهم برای اولین بار نظریه‌ی ساختاری بودن رفتار اجتماعی و سکسی زنان و مردان را مطرح کردند. اینان در تحلیل‌هایشان بر این اصل تأکید نمودند که فرهنگ، خانواده و اجتماع و یا به عبارتی، تجارب افراد در خانواده و اجتماع همواره مهمترین عامل سازنده‌ی رفتار جنسی و اجتماعی انسان‌ها است، و نه آن گونه که تا این زمان بر آن تأکید می‌شد، پیکر زنانه و یا مردانه‌ی شان. با این حال در این بحث‌ها تا نیمه دوم قرن بیستم اکثراً اصل وجود طبیعت زنانه و مردانه امری مسلم به شمار می‌رفت. یعنی از این اصل حرکت می‌شد که مردان و زنان دارای رفتارهایی ذاتی هستند که رفتار طبیعی زنانه و یا مردانه‌ی آنان است. مثل ظرافت زنانه، استقامت مردانه، علاقه و کشش طبیعی و بیولوژیک زنانه و مردانه به هم آغوشی با یکدیگر، علاقه ذاتی زنان به "باروری" و نیاز روحی شان در به دنیا آوردن نوزادان پسر و غیره.

در حقیقت دیدگاه ساختاری بودن جنسیت زنانه و مردانه در این دوران، از اندیشمندان علوم انسانی می‌خواست که طبیعت زنانه و مردانه را منطبق بر معیارهای مدرن تعریف کنند و از اجتماع، دولت، فرهنگ، خانواده و علوم پزشکی و تربیتی طلب می‌کرد که تربیت (ساخت) زنان و مردان را در چهارچوب این معیارها به عهده گرفته و از این طریق از شکل‌گیری ساختارهای انحرافی و غیر طبیعی رفتاری در آنان جلوگیری نمایند.

از اواسط نیمه دوم قرن بیستم همزمان و در پیوند با جنبش‌های آزادی خواهانه در اروپا و آمریکا فرض وجود هویت طبیعی زنانه و مردانه برای تعریف جنسیت اجتماعی زنان و مردان به شکلی پایه‌ای زیر سؤال رفت و مردود شناخته شد. در این جریان فعالین و اندیشمندان نیروهای فمینیستی و چپ، نقش مهمی را ایفا کردند. بخصوص زنان فمینیست در دهه‌های اخیر بخش مهمی از فعالیت‌های نظری و عملی‌اشان را صرف انتقاد به مرزهای هویتی (جنسی) و دگرگونی این مرزها کرده‌اند.

این نیروها با افشاگری از روح استثمارگر و کنترل کننده‌ی نهفته در دلایل تاریخی شکل گیری و تداوم هویت جنسی به انتقاد از رابطه‌ی میان (تعریف) جنس زن، رفتار تعیین شده‌ی اجتماعی و سکسی مورد قبول برای وی و ایجاد جایگاه فرودست فردی، خانوادگی، اجتماعی و طبقاتی برای زنان پرداختند و در ادامه‌ی آن تعریف جدیدی از هویت جنسی ارائه دادند. اینان بر این اصل پای فشرده‌ی که جنسیت اجتماعی هویتی است که تنها در چهارچوب داده‌ها و امکانات فرهنگی، سیاسی و ایدئولوژیک اجتماع و تعادل قدرت میان نیروهای ارتجاعی مردسالار و نیروهای پیشرو و آزادی خواه شکل گرفته و بدین سبب پدیده‌ی ساختاری و قابل تغییر است. این نیروها با تحلیل نقش قدرت سیاسی - مذهبی و مردسالار در شکل دهی به هویت اجتماعی و هویت جنسی، ضرورت به هم ریختن رادیکال نظری و عملی این هویت‌ها را برای شناخت و دستیابی انسان‌ها به آزادی‌های فردی و اجتماعی شان مورد تأکید جدی قرار دادند. در غرب میشل فوکو و بودیت بانلر از شناخته شده‌ترین این متفکرین هستند.

نتیجه‌ی رادیکال این تفکرات این است که داشتن بپکری زنانه و یا مردانه تعیین کننده‌ی هیچگونه هویتی نیست. زنان و مردان آزادند با بپکر زنانه و یا مردانه اشان هویت‌های اجتماعی تعیین شده‌ی مختص زنان و مردان را در نوردند و آنگونه زندگی و رفتار کنند که خواهان آن هستند. زنی با بپکر زنانه می‌تواند همانگونه زندگی و رفتار "زنانه‌ی زنانه" داشته باشد که زندگی و رفتار "مردانه‌ی مردانه" و یا زندگی‌ای در میان این دو قطب. به هم زدن هویت‌های تعریف شده‌ی جنسیتی و ویژگی دو قطبی آن از طرف آزاد اندیشان این دوران یکی از پیش فرض‌های لازم برای آزادی انسان در تکامل زندگی فردی و مقابله با ساختار اجباری جنسیت اجتماعی، که پایه‌ی آن بر استفاده‌ی ابزاری از انسان (زن و مرد) ساخته شده است، اعلام گشت.

بخش قابل توجهی از زنان و مردان ترانس، حداقل در اروپای نیم قرن گذشته، در درگیری با این تفکرات به هویت سیال اشان به عنوان هویتی سیاسی و مرزشکن نگاه می‌کنند. اینان به لحاظ سیاسی و یا جامعه شناختی به رفتارهای تیبیک زنانه و مردانه به عنوان ساخت‌های اجتماعی نگاه کرده، که انسان‌ها و امکانات رفتاری شان را محدود نموده و برایشان تعیین تکلیف می‌کنند. این بخش از زنان و مردان ترانس در هم شکستن عملی این ساختارها و تفکرات را جزو وظایف فردی و سیاسی خود توضیح می‌دهند و با این نگرش برای مثال آنگونه که "عشقشان می‌کشد" روزی رفتار تیبیک زنانه، روزی رفتار مختص تعریف شده برای مردان و روزی دیگر رفتاری در میان این دو قطب را اختیار می‌کنند.

عده‌ای دیگر با همین نگاه ساختاری به رفتار زنانه و مردانه به عنوان یک بازی با رل‌های تعریف شده اجباری - اجتماعی نگاه می‌کنند. آنان با عوض کردن رل‌ها و قراردادهای این بازی از طرفی علیه این اجبار برمی‌خیزند و از طرف دیگر خود عملاً به تجربه هر دو رل با احساسات و جایگاه فردی و اجتماعی وابسته به آن دست زده و از میان آنها آن چه را که بپسندند به عنوان رفتار مورد علاقه‌ی دوره‌ای خود انتخاب می‌کنند. بدین ترتیب این زنان و مردان در بسیاری از موارد ترکیبی از جنسیت و هویت اجتماعی مردانه و زنانه را داشته و رفتارشان از سیالیت و گوناگونی زیادی برخوردار است.

در ادبیات فمینیستی و بخشی از ادبیات چپ ایران بخصوص در دهه‌ی اخیر گاهی رابطه میان نورم‌های قابل قبول اجتماع از رفتارزنانه و جایگاه فرودست فردی، خانوادگی، اجتماعی و طبقاتی زنان مورد بررسی قرار گرفته است. با این حال مسئله دو قطبی بودن هویت جنسی زنان و مردان و رابطه آن با عامل قدرت به ندرت به شکلی پایه‌ای و رادیکال به بحث کشیده شده و زیر سؤال رفته است. در مورد جنسیت اجتماعی نیز اگرچه بخشی از پیشروترین زنان و مردان سیاسی ایرانی در تبعید، بر ساختاری بودن حرکات و کلا جنسیت اجتماعی زنانه و مردانه باور داشته و بر ضرورت تغییر آن تأکید می‌کنند، اما حتی این دوستان نیز تا کنون نتوانسته‌اند بحث تئوری‌های ساختاری جنسیتی را باز کنند و یا در عمل قدم مهمی در جهت به هم ریختن این ساختارها و مرزهای اخلاقی حاکم بر آن بردارند. به طور مثال حتی در یک مورد ندیده ایم که مرد روشنفکر ایرانی، حتی پیشروترین‌شان، در جلسه‌ای رسمی و یا غیر رسمی دامن بپوشد و یا ماتیک بزند. و چنین حرکتی چنانچه از طرف زنان و مردان ترانس صورت بگیرد، در شرایط حاضر احتمالاً حتا برای روشنفکرترین قشر زنان و مردان جنبش زنان و جنبش چپ ایرانی حرکتی مسخره و خنده دار به نظر خواهد آمد، نه حرکتی سیاسی و مرز شکن.

هدف بسیاری از بحث‌های تا کنونی نه از بین بردن کامل مرزبندی‌های هویتی برای زنان و مردان، بلکه تولید نورم‌های جدید رفتاری (لیبرالیزه کردن جنسیت اجتماعی زنانه) بوده است. امری که در عمل، دایره حرکت زنان را وسیع‌تر می‌کند، اما هنوز این دایره را نمی‌گشاید. در ادبیات فمینیستی و چپ ایران به ندرت ضرورت زن بودن و مرد بودن و از بین بردن بی قید و شرط زنانگی و مردانگی رفتار، از جمله علائق زنانه و مردانه، به بحث گذاشته شده است. برعکس همچنان در میان بخش مهمی از فعالین جنبش فمینیستی، بر ضرورت حفظ تفاوت رفتاری زنانه، به عنوان رفتاری برتر، تأکید می‌شود و این تأکید و تلاش برای حفظ چنین جدائی‌ای یکی از عوامل مهم مخالفت احساسی و خطی این دوستان با زنان ترانس است.

## خشونت علیه رفتار اجتماعی زنان ترانس

در مجموع برخورد ایرانیان در تبعید و بخصوص زنان ایرانی در تبعید، که من، ادامه نوشته‌ام را به آنان محدود خواهم کرد، به زنان و مردان ترانس برخوردی منفی، تحقیر آمیز و حتی آمیخته به نفرت است. بخش قابل توجهی از اینان، "مردانه" بودن رفتار (هویت اجتماعی "مردانه") زنان ترانس را، به عنوان یکی از مهمترین دلایل برخوردهای منفی شان به آنان اعلام می‌کنند. رفتارهای "مردانه" زنان ترانس از طرف این دوستان رفتارهایی خشن، تقلیدی و غیر زنانه تعریف می‌شود.

در صحبتی دقیق‌تر با این دوستان، که بعضاً خود روابط نسبتاً زیادی با مردان دارند، متوجه می‌شویم که اینان در حقیقت با رفتار "مردانه" مخالفتی ندارند و تعبیر رفتار "مردانه" به رفتاری خشن در نزد اینان، تنها در مورد ارزیابی رفتار زنان و مردان ترانس صورت می‌گیرد. همین‌طور متوجه می‌شویم که آشنایان و اطرافیان مرد این دوستان به‌طور مداوم رفتارهای تیبیک "مردانه" را با آن‌ها داشته و دارند و اینکه چنین رفتاری چنانچه از طرف مردان باشد (تا جائیکه مسئله خشونت رفتاری مطرح نباشد) اصلاً توجه آنان را به خود جلب نمی‌کند، چرا که رفتار "مردانه" مردان در جسم مردانه شان به عنوان رفتاری کاملاً عادی، طبیعی و حتی مطبوع پذیرفته می‌شوند. رفتار "مردانه" زمانی برجسته شده و بخصوص خشن و منفور ارزیابی می‌شود که زنی این‌گونه رفتار را داشته باشد. خشن ارزیابی کردن رفتار زنان ترانس، تنها بهانه‌ای است برای نفی و به زیر سؤال بردن هویت مرزشکن رفتارسیال آنها.

موضوع دیگری که به عنوان عامل مخالفت زنان ایرانی در تبعید با رفتار "مردانه" زنان ترانس مطرح می‌شود، نگرانی آنان از حفظ و استحکام دو قطبی بودن رفتار انسان‌های جامعه شان به رفتار مردانه و یا زنانه است. و یا این نگرانی که زنان ترانس با تغییر جنسیت و یا هویت رفتاری شان به یکی از دستاوردهای جنبش فمینیستی زنان، که حاوی پاسداری جنس زن به عنوان جنس برتر و رفتار "زنانه" به عنوان رفتاری برتر می‌باشد، پشت کرده و با این تجدید نظر در عمل قطب مقابل را تقویت کنند. به عبارتی برخورد آنان به این زنان از نظر خودشان برخوردی "سیاسی - فمینیستی" است.

شکی نیست که تعریف‌های ارائه شده در مورد هویت جنسی زنانه و مردانه و مکانیسم‌های به کار گرفته شده برای حفظ (دوگانگی) این هویت یکی از مهمترین عوامل شکل دهنده و حمایتگر سرکوب زنان و کنترل رفتاری آنان در اجتماع و خانواده بوده است. بدین جهت یکی از راه‌های مهم از میان بردن این

سرکوب، نه تقویت هویت زنانه و مردانه، بلکه در هم شکستن و از میان بردن رادیکال مرزهای هویتی و رد تعاریف رسماً اعلام شده از این هویت‌هاست. اما این کار هم چنان که مطرح شد، هنوز در بین اقشار گسترده‌ی جامعه و از جمله در میان ما زنان ایرانی در تبعید و هم چنین در میان بخشی از زنان ترانس به شکلی جدی صورت نگرفته است.

اما آنچه در مورد زنان ترانس صادق است، این است که اینان با پای فشردن بر رفتار "مردانه" آینه‌ای در مقابل این جامعه و تک تک انسانهای آن، و از جمله فعالین زن ایرانی در تبعید قرار می‌دهند که در آن اعتقاد و عمل به دوقطبی بودن مردانه/ زنانه‌ی جسم، هویت جنسی و جنسیت اجتماعی انسان‌ها منعکس می‌شود. تنها چیزی که به این تصویر اضافه شده است، این است که زنان و مردان ترانس جای خودشان را در این تقسیم بندی رفتاری عوض کرده‌اند و یا بدان سیالیت بخشیده و از این طریق دوگانگی ویژه گی‌های این رفتار را برجسته کرده اند. به نظر من ریشه مخالفت با زنان و مردان ترانس نیز در همین تبدیل و به هم ریختگی مرزهای بیولوژیک و رفتاری و برجسته کردن ویژگی‌های آن نهفته است. چرا که اگر ما گوناگونی رفتاری انسان (در این مورد، زن) را بپذیریم، در این گوناگونی می‌تواند طیفی از رفتار "زنانه‌ی زنانه" تا رفتار "مردانه‌ی مردانه" جای بگیرد. در این صورت دیگر رفتار "مردانه" یا "زنانه" وجود یا معنا نخواهد داشت، و ما در وهله اول هر گونه رفتاری را بر اساس قابل قبول بودن یا نبودنش (برای مثال زمانی که در آن خشونت و یا نابرابری وجود داشته باشد) ارزیابی خواهیم کرد.

یکی از ضعف‌های مهم جنبش زنان در تبعید، با وجود تمام دستاوردهای با ارزش آن، کم کاری در برخورد انتقادی و عمیق به هویت سازی اجباری و زن ستیز جنسیتی حاکم و نپرداختن به ضرورت درهم ریختن رادیکال این مرزهای هویتی به عنوان یکی از راه‌های ریشه‌ای مقابله با ستم جنسی علیه زنان است.

نگرش و برخورد دوقطبی به مردانه/زنانه بودن جسم، هویت، رفتار و سکس انسان‌ها در میان ما ریشه‌های بسیار قدیمی و قوی دارد. اگر چه رهایی از چنین طرز نگرشی چه به دلیل علائق و نیازهای خودمان، دوستان مان و دیگر هموعان مان و چه به دلیل نگرش آزادی خواهانه ما زنان و مردان جنبش زنان و جنبش چپ به امری ضروری تبدیل شده، اما حتی برداشتن اولین قدم‌ها در راه دستیابی به آن تا کنون با مقاومت‌های درونی و بیرونی بسیاری مواجه گشته است. نتیجه‌ی این سرسختی، آزار و اذیت تمام انسان‌هایی است که در چهارچوب ذهنی ما نمی‌کنند و با انطباق خودشان با این چهارچوب‌ها مقاومت کرده و بر آزادی و فردیت خودشان اصرار می‌ورزند. نتیجه‌ی دیگر آن محدود ماندن امکانات رفتاری خودمان و دیگر هموعان مان در چهارچوب‌هایی است



که تاریخاً از طرف مذاهب، سیستم‌های حکومتی مردسالار و دولتمردان تعیین شده‌اند. مقاومت و مخالفت با اصل وجود هویت و رفتار دوگانه زنانه و مردانه تنها از طریق ارج گذاردن بر گوناگونی هویت جنسی و رفتاری تک تک انسان‌ها عملی می‌شود. چنین گوناگونی‌ای طبیعی‌ترین شکل رفتاری انسانی است، که آزادی انتخاب کردن را دارد و آزادانه نیز انتخاب می‌کند. به امید روزی که این آزادی تحقق یابد.

(۱) انسانهای دارای هویت ترانس به دسته‌های مختلفی تقسیم می‌شوند که هر کدام ویژگی‌های خود را دارند. برای مثال گروهی از مردان و زنان ترانس هستند که درجسم خود حس "خودی بودن" را ندارند و در آن احساس راحتی نمی‌کنند؛ چرا که خود را به لحاظ بیولوژیک متعلق به جنس مقابل می‌دانند. این دسته از مردان و زنان در بسیاری از موارد چنانچه موقعیت آن را داشته باشند، عمل جراحی کرده و به گروه جنس مقابل می‌پیوندند. رفتار و هویت اجتماعی بخش قابل توجهی از این زنان و مردان ترانس همان رفتار و هویت اجتماعی جا افتاده برای جنس مقابل است. در حقیقت اینان با عمل جراحی، جسم‌شان را با هویت و رفتار اجتماعی مرسوم مربوط به آن، که همان رفتار تا کنونی‌شان بوده است، منطبق می‌سازند.

گروه دیگری از ترانس‌ها زنان و مردانی هستند که گاهاً و یا اساساً علاقه مند به انجام رفتارهای اجتماعی تعیین شده و جا افتاده برای جنس مخالف‌شان می‌باشند. برای مثال زنانی که در مواردی و یا به طور دائم علاقه مند به رفتار تیپیک "مردانه" همچون راه رفتن، حرف زدن، خندیدن، لباس پوشیدن و کارکردن "مردانه" هستند و یا برعکس، مردانی که علاقه مند به رفتار تیپیک "زنانه" اند.

تقدیم به تمام کسانی که از پرواز و از مخالفت زمینیان  
برای تلاششان به پرواز هراسی ندارند.

## زن پرنده

سونیتی نامیوشی

روزی روزگاری کودکی زندگی می‌کرد که به تدریج بال درآورد. این بال‌ها از کتف‌هایش جوانه زدند؛ ابتدا کوچک بودند اما با سرعت رشد کردند و در چشم به هم زنی تبدیل به بال‌هایی شدند بسیار فراخ. همسایه‌ها به وحشت افتادند و به مادر و پدر کودک گفتند: "باید بال‌های او را بچینید!"

مادر و پدر کودک پرسیدند: "برای چی؟" همسایه‌ها جواب دادند: "خوب معلوم است برای چی!" مادر و پدر گفتند: "نه، هرگز!"

با این "نه" ی محکم، همسایه‌ها راهی خانه‌های شان شدند. اما بعد از چند هفته باز سرو کله شان پیدا شد و گفتند: "خوب حالا که بال‌ها را نمی‌چینید لاقل آن‌ها را کوتاه کنید!" مادر و پدر گفتند: "آخر چرا؟" همسایه‌ها جواب دادند: "برای اینکه این کارتان نشان می‌دهد که شما حداقل دارید در این مورد اقدامی می‌کنید." مادر و پدر با گفتن "نه" ی دوباره همسایه‌ها را روانه کردند.

بعد از مدتی برای بار سوم همسایه‌ها آفتابی شدند و شروع به توضیح دادن کردند؛ این که: "گر چه دو بار به توصیه‌هایمان توجه نکرده و ما را بیرون کرده اید، لاقل کمی به فکر این بچه باشید! دارید با این طفلک بیچاره چکار میکنید؟"

مادر و پدر بچه گفتند: "ما به او پرواز کردن را می‌آموزیم."

مترجم: آذرمدخت آدرشهاب

Suniti Namjoshi. Sappho küsst die Welt, Querverlag GmbH, Berlin  
۱۹۹۹

## در صحبت با صولت

سعیده سعادت

صولت عزیز برای من از خودت بگو، از خانواده ات و از دوران کودکی ات. هر چه از همان ابتدا به خاطرت می‌رسد را برایم تعریف کن.

من در يك خانواده متوسط در تهران به دنیا آمدم. پنج خواهر و برادر دارم و خودم بزرگترین بچه‌ی خانواده هستم. پدرم آدم نسبتاً سختگیر و خشنی بود. پدر و مادرم مذهبی نبودند، ولی اقوام و فامیل ما بخصوص مادر بزرگ‌هایم مذهبی بودند.

مادرم از خانواده‌ای نسبتاً روشن می‌آید. او تنها دختر و عزیز همه‌ی خانواده بود. مادر بزرگم هم خودش با اینکه زنی مذهبی بود، روح آزاده‌ای داشت. خیلی از کارهایش برایم الگو بودند. مثلاً اجازه نمی‌داد که برادرهایش در زندگیش دخالت کنند. برای او تعیین تکلیف کنند که چه جور زندگی بکند، با چه کسی ازدواج بکند. نوعی اعتماد به نفس داشت که من خوشم می‌آمد. اجازه داده بود که مادرم به مدرسه برود و او را هیچوقت کنترل نکرده بود که چرا دیر از مدرسه میاید یا کجا و با کدام دوست بوده است. هم چنین گذاشته بود که مادرم به کلاس خیاطی برود. مادرم تا کلاس نهم درس خواند و در مدتی که در خانه مادریش بود بیرون کار می‌کرد. در سن پانزده سالگی عاشق پدرم شد، دست از درس و کار کشید و ازدواج کرد.

او عقیده داشت که بچه‌هایش هم باید همینطور آزاد باشند. در این مسایل دید روشنی داشت. ولی پدرم خیلی سخت گیر بود حتی اجازه نمی‌داد که ما با خانواده خواهرش رفت و آمد داشته باشیم. چه برسد به دوستان و به همکلاس‌ها. اگر هم کسی سؤالی یا کاری داشت باید به خانه ما می‌آمد.

پدرم موقع ازدواج بیست سالش بود و مادرم پانزده سالش، یکسال بعد از ازدواجشان من بدنیا آمدم.

همانطور که گفتم من بزرگترین فرزند خانواده بودم و برای بچه‌ها، مادر دوم. بعدها وقتی بزرگتر شدم پدرم مادرم دائم برای درس خواندنم مشاجره داشتند. گاهی هم مادرم قهر می‌کرد و می‌رفت و فقط یکی از بچه‌ها را، نهایتاً

کوچکترین شان را، با خودش می‌برد. آنوقت تمام مسئولیت‌های خانواده با من بود. یادم می‌آید که وقتی از مدرسه می‌آمدم باید ظرفها را می‌شستم، غذا درست می‌کردم و به بچه‌ها می‌رسیدم. صبح که از خواب بیدار می‌شدم باید آنها را برای مدرسه آماده می‌کردم. همه این کارها به درسم صدمه می‌زدند. مخصوصاً در سالهای آخر، در کلاس هشتم (قبل از ازدواج)، به درسهای خیلی لطمه وارد شد.

تا کلاس هشتم درس خواندم بعد ازدواج کردم. البته یکسال عقد کرده ماندم، تا بتوانم درسم را ادامه دهم. چون با این شرط با مردی که به خواستگاریم آمده بود، یعنی بابای بچه‌هایم، ازدواج کردم که بتوانم هم درسم را بخوانم و هم کار کنم. به او گفتم که به این زودبیا نمی‌خواهم بچه دار شوم. درس خواندن، دانشجو بودن، معلم شدن برایم مهم است. نمی‌خواهم فقط بچه داری کنم.

او هم خیلی موافق بود و من تنها با این شرایط حاضر به ازدواج بودم. با اینکه فقط چهارده سالم بود اینها شرایط من بودند. او هم گفت که من هم می‌خواهم يك زن اجتماعی داشته باشم. حتی نمی‌خواهم که زن من چادری باشد. می‌خواهم که او بی حجاب باشد. من می‌خواهم او را کنار دریا ببرم. بعد از این حرفهای او مادرم هم موافق این ازدواج شد. می‌گفت این آدم روشنفکری است. اگر به خانه‌اش بروی خوشبخت می‌شوی، آزاد می‌شوی. دیگر از اسارت پدربت خلاص می‌شوی و او دیگر نمی‌تواند برایت پدر سالاری کند. ولی متأسفانه اینجوری نشد. یکسال پس از عقد، زمانی که قصد ازدواج داشتیم (البته در این یکسال کلاس نهم را هم خوانده بودم) آمدند و با پدرم به صحبت نشستند. گفتند که ما در خانواده صحبت کرده ایم که صولت احتیاج ندارد درس بخواند. پدرم هم با آنها موافق بود. مادرم مخالف این قضیه بود و می‌گفت نه این مرد به صولت قول داده و صولت با این شرط قبول کرده است. پدرم می‌گفت تو کاری نداشته باش، دخالت نکن. منم که اجازه حرف زدن نداشتم. تمام جهیزیه من را هم آماده کرده بودند که طبق سنت با طبق به خانه داماد بفرستند. من هم هر چه که داشتم اعم از پول، طلا، حوله، لباس و غیره را بر داشتم و وسیله سفرم را جور کردم. دیگر برایم همه چیز تمام شده بود. برایم روشن بود که در این خانه جدید هم از آزادی خبری نخواهد بود و کار من فقط امورات خانه داری خواهد بود. رفتم و کارهایم را کردم، چادرم را هم برداشتم و گرفتم خوابیدم. بعد از اینکه مادرم خوابش برد از خانه بیرون آمدم. فقط احتیاج داشتم از آنجا دور شوم. نیاز به يك فضای باز و آزاد داشتم. همچون قدم زدنی در کنار رودخانه کرج.

فکر کردم می‌روم کرج ولی من که تا آن وقت تنها در اجتماع نبودم، جامعه را نمی‌شناختم. بیرون که آمدم حتی نمی‌دانستم که وضعیت تاکسی‌ها چگونه است.

مثلاً اینکه تاکسی‌ها فقط در داخل شهر کار می‌کنند و بیرون از شهر نمی‌روند. بالاخره با ماشینی تا کرج رفتم. در آنجا ماشینهای کرایه‌ای داد می‌زدند: چالوس، گچسر. یاد کنار دریا افتادم. اما گرسنه‌ام بودم. نان کوچکی گرفتم و با ماشینی راهی شمال شدم. وقتی در ماشین، در جاده اتوبان به پشت سر نگاه می‌کردم، حس می‌کردم که دارم پرواز می‌کنم. این احساس که انگار سالهاست دست و پایت را بسته‌اند و حالا این بند پاره شده است و من می‌خواهم تا بی نهایت فقط پرواز کنم و بروم. انرژی‌ای داشتم که نمی‌توانم تشریحش کنم. رفتم شمال تا در آنجا بمانم. آنجا در آرایشگاهی موهایم را کوتاه کردم. دوچرخه کرایه کردم، برای خودم يك اطاق ده تومانی اجاره کردم. و چون تمام مدارك تحصیلی‌ام را هم بر داشته بودم، رفتم مدرسه ثبت نام کنم. اما در مدرسه گفتند نمی‌شود باید از مدرسه قبلی ات گواهی بیاوری. به خاطر همین سه روز بعد برگشتم تهران که بروم این گواهی را از مدرسه‌ام بگیرم. در تهران بر حسب تصادف پسر عمه‌ام را در خیابان دیدم. او مرا به خانه‌اش برد و راضی‌ام کرد که آنجا بمانم تا پدرش با پدر من صحبت کند و طلاق مرا بگیرد. آنها قولش را بمن دادند. البته خیلی وضع شلوغ بود. چون کارتهای عروسی پخش شده بود و همه فهمیده بودند که عروسی بهم خورده و من فرار کرده‌ام. هر کسی موظف شده بود که در شهری دنبال من بگردد. بالاخره دیدم یکدفعه هفت، هشت ماشین آمده‌اند که مرا به خانه ببرند. از آن به بعد، همه‌اش صحبت و بحث بود. پدر بچه‌ها هم با گریه و زاری می‌آمد. آن قدر ننه من غریبم در آوردند تا بالاخره مرا راضی کردند که با همان مرد ازدواج کنم. با شرط من برای درس خواندن هم موافقت کردند.

ولی باز هم موفق نشدم به درس خواندن ادامه بدهم چون بعد از سه ماه حامله شدم. حتی چند ماهی هم به مدرسه شبانه رفتم ولی دیگر نشد. البته کلی دعوا داشتیم چون که خانواده‌ی شوهرم از مدرسه رفتن من ناراضی بودند. وقتی بچه‌ام هم بدنيا آمد همه‌اش مشاجره داشتیم. برایم این مرد قابل اعتماد نبود چون زیر قولش می‌زد. دیگر نمی‌توانستم به عنوان یار در زندگی رویش حساب کنم. آن علاقه قبلی‌ام را هم به او نداشتم. زمانی که بچه‌ام يك سال و یک ماهش شده بود بالاخره برگشتم منزل پدر و مادرم. در این ده، یازده ماهی که خانه پدر و مادرم ماندم تا طلاقم را بگیرم، شروع کردم به درس خواندن. رفتم به مدرسه شبانه. البته بچه را از من گرفتند. با اینحال من روی حرفم ماندم، چون برایم مهم بود که بروم و درسم را بخوانم و از زیر دست آنها بیرون بیایم. پدرم هم نمی‌توانست زیاد مرا محدود کند. روزها کلاس ماشین نویسی و زبان می‌رفتم، شبها هم درس می‌خواندم تا اینکه بچه دوسال و نیمه شد. البته پدرش هر جا و هر مدرسه‌ای که می‌رفتم دنبال بود، بچه را می‌آورد و می‌گفت که جان بچه در

خطر است. چون با برادرش دعوایش شده و او می‌خواهد بچه را بکشد. بدین ترتیب بچه مدتی پیش من ماند. در این مدت نیاز این بچه را به خودم احساس می‌کردم. از طرفی پدرش هم مرتب آنجا می‌آمد و می‌گفت من فهمیدم، من اشتباه کردم. خلاصه بعد از مدتی بخاطر بچه‌ام مجدداً برگشتم پیش او البته با این شرط که در ایران نمانیم. شرط دیگرم این بود که بتوانم به تحصیل زبان انگلیسی ادامه بدهم. در این زمان من ترم شش و هفت زبان انگلیسی را می‌خواندم.

به هر حال بخاطر کار او نتوانستیم به خارج از کشور بیاییم. بجای آن رفتیم به شیراز. آنجا هم هفت، هشت ماهی خوب بود. هر دویمان آنجا در کلاس زبان ثبت نام کردیم. با این حال مسائل و مشکلات خیلی زیاد بودند. مثلاً حتی کسی را نداشتیم که شبها از بچه نگهداری کند. بچه را با خودمون به مدرسه می‌بردیم و زمانیکه ما در کلاس درس بودیم، فراش مدرسه از او نگهداری می‌کرد. خوب برای بچه خیلی سخت بود. دیگران هم مدام بهم می‌گفتند که دیگر درس خواندنت برای چیست که بچه ات اینقدر صدمه ببیند؟ بهمین جهت مجبور شدم که آن را هم ول کنم. در این فاصله مجدداً سه بار حامله شدم که دوبار غیر قانونی کورتاژ کردم. دفعه سوم که خواستم کورتاژ کنم به اسرار شوهرم و قول و قرار هائیکه او به من داد و همچنین بخاطر سرزنشهای خانواده‌اش که مثلاً: "تو می‌خواهی بچه دار نشوی تا بتوانی هر زمانی که خواستی از او طلاق بگیری، تو او را دوست نداری، تو زن زندگی نیستی" و خلاصه از این جور حرفها از اینکار صرف نظر کردم و چنین شد که بچه دوم هم به دنیا آمد.

در این زمان من خودم را در رابطه با این مرد خیلی در بند احساس می‌کردم. اما از آنجایی که خودم تصمیم گرفته بودم با او زندگی کنم و پیش او برگشته بودم، و بخاطر غرورم همه مشکلات زندگی‌ام با او را برای مادرم تعریف نمی‌کردم. نزد آن‌ها وانمود می‌کردم که در شیراز آزادم و موفق شده‌ام که حرف خود را به کرسی بنشانم. البته خانواده‌ام متوجه می‌شدند که من زندگی راحت و خوبی ندارم و ناراضی هستم و تنها برای اینکه دیگران نفهمند، خیلی جاها صدایم در نمی‌آید. که با لایحه همسایه‌ها بعد از زد و خورد شدیدی که با همسرم داشتم، متوجه درگیری ما شدند و با مادرم تماس گرفتند و جریان را تعریف کردند. مادرم بعد از اینکه از ماجرا مطلع شد شبانه با هواپیما پیش ما آمد تا مرا با خود ببرد. بعد که آمدم تهران تقاضای طلاق دادم. یکماه بعد او آمد و با طلاق موافقت کرد. به سال ایرانی سال شصت و چهار و به سال اینجا سال هشتاد و پنج بود.

بعد از طلاق در کنار کار کردن به درس پرداختم. البته امتحانهای کلاس دوازدهم را تا به آخر نکشیدم و امتحانهای آخرش را ندادم. در این سالها برای دیدن بچه‌ها و آوردنشان پیش خودم درگیریها و مشکلات زیادی با پدرشان

داشتیم. خلاصه بعد از درگیریهای فراوان موفق شدم حضانت بچه‌ها را بگیرم. ولی در قراردادی که ما در دادگستری در این مورد نوشتیم، گفت که من حق بیرون بردن آنها از ایران را ندارم. ولی من از راههای مختلف برای بچه‌ها هم شناسنامه گرفتم و هم پاسپورت. که بعد آنها را با خودم به آلمان آوردم.

*چه سالی از ایران خارج شدی و چه هدفی رami خواستی در آلمان دنبال کنی؟*

سال نود و یک بود که با بچه‌هایم از ایران خارج شدیم. اول رفتیم هلند؛ توانسته بودم ویزای هلند را بگیرم. می‌خواستم از آنجا با بچه‌ها به کانادا بروم ولی نشد. که آمدم به آلمان و اینجا ماندنی شدیم. در این زمان بچه کوچکم یازده و بزرگه شانزده سالش بود. از این امر احساس راحتی می‌کردم. من هیچوقت نمی‌خواستم در ایران بمانم؛ فضای آنجا برایم خیلی تنگ بود.

در ایران مدتی بود که زبان می‌خواندم و کار می‌کردم. هدفم این بود که به عنوان دانشجو بروم کانادا. نمی‌خواستم در ایران بمانم. چون می‌دانستم در ایران آن آزادی‌ئی را که لازم دارم، نمی‌توانم داشته باشم.

*می‌تونی برابرم کمی بیشتر از آزادی‌ئی که به دنبال‌اش بودی صحبت کنی؟*

آزادی درس خواندن، با آرامش با بچه‌هایم زندگی کردن، عشق ورزیدن بدون شکنجه و توهین. در ایران در سالهای آخر اقامتم مسائل آزار دهنده زیادی برایم پیش آمدند. در چند مورد زمانی که با دوست دخترهایم به مسافرت می‌رفتیم، ما را گرفتند. برایم زندان پیش آمد. و حتی برنامه‌هایی برایم در زندان پیش آمد.

برای مثال یکبار که با دوستانم در شمال بودم، آمدند ما را گرفتند و شب ما را آنجا نگهداشتند. این دستگیری برایم شوک بزرگی بود. تا این زمان برای من چنین چیزی پیش نیامده بود. دوستانم به شدت ناراحت بودند و گریه می‌کردند چون آن‌ها قبلاً تجربه‌ی به زندان افتادن را داشتند. آن‌ها را یک بار در ویلای عمومی‌شان گرفته بودند. مثل اینکه آزار و اذیت جنسی هم کرده بودند و اینها می‌ترسیدند که دوباره در تنهایی همان اعمال با آنها تکرار شود. پاسدارها سعی می‌کردند که ما را به یک گروه سیاسی وصل کنند. وقتی از پدر بچه‌ها راجع به من سؤال کرده بودند، او هم نامردانه گفته بود، که او با مجاهدین خیلی رفت و آمد می‌کند. در صورتی که یک دوست مجاهد هم نداشتم. اگرچه در ابتدا با آنها با خشونت و گاهی با حالت تمسخر آمیز حرف می‌زدم ولی بعدها واقعاً از آنها می‌ترسیدم. با آن رفتار خشونت آمیزی که داشتند!

به ما می‌گفتند: "بگوئید که با کدام گروه‌های سیاسی کار می‌کنید؟ کردستان می‌روید؟ اعلامیه‌هایی که دارید در کجا گذاشته اید؟" برای من اینها چیزهای غریبی بودند. چون اصلاً در این برنامه‌ها نبودم. یا دائم می‌پرسیدند، که چرا سه تا زن تنها به مسافرت آمده اید؟ قانوناً این طور بود که زن‌ها برای مسافرت شان باید به کمیته می‌رفتند و اجازه می‌گرفتند. آن‌ها باید تمام زندگی تو را بررسی می‌کردند که ببینند چرا يك زن به تنهایی می‌خواهد مسافرت کند. برای مردها این طور نبود. این ماجرا برای اولین بار هم نبود که اتفاق می‌افتاد. یکبار ما يك تصادف داشتیم که ما را در پاسگاه نگه داشتند. نیمه شب آمدند سراغ ما. به خاطر تصادف همه سرو صورت‌ام زخمی شده بود. به جای آنکه به ما رسیدگی کنند، همه‌اش در جستجوی این بودند که چرا دو تا زن تنها مسافرت می‌کنند. تا حالا کجا بودید؟ چه کرده اید؟ و بالاخره ما را در مسجد سپاه خواباندند. من گریه می‌کردم. دوستم آمد بغلم کرد که دلداریم بدهد، دیدیم از پنجره مراقب ما هستند. و همین مسئله را در گزارش شان نوشته بودند. یعنی اصلاً بخاطر همین بود که ما را گرفته بودند. چون حدس زده بودند که ما با هم رابطه عاشقانه داریم. اگر چه مستقیم بیان نمی‌کردند. بعد از يك ماه دوباره در کلانتری تهران مرا خواستند و به من يك فرم دادند که آن را پر کنم. همه سؤال‌ها مربوط به این بود که چند بار مسافرت رفته ام، با کی، و کجاها؟ برای من در ابتدا مشخص نبود که چرا چنین سؤال‌هایی میکنند. آنجا هم نمی‌شود سؤال کرد. فقط باید جواب داد. این دستگیری برای من شوک بزرگی بود، بالاخره مرا بردند برای بازرسی. باز هم همان سؤال و جواب‌های همیشگی: کجا بودی؟ با کی؟ چه می‌کردی؟ ولی به تدریج توهین آمیز می‌شد. طوری که با پرونده به سر و صورت من می‌زدند و می‌گفتند، تو نجس هستی و ما نمی‌خواهیم دست به تو بزنیم. به همین جهت با این پرونده می‌زنیم. برایم خیلی سخت بود. نمی‌فهمیدم چگونه این آدم‌ها به خودشان اجازه می‌دهند با انسانی چنین تحقیر آمیز برخورد کنند. اولش تهدید می‌کنند ولی بعد می‌بینی که آرام آرام به طرف ات می‌آیند. می‌دیدم که مردک نزدیک است مرا بغل کند. خودم را آن قدر کنار کشیدم که از صندلی افتادم. بعد گفتم که اگر اینطوری ادامه بدهید خودم را می‌کشم. ولی هیچ کس آنجا نبود که صدای داد و گریه مرا بشنود و من احساس کردم که مردک همانطور که مرا به خودش فشار میداد ارضاء هم شد. دوباره به سلول‌ام انداختند. ولی هر بار در بازجویی همین رفتار را می‌کردند. سه بار چنین بازجویی‌هایی را تکرار کردند. مرا ده روزی آنجا نگه داشتند تا مادر و برادرم کسانی را پیدا کردند که از طریق آن‌ها وگرو گذاشتن سند و پرداخت پول توانستند مرا آزاد کنند. بعد از بیرون آمدن‌ام حال اصلاً خوب نبود. افسردگی داشتم و دائم گریه می‌کردم. آنقدر حال بد بود که دست به خودکشی زدم. دیگر زندگی برایم مفهومی نداشت. با خودم می‌گفتم، این چه زندگی‌ئی



است که هر کس هر بلایی که بخواهد سر من می‌آورد. برای من زندگی دیگر ارزشی نداشت. ولی نجاتم دادند. البته حالا خوشحالم که خودکشی‌ام موفقیت آمیز نبود. بعد از این ماجرا پدرم مرا برای تراپی پیش یک روان پزشک فرستاد. حتی اوایلی هم که به اینجا آمده بودم هنوز اذیت می‌شدم. از زندگی سیر شده بودم. ولی خوب اینجا ده سال تراپی کردم تا امروز بتوانم روی پای خودم بایستم. با اینحال دوره‌های سختی را گذراندم. اصلاً آسان نیست که آدم دنبال خواسته‌ها و آزادی خودش باشد. نیاز به آزادی و عطش آموختن در من بود و از وجود سرریز می‌کرد. چیزی نبود که کسی یادم داده باشد که حالا بتوانم آن را تحت چنین فشارهایی فراموش کنم. امکان این را نداشتم که به راحتی از آن‌ها چشم پوشی کنم. امیدم این بود که با بیرون آمدن از ایران این آزادی‌ها را به دست بیاورم.

### رابطه احساسی‌ات با زن‌ها چگونه شروع شد؟

از مدت‌ها پیش متوجه شده بودم که کششی قوی نسبت به زن‌ها دارم و اینکه مردها اصلاً از نظر جنسی مرا جذب نمی‌کنند. با وجودی که مواقعی هم بوده که مردها به من محبت کرده اند، اما از آنجا که هیچ کشش جنسی نسبت به آن‌ها نداشتم، دست آخر آن‌ها را ول کرده‌ام. ولی با زن‌ها هر جور می‌توانسته‌ام نوعی رابطه برقرار کنم؛ چون دوست شان داشتم، با آن‌ها می‌ماندم. یادم می‌آید که هنوز به سن بلوغ نرسیده بودم، حدوداً ده سالم بود، با خانواده‌ام به مسافرت شمال رفته بودیم. در آنجا با دختری آشنا شدم که دو سال از من بزرگتر بود. آنچنان از او خوشم آمده بود، که وقتی به خانه برگشتیم، از ناراحتی دوری او مریض شدم. با وجود احساس عشقی‌ام به زن‌ها، رابطه جنسی را تا قبل از ازدواج هنوز نمی‌شناختم. مرد و جسم مرد را هم تا زمان عروسی نمی‌شناختم.

بعد از طلاق اولم، شانزده سال و نیم‌ام بود. شبی مجبور شدم پیش دوستی که پدر و مادرش به مسافرت رفته بودند بمانم. تابستان بود، روی پشت بام خوابیده بودیم. البته تا آن موقع فکرش را هم نکرده بودم که می‌شود، یک زن از یک زن خوشش بیاید و با آن زن هم‌آغوشی داشته باشد که آن شب چنین شد. یعنی همین‌طور که صحبت می‌کردیم و شعر می‌خواندیم، یواش یواش همدیگر را بغل کردیم و بوسیدیم. برای اولین بار تحریک شدن را شناختم. برای من خیلی قشنگ بود اما ناشناخته؛ احساسی بود خیلی قوی که نمی‌دانستم چیست، فقط یک هم‌آغوشی بود، بدون سکس. تجربه و شناخت این احساس باعث شد که از آن به بعد من دیگر به هیچ مردی احساس و علاقه خاصی پیدا نکنم. انگار آنجا بود که من کشش جنسی و رابطه جنسی خودم را شناختم. تا طلاق دوم باز هم با زن‌های دیگری رابطه داشتم. با دخترهایی که قبلاً می‌شناختم و با هم شبانه

درس می‌خواندیم. اما فقط نوازش و بغل کردن بود. یعنی در ابتدا جلوی احساس خودم را می‌گرفتم. می‌گفتم این درست نیست، نباید باشد. احساس وجود داشت، ولی از نظر عرف درست نمی‌دانستم. بعد از طلاق‌ام در مجموع با سه زن رابطه جنسی داشتم. برای آن که با هم باشیم یا در خانه آنها برنامه می‌گذاشتیم یا با هم به مسافرت می‌رفتیم. با دونفرشان قضیه خیلی جدی نبود، اما به شدت عاشق نفر سوم، پرتو، شده بودم و ما دوسال ونیم با هم بودیم. او هم خودش خیلی سعی میکرد برنامه‌هایی را جور کند که ما همدیگر را ببینیم. اگر چه او هم مثل من از مادرش و از کل خانواده‌اش پنهان می‌کرد ولی دختر آزادتری بود. بهمین جهت می‌توانستیم راحت با هم به مسافرت برویم و یا من در خانه‌ی شان بمانم. در این دوران من بیست و سه سالم بود. رابطه جنسی من با بقیه دوستان دخترم اکثراً طوری بود که ما راجع به آن اصلاً صحبت نمی‌کردیم. مثلاً شب با هم بودیم ولی صبح انگار نه انگار که اتفاقی افتاده است. اما رابطه‌ام با پرتو چیز دیگری بود. اینجوری نبود که دیدنمان فقط اتفاقی باشد. این رابطه با تمام مشکلاتی که سر راهمان بود دو سال و نیم دوام آورد.

*آیا آشنایان، دوستان و در کل محیط دور و برت در ایران متوجه رابطه عشقی ات بازنها شده بودند؟ در چنین صورتی عکس‌العملشان چگونه بود؟*

امروز که بر می‌گردم به گذشته ام، می‌بینم که مادرم متوجه رابطه نزدیک من با زن‌ها شده بود منتها نمی‌توانستم با او رگ و راست راجع به احساس عشقی‌ام به زنها صحبت کنم. گاهی اوقات که از دست من عصبانی می‌شد به عنوان فحش به من همجنس باز می‌گفت. ولی باز هم به او از همه نزدیکتر بودم. او بود که در زندگی آرزوهایم را پشتیبانی می‌کرد. حداقل بخشی از احساسات‌ام را به او می‌گفتم.

یکی از معلم‌هایم که متوجه رابطه من و پرتو شده بود، روزی در این رابطه با من و او صحبت کرد. از ما پرسید که چرا این راه را می‌رویم؟ یعنی که او رابطه ما را اشتباه می‌دانست، یک چیز غیر معمول و خلاف عرف.

اما من تجارب خوبی هم داشتم. برای مثال من مدتی با دختری زندگی کردم که خیلی هم دوستش داشتم، ولی هیچگونه رابطه جنسی نداشتیم. او دوست پسر داشت و وقتی برایش از احساس‌ام تعریف کردم، گفت که این احساس را اصلاً نمی‌شناسد. با این حال رابطه‌ام با زن‌ها ما را از هم جدا نکرد. گرچه اغلب خیلی از دوستان دیگرم که رابطه من با زن‌ها را می‌دیدند، با حالتی سرزنش آمیز با من برخورد می‌کردند.

بعد از جدائی از پرتو، دچار افسردگی شدم و نتوانستم در امتحان نهائی کلاس دوازدهم شرکت کنم و دیپلم را بگیرم. گرچه برای من از قبل روشن بود که او به دنبال کسی است که بخواهد با او ازدواج کند. چون عرف جامعه چنین رابطه‌ای را نمی‌پذیرفت تا بتوانیم برای همیشه در کنار هم بمانیم. بعد هم مسئله زندان حال مرا خیلی خراب کرد. یعنی همه زندگیم را از این رو به آن رو کرد. همانطور که گفتم رفته تراپی. اما در آنجا هم نمی‌توانستم همه حرف‌هایم را بزنم. نه می‌توانستم مسئله زندان و آزارهای جنسی در زندان را بگویم و نه می‌توانستم راجع به کشش جنسی‌ام به زنان صحبت کنم. فقط راجع به خانواده‌ام با او حرف می‌زدم. به همین دلیل هم تراپی زیاد کم‌کم نکرد.

یکبار جرأت کردم با یکی از روانشناسانم در مورد کشش جنسی‌ام به زنان صحبت کنم. از آنجائیکه اول می‌خواستم بدانم این آدم نظر خودش چیست، بهش گفتم که این رابطه برای خودم مسئله است. چون دین اسلام مخالف آنست، فکر می‌کنم راه اشتباهی باشد. جواب داد: "خیلی خوب است، بگذار همینجوری بماند. خیلی خوب هست که معتقد به دین هستی." اینهم روانشناس ما در ایران. خلاصه یکسالی هم طول کشید تا خانواده‌ام راضی شدند که بچه‌هایم را بردارم و به خارج بیایم.

*دوران اقامت ات را در آلمان چگونه ارزیابی می‌کنی؟ مسائل احساسی و عشقی ات را در اینجا چگونه تجربه کرده‌ای؟*

وقتی آمدم اینجا متأسفانه با مشکلات دیگری روبرو شدم. زبانی نا شناخته و غریب، فرهنگی غریب. اینکه یک دفعه از یک جامعه بسته به یک جامعه‌ای که همه چیز در آن هست وارد میشوی. البته اولش دنبال این بودم که سریع زبان یاد بگیرم و مشغول کار شوم. بعد از پنج سال موفق شدم پاسپورت‌ام را بگیرم. در این دوره در کلاس زبان آلمانی با یک زن آمریکایی دوست شدم، که بعد از چند جلسه معاشرت، برایش از کشش جنسی‌ام به زن‌ها صحبت کردم. البته او به من گفته بود که همجنس‌گرا است. بعد از صحبت‌ام او از من پرسید، می‌خواهی با هم باشیم؟ یعنی اولین رابطه‌ام در آلمان با او بود و برایم خیلی قشنگ بود که یک آدمی این قدر باز و راحت احساس‌اش را در میان می‌گذارد و بعد هم قرار شب با هم بودن را می‌گذارد. البته این رابطه مدت کوتاهی دوام آورد چون او به آمریکا برگشت. بعد از این رابطه رفته تراپی و با روانشناس‌ام راجع به کشش جنسی‌ام صحبت کردم. او گفت که اینجا آزادی که رابطه داشته باشی. برای چه خودت را محدود می‌کنی؟ من هم فکر کردم خیلی خوب، می‌روم پیش بچه‌هایی که همجنس‌گرا هستند و از طریق سازمان زنان با رادیوی "لرب‌ها" و همجنس‌گرایان مرد آشنا شدم. با آنها برنامه‌های ورزشی

می‌گذاشتیم. برنامه کوه و به جلسه‌های مختلف می‌رفتیم. دوستی در همین رابطه پیدا کردم که از سالها قبل در برنامه‌های مختلف دیده بودمش. پس از مدتی سخت عاشق‌اش شدم. دو سالی با هم بودیم. این دوران برای من خیلی دوران قشنگی بود. لحظاتی که با هم بودیم خیلی زیبا بودند. بعد از اینکه تصمیم گرفتم با او رابطه‌ای جدی را شروع کنم، آدم بچه‌هایم صحبت کردم. البته قبل از آن هم بچه‌هایم روابطم را می‌دیدند مثلاً با همان دوست آمریکایی. ولی نه بصورت آشکار. اما از موقعی که عاشق شدم، خواستم رابطه‌ام را مستقیم با آنها در میان بگذارم. که اول با دختر کوچکم در میان گذاشتم. او راحت قبول کرد. ولی دختر بزرگ‌ترم شروع کرد به مقابله کردن و جبهه گرفتن و بعد دوستان مرا نمی‌پذیرفت. سعی می‌کرد که برخورد خشنی با آنها داشته باشد. و می‌خواست مرا مجاب کند که چون تو تجربه بدی از مردها داری به اینجا رسیده‌ای و نظراتی مشابه آن. من سعی کردم همان طور که مایلم زندگی‌ام را ادامه دهم. دوست کنونی‌ام را از سالها پیش در رابطه با فعالیت‌های سیاسی ضد راسیستی می‌شناسم. ما دو سال پیش عاشق هم شدیم و رابطه‌مان را شروع کردیم.

زندگی در آلمان برای من خیلی چیزها را روشن کرد. من فکر می‌کنم انگار که اینجا بزرگ شده‌ام. من چیزی در ایران یاد نگرفته بودم. در واقع در این جا بود که از آدم‌ها شناخت پیدا کردم. با آدم‌های زیادی رفت و آمد کردم. خوشبختانه در جمع آلمانی‌هایی بودم که بچه‌هایی روشن و سیاسی بودند. از این نظر به کشوری که مهاجر آن هستم، دید مثبتی دارم. با اینکه اینجا مشکلات زیادی هم داشته‌ام، اما دیدم بازتر و خودم مستقل‌تر شده‌ام. من در اینجا توانستم با آزادی هویت خودم را بیان کنم و این به من خیلی کمک کرد. توانایی‌هایم را تقویت کرد و به روح‌ام آرامش داد. در ایران حتی به مادرم که نزدیکترین فرد به من بود و آنهمه مرا دوست داشت، نمی‌توانستم بگویم که چنین کششی و چنین هویتی دارم. با اینکه آزادی‌م را در موارد دیگر می‌پذیرفت، ولی در این مورد نمی‌توانست بپذیرد.

*در حال حاضر برخورد خانواده و اطرافیان به رابطه‌ی همجنسگرایانه‌ی تو چیست؟ این برخورد نسبت به گذشته تغییر کرده یا همان طور باقی مانده است؟*

وقتی مادرم اینجا به دیدن من و بچه‌ها آمد، با او راجع به خودم صحبت کردم. او هم با احترامی که به دوستم می‌گذاشت، معلوم بود که بالاخره هویت‌ام را پذیرفته است. الان هم همه‌ی برادرها و خواهرهایم از علائق عشقی من مطلع هستند.

من در مجموع فکر می‌کنم که لُزب بودنم و رابطه‌ام با زن‌ها تأثیرات زیادی در خانواده‌ام گذاشته است. به وضوح می‌بینم، بچه‌هایی که قبلاً دیدشان بر اساس نورم‌های جامعه بود، حالا روشن‌تر شده‌اند. مثلاً قبلاً دائم در مخالفت با هم بحث میکردیم. ولی حالا بچه‌هایی موافق نظرات من هستند. به عنوان مثال دختر کوچکترم نمی‌گذارد کسی برایش تعیین تکلیف کند و می‌بینم که در رابطاش با مردها اجازه نمی‌دهد آن‌ها آزادی و حقوق فردی‌اش را بگیرند. من فکر می‌کنم که تفکر و زندگی آزاد من در آنها تأثیر گذاشته است. حتی مادرم را می‌بینم که چگونه رفتاراش با پدرم تغییر کرده است و چه گونه استقلال خودش را دارد.

*آخرین سؤال من راجع به شرایط زندگی ات در آلمان است. زندگی ات را در آلمان چطور تشریح میکنی؟*

زندگی‌ام در آلمان سختی‌هایی داشته اما به من انرژی زیادی هم داده است. مهمترین چیزی که اینجا به من انرژی میدهد اینست که من می‌توانم تمایلات عشقی‌ام را آزادانه زندگی کنم. برای مثال این واقعیت که در اینجا مرد آلمانی می‌پذیرد که با من رفت و آمد داشته باشد، بدون آنکه مسئله‌ی رابطه جنسی در میان باشد. آنها نمی‌آیند تا به خاطر زن بودن ات و یا این که با آنها رابطه نمی‌گیری زخمی ات کنند. اینها چیزهای مثبت زندگی اینجاست. تو میتوانی هویت ات را به دیگران بشناسانی. اینطوری نیست که دائم آنرا پنهان کنی و زجر بکشی یا بخاطر موانع اجتماعی، عرفی و قانونی دائم کوتاه بیایی. البته شده که اینجا هم در میان آلمانی‌ها مسئله داشته باشم. مثلاً در "کودکستان" که کار می‌کردم، وقتی فهمیدند که من لُزب هستم، آن چنان برنامه‌ای پیاده کردند تا بتوانند مرا از آنجا بیرون کنند. بهانه شان این بود که تو با بچه‌ها مثل مردها رفتار می‌کنی. بچه‌ها نمی‌دانند که تو مردی یا زنی. یا اینکه در جمع زنان ایرانی، وقتی فهمیدند، دیگر حتی نمی‌آمدند جلو که با من دست بدهند یا روبروسی کنند. با این حال من خودم سعی می‌کنم که در همه جا راحت باشم. نسبت به گذشته هم راحت‌تر هستم. در جمع ایرانی‌ها مشکلی که داشتم، دوستی بود که نمی‌خواست آشکار کند که با من رابطه عشقی دارد. فقط عده محدودی از آن با خبر بودند. و چون هر دو تایمان در برنامه‌های زنان ایرانی شرکت داشتیم و با هم بودیم، پنهان کردن این موضوع برایم کار مشکلی بود. احساس میکردم که نا دیده گرفته می‌شوم. این برایم سخت بود، اذیت می‌شدم. بسیاری از زنان ایرانی آلمان موافق همجنس‌گرایی هستند، چنین رابطه‌ای را در درون خودشان می‌پذیرند اما ترس دارند آنرا آشکار کنند و در ظاهر داشتن علاقه به چنین رابطه‌ای را انکار می‌کنند. هنوز برایشان تابو است. در صورتی که در صحبت خودمانی از خودشان می‌گویند، از احساس شان و از اینکه چه نوع

رابطه‌ای می‌خواهند داشته باشند. ولی وقتی در جمع چنین موضوعی مطرح میشود خودشان را کنار می‌کشند. این به من حس تنها بودن را میدهد، حس محو شدن را.

در مورد دوستان آلمانی‌ام اینطور نیست. آنها در اینجا آنقدر به من احترام می‌گذارند که من خودم را متعلق به آنها می‌دانم. آنها را بیشتر به خودم نزدیک می‌بینم. خودم را بیشتر متعلق به آنها می‌بینم ولی در جمع ایرانیان چنین تعلق را احساس نمی‌کنم. وقتی با بچه‌های همجنس‌گرای آلمانی هستم احساس می‌کنم که يك خانواده ایم.

با تمام این تجارب من در مجموع راضی از جایگاهی هستم که در آن قرار دارم. از اینکه از ایران بیرون آمده‌ام خوشحالم. از جمع‌هایی که در میان شان هستم و با افرادی که هستم راضی‌ام و از اینکه اینجا مدام مجبور نیستم خودم را قایم کنم احساس آزادی می‌کنم.

*صولت عزیز، با تشکر از مصاحبه‌ی صمیمانه‌ات.*

## فعالین جنبش زنان ایرانی در تبعید و همجنس‌گرایی

سعیده سعادت

مقاله زیرارزیابی ایست از مقایسه برخورد فعالین جنبش زنان ایرانی در سه کشور آلمان، سوئد و فرانسه به مسئله همجنس‌گرایی.

منظور من از جنبش زنان ایرانی فعالیت‌هایی است که زنان ایرانی در تبعید از بیست و پنج سال پیش به شکل منفرد و یا گروهی برای مقابله با سیاست‌های ضد دموکراتیک و زن ستیز ج.ا. و در مبارزه با فرهنگ مرد سالار جامعه‌ی (روشنفکر) ایرانی به پیش برده اند. حمایت از زنان (بخصوص زنان ایرانی و یا زنانی که در شرایط مشابه زنان ایرانی قرار گرفته اند. همچون زنان افغان) در راه رسیدن به خواست‌هایشان و شناختن و به بحث گذاردن دست آوردهای نظری و عملی جنبش زنان دیگر کشورها نیز بخش مهم دیگری از فعالیت‌های این جنبش در این سال‌ها بوده است.

برای ارائه ارزیابی فوق با یازده نفر از فعالین این جنبش مصاحبه کرده ام. منظور از فعالین جنبش زنان ایرانی در اروپا کسانی هستند که در این سالها:

- از گرداندگان و یا فعالین گروهها و یا آکسیون‌های منطقه‌ای و یا کشوری زنان ایرانی در تبعید بوده اند.

- در سمینارهای شهری، کشوری و یا فرا کشوری زنان ایرانی در اروپا حضور فعال نظری و یا عملی داشته اند.

- در رابطه با مسئله زنان کارهای خلاق هنری و یا کارهای مطبوعاتی (نوشتن و ترجمه شعر، داستان و مقاله) کرده اند.

این مصاحبه‌ها شامل:

دو مصاحبه از سوئد - استکهلم، دو مصاحبه از فرانسه - پاریس و هفت مصاحبه از شهرهای کلن، هانوفر و برلین در کشور آلمان هستند.

سؤال‌های من در این مصاحبه‌ها شامل:

الف) تجربیات مصاحبه شونده‌گان از برخورد دیگر فعالین جنبش زنان ایرانی به مسئله همجنس‌گرایی، در اروپا و بخصوص در کشور محل سکونتشان،

ب) تفاوت‌های احتمالی که اینان در میان برخورد سه گروه مختلف زنان ایرانی در تبعید یعنی: فعالین مستقل جنبش زنان، زنان فعال در گروه‌های سیاسی چپ و زنانی که در فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی حضور فعال ندارند و به زنان "معمولی" معروف هستند، مشاهده کرده اند،

ج) نظرشان در باره راه‌های موثر کار روشنگرانه بر روی ایرانیان و بخصوص زنان ایرانی تبعیدی به روابط همجنس‌گرایانه بوده است.

در قسمت اول مقاله، سه مصاحبه‌ی شهین از پاریس، مهوش از استکهلم و الناز از کلن را خواهم آورد و در ادامه، ارزیابی خودم را با آوردن بخش‌هایی از دیگر مصاحبه‌های انجام شده، خواهم داد.

برای مصونیت افرادی که نامشان در مصاحبه‌ها برده شده، اسامی شان و یا رابطه خانوادگی اشان با مصاحبه شونده‌گان را تغییر داده ام. اسامی مصاحبه شونده‌گان نیز تغییر داده شده اند.

#### مصاحبه با شهین - پاریس

تجربه تواز برخورد زنان فعال ایرانی در فرانسه - منظوم زنانی است که در مسائل زنان فعال هستند - به مسئله هم جنس‌گرایی در دو سه سال اخیر چیست؟

تقریباً هیچی. خیلی عجیبه، که در فرانسه در جو ایرانیان این پدیده اصلاً پدیده قابل مشاهده‌ای نیست. من فقط میدانم که چند سال پیش يك طلاق رخ داد، که در آنجا خانمی بخاطر خانم دیگری از شوهرش جدا شد.

ولی حتی میتوانم بگویم که این جدایی موضوع نشد و در باره‌اش سکوت شد. و آن هیا هو و جار و جنجالی که سر طلاق‌های معمولی در بین بچه‌های سیاسی و روشنفکر راه میافتد، برای مثال زمانیکه زنی از مردی جدا می‌شود و یا وقتی که زنی مردی را به خاطر مرد دیگری ترك می‌کند، در این مورد اصلاً راه نیفتاد. برخورد اینان در این مورد تقریباً سکوت بود. و اگر هم صحبتی میشد فقط به شکل پچ پچ بود. فقط می‌گفتند که خانم فلانی با يك زنی رفته. حتی بحث نمی‌شد. می‌خواهم بگویم که این موضوع اینقدر سنگین بود، که در موردش هیچکس صحبت نمی‌کرد. من فکر می‌کنم يك جور نمی‌خواستند که به آن نزدیک شوند.

يك تجربه دیگر در میان فامیل خودمان اتفاق افتاد که خوب جالب بود. البته این اتفاق در فرانسه نیافتاد. ولی مربوط به يك آشنای نزدیک من است که در لندن زندگی می‌کند. من او را از نزدیک می‌شناختم، مرد بسیار خوبی هست. او یکبار به من زنگ زد و گفت که این خانم می‌خواهد مرا ترك کند. و بعد از مدتی



دوباره به من زنگ زد و با يك حالت شوک وحشتناکی گفت: "میدانی مرا می‌خواهد به خاطر زن دیگری ترك کند." چیز جالب بحث این است که او فرد روشنفکری است. این ماجرا در میان فامیل جنجال خیلی زیادی برآه انداخت. مادر آن خانم وقتی که شنید غش کرد. آن آقا به من گفته بود که زنش هیچوقت علنی راجع به رابطه‌اش با این زن صحبت نخواهد کرد، این رابطه مخفی خواهد ماند. او معتقد بود که این خانم امکان ندارد که این رابطه را در میان فامیل بیاورد. ولی او این کار را کرد. در صورتیکه وی يك زن معمولی است. منظورم نه آدم سیاسی به آن معنا. او همه خانواده را جمع کرد و به آنها گفت که من تصمیم گرفتم با زن دیگری که با او رابطه دارم و دوستش دارم زندگی کنم و به خاطر او هم از شوهرم جدا شده‌ام. خوب يك جنجالی راه افتاد و غش و ضعف هم بود. ولی بعد از مدتی الان همه قبول کرده اند. و آسانتر از آن چیزی که فکر می‌شد، قبول کرده اند. و خود این مسئله هم این آقا را خیلی ناراحت کرده بود. می‌گفت: "خیلی برای من عجیب است که به این سرعت این موضوع حل شد. و برای من که يك روشنفکر هستم خیلی دیرتر حل شد." و چون آدم صاف و صادقی بود می‌گفت: "هنوز هم برایم مسئله هست. در صورتیکه این آدم‌های سنتی خیلی راحتتر این قضیه را الان قبول کرده اند."

اینهم دومین تجربه‌ای بود که با آن مواجه شدم. چون یکجوری با این آدم‌ها رفت و آمد داشتم. اما کلاً يك سکوت کاملی در این باره هست. ما این پدیده را، آنطور که مثلاً در برلین هست نمی‌بینیم.

*از بچه‌هایی که می‌شناسی، از زنان فعال دور و برت، از آنها چه برخوردهایی دیده‌ای؟*

هیچی. این موضوع اصلاً، مورد صحبت نیست. می‌خواهم همین را بگویم که نه تنها در زمینه زندگی خصوصی آنها يك سکوتی است، بلکه اساساً این زمینه موضوع مورد بحث نیست.

حد اقل من ندیدم. من ندیدم که در جلسه‌ای بر سر این موضوع صحبت شود. مثلاً در واشنگتن برای اولین بار يك میزگرد در این مورد از طرف بنیاد پژوهش‌های زنان سازمان داده شده بود (۱)، که آنجا سیمین بهبهانی به سازماندهی این میزگرد اعتراض کرد. بعد از آنکه آقای ساویز صحبت کرد، که خیلی هم خوب صحبت کرد، سیمین بهبهانی بلند شد و گفت: یکی می‌مرد ز درد بی‌نوایی، یکی گفت‌ای آقا زردک می‌خواهی. یعنی منظورش این بود که با مسائل جدی، مثل فقرو مسائل و مشکلاتی که مردم در ایران دارند، هیچ دلیلی ندارد که ما مسائل هم جنسگرایی را مطرح کنیم، که مسئله‌ای فرعی است. بعد

از این جلسه ما با سیمین به یک رستوران رفتیم. همراه ما زنهایی بودند که سالها هم در خارج از کشور بودند. آنها این صحبت سیمین را تصدیق میکردند و می‌گفتند: " شما خیلی خوب کاری کردید. حالا اگر به شوخی هم گفتید، این مسئله باید به طور جدی مطرح شود. این مسائل در سمینارها باعث می‌شود که رابطه بنیاد پژوهشها با ایران قطع شود. ما که نمیتوانیم جلوتر از جریان آب شنا کنیم. این موضوعی است که بهتر است که الان فعلاً در باره‌اش صحبت نشود." خیلی از زنان فمینیستی که در آنجا بودند و حتی دو سه نفری که از فرانسه بودند، با این موضوع موافقت داشتند که نباید این مسئله در سمینار مطرح شود. یعنی مسئله‌ای نیست که حولش بحث شود.

با جوی که من در فرانسه دیدم، مطمئناً این موضوع در آنجا هست، ولی می‌شود گفت که مطلقاً موضوع مورد بحث در میان ایرانیان نیست. چه در زمینه مردان و چه در زمینه زنان. من از تجربه‌ام می‌گویم. خوب من در محیط فمینیستی فرانسه هم هستم. بچه‌های لژب افغانی دیدم، لژیهای ترک و مغربی دیدم. گرچه می‌گفتند نگویید، منتها وقتی در جمع ما می‌آمدند، می‌گفتند که لژب هستیم. ترک دیدم، مغربی دیدم ولی ایرانی ندیدم. یعنی در فرانسه چنین پدیده‌ای به شکل آشکارش نداریم.

*تو دائم در مسافرت هستی. آیا تجربه‌های دیگری از کشورهای دیگر داری؟*

چیزی که به نظرم می‌آید تجربه‌ام در برلین است. کلاً در امریکا بچه‌ها نسبت به این مسائل خیلی بازتر هستند. راجع به این مسائل خیلی صحبت شنیدم. ولی در آلمان به خصوص در برلین احساس می‌کنم که یک جو بازتر و روشنتری نسبت به این موضوع هست. مشابه آن در جای دیگری ندیدم، حتی در امریکا حتی در برکلی. حالا نمیدانم این ویژگی از کجا می‌آید؟

بهر صورت در مورد اروپا می‌توانم بگویم که برلین یک مورد منحصر به فرد است. من هیچ کجای دیگر جو مشابهی ندیدم. نه در انگلیس، نه در فرانسه، نه در بلژیک و جاهای مختلفی که رفتم چنین وضعی را ندیدم. البته در آلمان هم شاید فقط در برلین. در فرانکفورت هم بود، ولی من فضای آنجا را هم مثل برلین ندیدم.

*به نظرت چطور می‌شود میان ایرانیان مهاجر تبعیدی علیه تابوی هم جنسگرایی کار کرد؟*

من فکر می‌کنم که مسئله هم جنسگرایی با مسئله زن کلاً یک ریشه دارد. یعنی مسئله بد فهمی از جنسیت است. و اصولاً چیزی که موجب هم جنسگرا ستیزی

میشود، در واقع وحشت از بهم ریختن مرزهاست. مرزهای جنسیتی. یعنی این قالبهای زنانه و مردانه وقتی بهم بریزند، انگار نظمی بهم ریخته است. این موضوع یکجور احساس اضطراب و ناامنی به محیط ایرانی میدهد، به محیط مهاجر میدهد. البته برای جامعه میزبان هم همین دلایل وجود دارد. چیزی که باعث شده هم جنسگرا ستیزی در جامعه فرانسه هم به شدت وجود داشته باشد. چون آدمها بهر حال خودشان با هزارو یکجور مشکل درگیرند و دنیا هم دارد هر چه بیشتر بی مرز میشود، به این دلیل آنها به یکسری نکاتی احتیاج دارند که بتوانند به آن اتکاء کنند، مثلاً به جنسیتشان. مثلاً من زنم یا مردم. خانوادهام چیست؟ یعنی یکسری چهارچوبهایی می‌خواهند، که در این چهار چوبها و در این نظم، جنسیت نقش مهمی بازی میکند. آنهایی که بیشتر از همه از بهم ریختن مرزهای جنسی وحشت دارند، آدمهایی هستند که بیشتر از همه در درون خودشان ناامن هستند. و با اینکه بیش از حد محافظه کارند و خواهان نظمی هستند که این مرزها درهم نریزد. مثل راست افراطی یا غیره. تفکرات ایدئولوژیک افراطی با هم جنسگرا ستیزی خیلی نزدیکند. یا ایدئولوژی‌های دیگری همچون اسلام‌یسم و یا مشابه آن که زن ستیزی و هم‌جنسگراستیزی در دانتشان است. در نتیجه من فکر میکنم اصولاً سر عوض کردن تصاویر باید یک کار آموزشی در جامعه ایرانیان انجام گیرد. باید در این مورد بحث کنیم که مرزهای جنسی کجاست؟ و ما با بدنمان، با خودمان و با جنسیتمان چگونه رفتار میکنیم؟ اگر این کار انجام بشود، فکر میکنم که خیلی به از بین رفتن هم جنسگرا ستیزی کمک میکند.

مورد دوم این است که نمونه برای ایرانیها خیلی مهم است. مثلاً فرض کنیم که زنان و مردان هم جنسگرا با مدلهای رفتاری خودشان نشان دهند که این رابطه لزوماً به معنای آن نیست که من هیچ حد و مرزی در رابطه جنسی‌ام ندارم. چون در ذهن ایرانیان همه اینها با هم قاطی است. چون هم جنسگرایی با بی مرزی در افکار گره خورده است. به نظر من یکی از راههای مبارزه با هم جنسگرا ستیزی، ارائه مدلهایی است که سلامت این روابط را نشان میدهد. برای من انسان سالم انسانی است که تسلطش بر بدن خودش به این معنا نیست که هر کاری که دلش بخواهد بکند، با هر کسی و برای دیگری احترامی قائل نباشد.

ارائه چنین نمونه‌هایی میتواند خیلی اثر بگذارد. در این مورد میتوانم برای مثال تجربه‌ای را که با دوست بسیار نزدیکم داشته‌ام را بگویم. او یک پزشک متخصص زنان است، یک زن خوب و روشنفکر. او قبلاًها به شدت ضد هم جنسگرایان بود. وقتی که تلویزیون برنامه‌ای از هم جنسگرایان را نشان میداد که دخترش آنجا بود، می‌گفت: تلویزیون را خاموش کن. و وقتی سوال می‌کردم چرا، می‌گفت که: "نمی‌خواهم اینها را ببینند این مدل خوبی نیست." می‌گفتم

چرا؟ چه چیزی از آن ترا به وحشت میاندازد که دوتا زن باهم هستند؟ می‌گفت: "نمیدانم، من دوست ندارم. نمی‌خواهم جلوی بچه‌ها این بحثها مطرح شود." می‌گفت: "من خودم پزشکم، من خودم تحصیلکرده هستم، این يك انحراف است. اینها آدمهای مریضی هستند، اینها آدمهای سالمی نیستند، وگرنه چرا باید دنبال چنین ارتباطی بروند، این طبیعی نیست." تا اینکه او رفت در بخش تحقیق. تحقیق حاملگی در سن بالا. در آنجا با لژیبنا برخورد داشت. چون خیلی از لژیبنا میامند آنجا برای استفاده از تکنیکهای حاملگی مصنوعی. او شروع کرد به دیدن و مشاهده کردن. بعد از مدتی به من گفت: "من واقعاً اشتباه می‌کردم. توی اینها اینقدر آدمهای سالمی دیدم. و دیدم که علاقه و روابط اینها به هم بسیار انسانی است."

یعنی دیدن این روابط بیشتر اثر داشت تا شنیدن بحثهای تئوری من... .. وقتی او خودش در تجربه دید که زوجهای لژیبنا هستند که مثل همه مردم دارند زندگی میکنند، دوست دارند که يك رابطه سالمی داشته باشند و به هم احترام میگذارند و همدیگر را دوست دارند، دیگر احتیاجی به بحث نبود. و بعد امروز که میاید به جلسه بنیاد پژوهشای زنان نه تنها دیگر از این بحثها شوکه نمی‌شود، بلکه با کمال میل هم گوش می‌دهد. من فکر می‌کنم این مدلهایی که او با آنها ملاقات کرده، مدلهایی بوده‌اند که توانسته‌اند بهتر از هزار بحث تئوری تاثیر بگذارند. و این نکته‌ای است که ما به آن توجه نمی‌کنیم، یعنی نمونه بودن. ارزش آموزشی نمونه‌ها. ما نیاز داریم آدمهایی را ببینیم که حرفشان با عملشان یکی است. ولی وقتی آدمهایی را ببینیم که یکجور حرف میزنند و یکجور دیگر رفتار میکنند، خود به خود آن عقاید و یا هر چیزی را که آنها حاملش هستند، نمی‌توانیم بپذیریم. من فکر می‌کنم یکی از مهمترین راههای شکستن این تابوها همین نمونه‌های رفتاری است. به همین دلیل به نظر من مخفی کردن خیلی ضرر می‌رساند. چون جلوی این نمونه‌ها را می‌گیرد. مثلاً همین رفتاری که این خانم فامیل ما کرده بود، که همه فامیل را جمع کرده بود و به آنها توضیح داده بود، اگر چه یکی هم در آن لحظه غش کرده بود، و فرداش هم آنها گریه کرده بودند، ولی هفته‌ی بعدش دوست این خانم آمده بود در میهمانی، بعد اینها روابط و مناسباتشان جلوی چشم دیگران عادی شد، دیدند چیز عجیب و غریبی هم نیست. و الان این موضوع جا افتاده و بیشتر از شش ماه هم این موضوع طول نکشید. من فکر کنم او به همراه خودش خانواده‌اش را از يك مرحله گذراند، بدون اینکه اصلاً بحث تئوریک بکند. او اصلاً اهل بحث تئوریک نیست. این خانم هیچوقت نه با من حرف زده نه با هیچکس دیگری، که به‌طور خصوصی چیزی گفته باشد. اصلاً توضیح به کسی نداده. همان کاری که همه عادت دارند بکنند. فقط آمده در جمع گفته که اینطوری است. و وقتی سوال کردند چرا اینجوری؟ جواب داده فرق ندارد. يك مرد یا يك زن فرق نمی‌کند، حالا من عاشق این شدم.

بعد هم همه مجبور شدند این واقعیت را قبول کنند که خوب حالا او عاشق یک خانم شده. یعنی او همه این خانواده را، که خیلی هم سنتی بودند، همه را همراه با خودش از این مراحل عبور داده. حالا دیگر همه قبول کردند که او در میهمانی‌ها میاید، می‌نشیند. و همه‌اش هم در عرض شش ماه اتفاق افتاد. برای خود من خیلی عجیب بود. خود من که خیلی شوکه شده بودم از این سرعتی که این مراحل طی کرد. آنها هم بعد از مدتی که این حرفها را زدند، مجبور شدند که قبول کنند. یعنی فکر میکنم که این نمونه، نمونه‌ی خیلی مهمی است. شکستن تابوها يك بخشش از طریق بحثهای تئوریک امکان پذیر است و بخش دیگرش از طریق تجربه زندگی واقعی زنان و مردان همجنسگرا.

(۱) میزگرد بنیاد پژوهشهای ایران در سال ۱۹۹۸ در شهرواشنگتن د.س. آمریکای شمالی

### مصاحبه با مهوش - استکھلم

تجربه تواز برخورد زنان فعال ایرانی در سوئد - منظورم زنانی است که در مسائل زنان فعال هستند - به مسئله هم جنسگرایی در دو سه سال اخیر چیست؟

من فکر می‌کنم که در مورد همجنسگرایی در میان تمام زنان ایرانی در سوئد برخورد یکسانی نمیشود. اما در مجموع چون مسئله‌ی هم جنسگرایی در میان جامعه‌ی ایرانی، مسئله‌ی جدیدی است با این مشکل روبروست که رویش کار و برخورد نشده است. من در این سالهایی که با گروه دفاع از حقوق هم جنسگرایان کار می‌کردم، برایم مشهود شد که هر چقدر بیشتر راجع به هم جنسگرایی در جامعه‌ی ایرانی صحبت بشود بیشتر ترس از این جریان، که ناشی از ناشناس بودن آن است، به خصوص در میان زنها از بین می‌رود.

در سالهای اولی که من خودم را با جریان همجنس گرایی درگیر کردم، به طور عمده برخوردها منفی بودند. یادم میاید که خانمی می‌گفت، من از تصور یک رابطه‌ی هم جنسگرا چه مرد یا چه زن حالم بد می‌شود، ولی در عین حال هم نباید آزارشان داد. برای مثال اعدام هم جنسگرایان، آنطور که در ایران هست، نباید وجود داشته باشد. یا خیلی‌ها بودند که می‌گفتند، اینها مریضند و باید معالجه شوند، باید کمکشان کرد. در طی سالهای گذشته اما برخورد ایرانیها به این مسئله تا حدی تغییر کرده است. به نظرم پرداختن نشریات مختلف، به خصوص نشریات زنان و نشریه‌ی سازمان همجنس گرایان ایران "هومان"، به این مسئله در تغییر نظرات آدمها بسیار موثر بوده است. از طرف دیگر هر چقدر ایرانیان بیشتر وارد جامعه‌ی میزبان شوند، از طریق پرایدها، کنفرانسهایی در این رابطه

و غیره ترسشان از این مسئله بیشتر کاهش پیدامی کند. نمی‌گویم برطرف می‌شود، کاهش پیدا می‌کند..

آخرین برخوردی که در این مورد داشتم، چند ماه پیش بود. خانمی به من گفت، "هم جنسگرایی بیماری نیست. یک همجنس گرا حقوقی مثل حقوق یک دگر جنسگرا دارد، که دارد در این جامعه زندگی می‌کند، و باید مورد احترام و باز شناسی قرار بگیرد. اما من حاضر نیستم که بچهام همجنسگرا شود." وقتی از او سوال کردم که چرا؟ گفت، "نمیدانم که خودم چگونه می‌توانم با این مسئله کنار بیایم. نمی‌توانم به عنوان یک مادر زجر بچهام را ببینم و فکر می‌کنم این بچه با برخوردهایی که در جامعه می‌بیند، زجر خواهد کشید." به نظر من در صحبت‌هایش یک جنبه‌ی انسانی وجود داشت. یعنی اگر روزی برسد که هم جنسگرایی به عنوان یک درد اجتماعی نباشد، شاید چنین مسائلی دیگر مطرح نشوند. البته هنوز در همین جامعه‌ی سوئد، که در آن تبعیضات جنسی بسیار کم وجود دارد، هم جنس گرایی مسئله است. هنوز همجنس گرایان به این خاطر از کارشان اخراج می‌شوند. هر از چند گاه می‌شنویم که راسیستها به هم جنسگرایانی حمله کرده و آنها را کتک زده اند. هنوز مسئله پذیرفتن بچه میان هم جنسگرایان حل نشده است، حتی میان آدمهایی که از حقوق هم جنسگرایان دفاع می‌کنند. اینهم برخوردی است که هنوز در جامعه سوئد وجود دارد و مختص جامعه‌ی ایرانی هم نیست. جامعه‌ی مهاجر هم دو قدم عقب‌تر از جامعه‌ی میزبان است. مدت‌ها طول می‌کشد که این مسائل را بپذیرد، چون از یک فرهنگ دیگری آمده. برخورد درست به موضوع همجنس گرایی احتیاج به یک کار فرهنگی بسیار گسترده دارد.

مشکلی که همیشه داشتم، این بود که خیلی‌ها به این مسئله نه از جنبه‌ی شخصی، بلکه از جنبه‌ی آکادمیک برخورد می‌کنند. یعنی برای دعوت در جلسه‌ای می‌روند یک آقای را که مثلاً دکترای روانشناسی دارد می‌آورند، که معلوم نیست خودش چه دیدگاهی نسبت به این مسئله دارد. ولی چون مسائل را آکادمیک خوانده یکسری فرمول بندی‌هایی می‌کند. شعارهایی هم می‌دهد که شاید هنوز برای خودش جا نیفتاده باشد. طبیعی است که این نحوه‌ی بحث نمی‌تواند روی آدم‌ها اثر مثبتی بگذارد و حتی گاهی اوقات مضامین مسئله داری مطرح می‌شوند که درست نیستند.

*از زنان فعالی که در دور و برت می‌شناسی، از آنها چه برخوردهایی در رابطه با همجنسگرایی دیده‌ای؟ برای مثال در سمینارهایشان، در صحبت‌هایشان راجع به این رابطه صحبت می‌شود؟*

نه زیاد. گاهی بنا بر پیشامدهائی اجتماعی این مسئله مطرح می‌شود. چنانکه چندی پیش دختر لُزب ایرانی که قرار بود اخراجش کنند، دست به خودکشی زده بود. این مسئله باعث مطرح شدن زندگی همجنسگرایان زن در ایران شد. ولی کلاً در جمعها در این مورد صحبت نمیشود.

جنبش هم جنسگرایان امروز چیزی نیست که جنبش زنان بتواند آنرا نفی کند. جنبش فمینیستی نمی‌خواهد آنرا نفی کند، ولی حتی زنان غیر فمینیست هم دیگر نمی‌توانند آنرا نفی کنند. جنبش فمینیستی در اروپا با جنبش هم جنسگرایی ادغام شده است. ولی در جنبش زنان ایران، چه در داخل و چه در خارج به خاطر تابوهای که وجود دارد، هنوز این ادغام بوجود نیامده است..

من با خانمی که از ایران آمده بود راجع به حقوق هم جنسگرایان صحبت کردم. او گفت: "ببین دلم می‌خواهد که راجع به این مسئله بنویسم، چون زیاد هم در باره‌اش خوانده ام، ولی جرات نمی‌کنم. چون به محض اینکه این بحث را مطرح کنم، نه تنها از طرف حکومت به جرم لُزب بودن مورد تعقیب قرار می‌گیرم، بلکه از طرف جامعه روشنفکر ایران هم طرد می‌شوم، با این نظر که "حتماً طرف به چیزیش میشه که داره به این مسئله می‌پردازه"."

برخورد زنان فعال خارج از کشور اگر آن مقاومت‌های بیرونی را ندارد، ولی هنوز مقاومت‌های درونی را دارد. در خارج از کشور هنوز این ادغام بین جنبش هم جنسگرایان و جنبش فمینیستی به وجود نیامده. هنوز از این می‌ترسند که مبدا مارک لُزب بودن به آنها بخورد. چون مارک لُزب بودن مارک خوبی نیست. یعنی در ارزش گذاریها ارزشی منفی دارد، حتی برای خود زنان فمینیست. حتی این زنان وقتی که از حقوق هم جنسگرایان صحبت می‌کنند، فوراً توضیح می‌دهند که "ولی من خودم هم جنسگرا نیستم". یا فوراً از دوست پسرشان تعریف می‌کنند به این منظور که دیگران بدانند که آنها با مردان رابطه دارند.

به نظرت چطور می‌شود میان ایرانیان مهاجر در تبعید علیه تابوی هم جنسگرایی کار کرد؟

در تجربه‌ام دیده ام، وقتی که آدم به شخصه یک انسان همجنس‌گرا را بشناسند، دیدش نسبت به هم جنسگرایان عوض می‌شود. خود من کسانی را که فوق العاده با این مسئله مشکل داشتند، از طریق جشنها و مراسم مختلف با دوستان هم جنسگرایم آشنا کردم. ابتدا بدون آنکه آنها بدانند که این دوست هم جنسگراست آنها را به هم معرفی می‌کردم. بعد که می‌گفتم این شخص همجنس‌گراست تعجب می‌کردند و می‌گفتند: "ای، این که خیلی بچه‌ی خوبی است." یعنی بتدریج دیدند

که او هم آدم معمولی است و لازم نیست که دو شاخ و دو دم هم داشته باشد. چیز دیگری که به آن رسیده‌ام اینست که کنجکاوی در مورد چیزهای ناشناخته و نامعمول خیلی خوب است. وقتی می‌بینم که انسانی نسبت به یک فرهنگی یا چیز جدیدی کنجکاو می‌شود، میدانم که تا آخرش برای باز شناسی آن می‌رود. در مورد همجنسگرایی اطلاعات به اندازه‌ی کافی داده نشده، کنجکاوی هم کم بوده است. ما باید دنبال راه‌هایی بگردیم که یک جوری این کنجکاوی را در آدمها بوجود بیاوریم.

یکی دیگر از چیزهایی که در حرکت‌های سیاسی دیده‌ام این است که متأسفانه مسئله‌ی هم جنسگرایی مثل مسئله‌ی زنان از طرف بعضی از گروه‌های سیاسی مورد استفاده‌ی ابزاری قرار می‌گیرد. مثلاً بعضی اوقات در تظاهرات ضد جمهوری اسلامی شعارهایی به نفع حقوق زنان میدادند، ولی وقتی به خانه برمی‌گشتند، زن خودشان را کتک می‌زدند. و هیچ کس هم صدایش در اعتراض به چنین موردی در نمی‌آمد. با این تحلیل که این مسئله مسئله‌ای خصوصی است و به هیچ کسی هم ربطی ندارد. یعنی این مسئله با آنها نهادی نشده که حقوق زن جزء حقوق بشر است. برخورد این آدمها به همجنسگرایان و مسئله همجنس گرایی شباهت خیلی زیادی با اینگونه برخوردشان به زنان و مسئله زنان دارد. و من دوستانی را دیدم که مسئله‌ی هم جنسگرا گریزی خودشان را با تمسخر، با گفتن جکهای سکسیستی نشان داده اند. و وقتی پشت میکرفون قرار می‌گرفتند، به حالت شدید و موثری از حقوق هم جنسگرایی دفاع می‌کردند. برای مثال چندی پیش در رادیوی سوئد، مصاحبه کننده از آقای راجع به برخورد ایرانیان به مسئله همجنس گرایی می‌پرسد و آن آقا هم با آب و تاب از حقوق هم جنسگرایان دفاع می‌کند و می‌گوید که: "متأسفانه عده‌ای به ظاهر این مسئله را قبول می‌کنند، ولی پشت صحنه همجنسگرایان را مسخره می‌کنند." مصاحبه کننده در جواب گفت که: "یکی از آنها هم خود شما هستید. یادتان می‌آید که وقتی راجع به این مصاحبه با شما صحبت کردم، با صدای کشداری گفتید: ولی من این کاره نیستم آ." پخش مستقیم این صحبت این آقا را خیلی شوکه کرده بود. او بعد از کمی مکث گفت: "خوب بالاخره من هم ایرانی هستم. از همان فرهنگ آمده‌ام. به نظر من این رک گوئیها شاید کمک کند." من نمی‌گویم که آن آقا آدم بدی است، ولی می‌گویم که اطلاعات از این مسئله برایش درونی نشده.

اصولاً جکهای ما تحقیر یک گروه دیگر است. ما در جمع سیاسی مان هیچوقت ملتی را تحقیر نمی‌کنیم، ولی در یک جمع خصوصی که بخواهیم لطیفه‌ای تعریف کنیم، گروه دیگری را تحقیر می‌کنیم. اگر چه می‌گوئیم که تحقیر هیچ گروهی برایمان قابل قبول نیست، ولی در این بازی شرکت می‌کنیم. به همین منظور معتقدم برای اینکه بتوانیم موفق بشویم باید کار فرهنگی شدیدی بکنیم.



مشکلی که در برخورد ایرانی‌ها به مسئله همجنسگرائی وجود دارد این است که آدمها به عنوان شخص با تو برخورد نمی‌کنند، اولین فکری که می‌کنند این است که خوب این دو تا هم جنسگرا هستند، " حالا کی کی رو می‌کنه؟ ". یعنی کی فاعل است، کی مفعول! در مورد دگرجنسگرایان برای مثال زمانیکه فلان خانم ایکس را بشناسند که شوهر دارد، هیچگاه به مسئله‌ی رختخوابش فکر نمی‌کنند. ولی اگر بدانند که مثلاً خانم ایگرگ هم جنسگراست، اولین فکری که می‌کنند، مسئله‌ی رختخواب اوست. من فکر می‌کنم که خیلی از ماها در همین پله مانده ایم و از آن نمی‌گذریم. یکی از راه حلها اینست که این آدمها هم جنسگرایان را از نزدیک بشناسند. در این حالت می‌بینند که او هم آدمی است معمولی که شعور دارد، سیاسی است، فعال اجتماعی است و مثل بسیاری از کسان دوست دارد که دیسکو هم برود.

از طرف دیگر بهتر است که هم جنسگرایان وارد حرکتها شوند، در جامعه نامرئی نباشند. شاید این به پذیرش آنها بیشتر کمک کند. متأسفانه هم آنها نامرئی هستند و هم ما آنها را نامرئی می‌کنیم. یعنی جامعه ایرانی بطور علنی هم جنسگرا ستیز نیست. هم جنسگراها را نفی می‌کند، نامرئی میکندشان، قابمشان می‌کند، خفه می‌کندشان. اصلاً وجود ندارند آنها. از آنها اصلاً حرف نمی‌زند. ولی آنها را نمی‌زند. من تا به حال نشنیدم که هم جنسگرایی در یک میهمانی شرکت کرده باشد، او را کتک زده باشند. ولی تحقیرش وجود دارد. شاید او در میهمانی به همین منظور اصلاً شرکت نمی‌کند. هرچقدر بچه‌ها بیشتر خودشان را علنی کنند، به نحوی از طرف جمعی که با آنها هستند بیشتر پذیرفته می‌شوند و از این حالت ایزوله بودن در می‌آیند.

ما چند خودکشی در سوئد داشتیم. در میان همانهایی که نتوانستند خود را علنی کنند. یعنی خودشان را بپذیرند و بپذیرانند. شاید خیلی شجاعت می‌خواهد، خیلی زحمت می‌خواهد. دختر م روزی به من گفت: "ببین من به عنوان یک جوان در این جامعه چقدر مشکل دارم، حالا اگر همجنس گرا هم بودم، ببین چگونه می‌توانستم با این جامعه کنار بیایم؟"

ولی زندگی همین است دیگر، مگر زنهایی که از دست همسرانشان کتک می‌خورند و یا آزارهای دیگر می‌بینند، چه کار می‌کنند؟ یعنی از موقعی که به تفاوت خودت پی بردی تازه جنگت شروع می‌شود. و تا جنگی را شروع نکنی نمی‌توانی بفهمی که شکست خورده‌ای یا پیروزی؟

آیا در تجربه‌های تفاوتی میان برخوردهای زنان ایرانی فعال در کشورهای مختلف اروپا به رابطه همجنس‌گرایانه میبینی؟

من بین برخورد زنان ایرانی خارج از کشور به مسئله همجنس‌گرایی تفاوتی را دیده‌ام. برای مثال زنان آلمان خیلی راحت به مسئله‌ی لژیها برخورد می‌کنند. مثلاً در سخنرانی‌هایشان. در صورتیکه در سوئد اگر زنی بخواهد در مورد حقوق زنان صحبت کند، در وحله‌ی اول که از حقوق هم‌جنس‌گرایان صحبت نمی‌کند و شاید یک گوشه‌ای در آخر صحبت‌هایش در خلال حقوق اقلیتها به آن بپردازد. با اینکه جنبش زنان ایرانی در سوئد خیلی فعال است، ولی زنان لژب به آن شکل وارد جنبش زنان نشده‌اند. به عنوان تک‌تک می‌آیند. ولی به عنوان گروه که بیایند خواست خودشان را مطرح کنند نداریم. این وضع در آلمان فرق می‌کند. در برخوردهای زنان ایرانی کشورهای دیگر تفاوتی نسبت به برخورد زنان در سوئد ندیده‌ام. متأسفانه زنان ایرانی مقیم بسیاری از کشورهای اروپایی هنوز خودشان را درگیر بحث در مورد این موضوع نکرده‌اند.

### مصاحبه با الناز - کلن

اولین سؤال من راجع به تجارب تو نسبت به برخورد زنان تبعیدی ایرانی در آلمان - منظورم زنانی است که در مسائل زنان فعال هستند - به مسئله‌ی همجنس‌گرایی است؟ در این مورد تجارب مشخصی داری؟

من در این مورد تجارب شخصی زیادی دارم. برای مثال زمانی که می‌خواستیم در شهر برانشوایک آلمان جلسه‌ای در مورد همجنس‌گرایی و دگرجنس‌گرایی اجباری داشته باشیم، آنجا برخوردهایی دیدم که قابل باور نبودند. قبل از این جلسه من خیلی ساده فکر می‌کردم، یعنی فکر می‌کردم که همه‌ی زنان فمینیست ایرانی یکدستند و خودشان را درگیر چنین مسائلی کرده‌اند. یعنی ماها از زمانی که به خارج از کشور آمده ایم بخواهی نخواهی درگیر یکسری از مسائل شده ایم. و من فکر می‌کردم که همه این اتفاق برایشان افتاده است. در برانشوایک ولی من برخوردهائی دیدم که مطلقاً اینطور نبودند. برای مثال می‌گفتند: "خوب اینها به نوعی مریض هستند که ما باید تحملشان کنیم و نباید با اینها بد رفتاری کنیم." حتی در جمعهای بزرگ، جمعهایی که مثلاً صد و پنجاه نفر زن نشسته بودند چنین برخوردهایی می‌شد. یا می‌گفتند: "من با هموسکسوالیئت هیچ مخالفتی ندارم. ولی اینها یک عده آدمهای مریضی هستند که در جامعه با آنها بد رفتاری می‌شود و ما باید آنها را تحمل کنیم، با آنها رفتار خوب داشته باشیم. ولی چرا باید خودمان را درگیر چنین مسئله‌ای کنیم که مسئله‌ی ما نیست." بعدها هم که در جمعهای کوچکتر دقیقتر راجع به این مقوله صحبت شد، چیزهایی شنیدم که بدتر از صحبت‌هاییکه در جمعهای بزرگتر می‌شدند بودند. مثلاً می‌گفتند:

"اینها همه از معضلات جامعه غرب است. جوامع غربی از نظر مشکل سکسوالیته به جایی رسیده‌اند که هیچ چیزی زنان و مردان را در رابطه‌ی سکسیشان راضی نمی‌کند، پس می‌خواهند که انواع و اقسام روابط جنسی را امتحان کنند و همو سکسوالیته هم یکی از آنهاست." این حرف را در سال دو هزار و چهار در سمینار سالانه زنان ایرانی در کلن شنیدم. اینها موارد شدید برخوردها بودند. برخوردهای ملایمتری هم وجود داشتند. برای مثال از این زاویه که انواع و اقسام روابط جنسی هست که ما باید نسبت به آنها مدارا داشته باشیم. یعنی این را به صورت مشکل دیدن و در مقابلش مدارا داشتن، و نه به عنوان حق طبیعی هر آدمی دیدن. به نظر من وقتی صحبت از مدارا می‌شود یعنی یک چیز غیر عادی دارد در جایی اتفاق می‌افتد که ما باید در مقابلش مدارا داشته باشیم.

*در میان زنان ایرانی فعال کلن، یعنی زنانیکه در جمع ایرانیان خودشان را با مسئله‌ی زنان درگیر کرده اند، در میان آنان چه برخوردهایی را تجربه کرده ای؟*

ما در کلن در سال ۲۰۰۴ سمیناری با موضوع هم جنسگرایی و دگر جنسگرایی اجباری سازمان دادیم. برای سازماندهی این سمینار کمیته کوچکی تشکیل داده بودیم که یک سال تمام با هم بسیار نزدیک همکاری می‌کردیم. من برداشتم این بود که وقتی کسانی خود را برای سازماندهی چنین موضوعی داوطلب می‌کنند، حتماً چنین مسائلی برایشان حل شده است. اما در آنجا هم من چیزهایی شنیدم که برایم باور کردنی نبود. مثلاً از یکی از بچه‌ها شنیدم که می‌گفت: "من هیچ مشکلی با هم جنسگراها ندارم و حتی برای برگزاری چنین سمیناری فعالیت می‌کنم، اما به هیچ عنوان نمی‌توانم قبول کنم که بچه‌ام یا فردی از خانواده‌ی خودم بخواهد هم جنسگرا شود. به هیچ عنوان نمیتوانم این موضوع را بپذیرم." خوب این برایم عجیب بود. می‌دیدم که او با تمام صمیمیت در این راه قدم گذاشته، دارد فعالیت می‌کند که این موضوع در جامعه عمومی شود، ولی برخورد شخصی خودش این چنین بود.

*من در مورد همجنسگرایی دوستی را در آلمان مصاحبه کرده‌ام که مطرح میکرد که برای قشری از زنان ایرانی فعال در آلمان رابطه‌ی هم جنسگرایانه دروناً حل شده است. تجربه تو در این مورد چیست؟*

من به هیچ عنوان چنین چیزی را قبول ندارم. زمانی حل مسئله درونی می‌شود که رفتاری اجتماعی شده باشد، یعنی در اجتماع حل شده باشد. من مگر به عنوان یک فرد می‌توانم جدا از این اجتماع حرکت کنم. تمام ارزشها و معیارهای

این جامعه چه به شکل خودآگاه و چه ناآگاهانه روی من فرد اثر دارند. و به همین دلیل من معتقد نیستم که این مسئله بتواند عمیقاً حل شود. می‌گویم عمیق، یعنی وقتی جوامع غربی که این قدر دم از آزادی می‌زنند، با این پدیده به صورت یک پدیده‌ی غیر عادی برخورد می‌کنند، چطور ممکن است منی که نصف عمرم در ایران گذشته با آن قید و بندها و آن ارزشها و آن معیارها یکباره در عرض این چند سال این مسئله را دروناً حل کنم؟ چگونه می‌توانم جدا از اینها یکدفعه بگویم حالا من اینها را نهادی کرده‌ام؟ یعنی من ارزشها و معیارهایی را درون خودم نهادی کرده‌ام که بر خلاف جهت و جریان اجتماعی بوده است. من به نظرم چنین چیزی کمی خوش باوری می‌آید.

*یعنی در میان قشری از زنان ایرانی فعال در آلمان نمی‌بینی که قضیه برایشان درونی شده باشد؟*

درونی نشده. خیلی‌ها آنرا به عنوان شکلی از زندگی که وجود دارد قبول کرده اند. این را من معتقد هستم. ولی درونی شدن و نهادی شدن با قبول داشتن دو چیز متفاوت است. من قبول ندارم که چنین اتفاقی هنوز افتاده باشد.

*از زنان ایرانی چه در آلمان یعنی زنانیکه با سازمانها و گروههای چپ رابطه و همکاری دارند چه برخوردهایی دیده‌ای؟*

برخوردهایی با اینها داشته‌ام. بعضی‌ها صحبت از بیماریهای روانی می‌کنند و آنرا ناشی از عقده‌های روانی می‌دانند. یا حتی آنقدر دور می‌روند که شنیده‌ام گفته اند: "اینها یکسری زندهای زشتی هستند - با کمال معذرت که مجبورم این نقل قولها را بیان کنم. - و از آنجایی که هیچ امکانی یا شانسی میان مردها ندارند، پس پناه می‌برند به رابطه با زن. وعده‌ای هم آنرا بیماری فیزیولوژیک می‌دانند و می‌گویند، اینها کلاً گناه دارند چون در بدنشان یکسری هورمونها کمتر یا زیادتر ترشح می‌شود، یا آلت تناسلی اینها یکجوری غیر از زنهای دیگر است. بهمین دلیل ما باید مدارا داشته باشیم و آنها را بفهمیم و نگذاریم که در جامعه اذیت شوند." در بهترین حالتش این جوری است. البته باید بگویم که از مردان چپ برخوردهایی بدتر از اینهم تجربه کرده‌ام.

*از زنان ایرانی "معمولی" در آلمان یعنی زنانی که نه در جنبش زنان فعالند و نه اینکه در جنبش چپ هستند چه برخوردهایی تجربه کرده‌ای؟*

در میان این زنان برخوردهایی دیده‌ام که شاید یک خورده عجیب باشد. دو برخورد دیده‌ام. یک برخورد حاد و شدید که اصلاً اینها را خطرناک می‌دانند و

می‌گویند: "نباید به اینها نزدیک شد، چرا که اینها بچه‌های ما را آلوده می‌کنند." و از طرف دیگر دیده‌ام که بعضی‌ها می‌گویند: "اصلاً چرا این مسئله است؟ خوب اینها دوست دارند این جوری رابطه‌ی جنسی داشته باشند. به کسی مربوط نیست. چرا این قدر در این مورد بحث می‌شود؟ مگر کسی از من می‌پرسد که چرا با مرد هستم؟ خوب چرا باید از او پرسید که چرا با زن رابطه داری؟ آنها این جوری دوست دارند." برخورد اینها از بعضی زنان چپ و زنان فمینیست هم رادیکالتر هست. راستش را بخواهی من خودم هم نمی‌دانم که این روشنفکری از کجا آمده است. نتیجه چه چیزی بوده است.

*چه تفاوتی بین برخورد زنان ایرانی در آلمان با زنان ایرانی در کشورهای دیگر اروپا تجربه کرده‌ای؟*

من چند برخورد با زنان ایرانی که در فعالیتهای گروههای چپ کشورهای دیگر مثلاً بلژیک، فرانسه و هلند بوده‌اند داشته‌ام، که به مراتب عقب‌ماندتر از اینجا بوده است. خیلی از این زنان در بحثهایشان با من می‌گویند که بحث همجنس‌گرایی بحثی انحرافی است. این مسئله جنبش چپ را به بیراهه می‌برد و با مطرح کردن این بحث، ضررهایی به ما می‌رسد، که جبران ناپذیر خواهند بود.

*آخرین سوال من این است که بر اساس تجارب تو چکار می‌توانیم بکنیم تا در این مورد جامعه‌ی ایرانی در تبعید را آگاه‌تر کنیم؟ چه پیشنهادهایی داری؟*

من فکر می‌کنم که قدمهای اولیه آن برداشته شده است. با این چند سمینار سراسری زنانی که در سالهای اخیر در آلمان داشته‌ایم، کلی جامعه را درگیر کرده‌ایم. ما باید از طریق فعالیتهای و بحثهایمان هر چه بیشتر خانواده‌ها و جامعه‌ی مان را درگیر این مسئله کنیم. هر چقدر که این اتفاق بیشتر رخ دهد بیشتر می‌توانیم روی افراد تاثیر بگذاریم. یعنی ما باید یکجوری امکان بحث و گفتگوی بیشتر را بوجود بیاوریم برای مثال با دامن زدن به بحث با فرزندانمان و خانواده مان، با نوشتن زندگینامه‌ها و نظرات از طریق اینترنت، و یا با مسافرت‌های جمعی با دوستان لذب. چون بعضی مواقع احساس می‌کنم که یک ترسی وجود دارد. هنوز خیلی چیزها برای عده‌ای مبهم است. هنوز سوالاتی مطرح است که باید رویش صحبت کرد. دامن زدن به بحث بی‌امان با ایرانیها میتواند اثر مهمی در تغییر نظرات تک‌تک آنها داشته باشد. حد اقل تجربه شخصی من این را به من ثابت کرده است.

## جو سکوت در تبعید

بر اساس تجارب دوستانی که با ایشان مصاحبه کرده ام، فعالین زن ایرانی در کشورهای آلمان، فرانسه و سوئد در مجموع به روابط همجنس‌گرایانه، همچنین به برخورد تبعیض‌گرایانه و هم‌جنس‌گرایان ایرانی (روشنفکر) ایرانی در تبعید و به مشکلات همجنس‌گرایان ایرانی در این رابطه با سکوت برخورد می‌کنند. بر اساس این تجارب برخورد فعال بخشی از جنبش زنان ایرانی مقیم کشور آلمان تنها استثناء این قاعده‌ی نسبتاً عمومی است.

جو سکوت غالب بر جنبش زنان در برخورد به رابطه‌ی همجنس‌گرایانه در این سه کشور اما با شدت و وسعت یکسانی حکومت نمی‌کند. برای مثال دوستان مصاحبه شده ساکن فرانسه گزارش می‌دهند که سکوت حاکم در این کشور، سکوتی کامل و مطلق است که تنها در جمع‌های بسیار خصوصی، برای مثال روابط فامیلی، شکسته می‌شود.:

نازنین، پاریس "نه، واقعا هیچی. هیچ تجربه شخصی ندارم. من در فرانسه به زنان هموسکسوال ایرانی برخورددم. در مورد آنها هیچ‌جا صحبتی نیست."

شهین، پاریس "تقریباً هیچی. خیلی عجیبه، که در فرانسه در جو ایرانیان این پدیده اصلاً پدیده قابل مشاهده‌ای نیست. من فقط می‌دانم که چند سال پیش.. اینهم بومین تجربه‌ای بود که با آن مواجه شدم. چون یکجوری با این آدمها رفت و آمد داشتم. اما کلاً یک سکوت کاملی در این باره هست."

در سوئد، هر از گاهی و بنا به مناسبت‌هایی استثنائی، در میان گروه‌هایی از زنان و یا در وسائل ارتباط جمعی مطالبی راجع به همجنس‌گرایی و یا زندگی همجنس‌گرایان ایرانی ارائه می‌گردد.:

مهوش، استکهلم "نه زیاد. گاهی بنا بر پیشامدهائی اجتماعی این مسئله مطرح می‌شود. چنانکه چندی پیش دختر لرب ایرانی که قرار بود اخراجش کنند، دست به خودکشی زده بود. این مسئله باعث مطرح شدن زندگی همجنس‌گرایان زن در ایران شد. ولی کلاً در جمعها در این مورد صحبت نمی‌شود...."

کمیت و کیفیت بحث‌ها در مورد همجنس‌گرایی و حضور زنان همجنس‌گرای ایرانی در میان بخشی از ایرانیان مقیم آلمان تفاوت قابل توجهی در مقایسه با تمام کشورهای اروپا و از جمله دو کشور فرانسه و سوئد دارد. از حدود پانزده سال پیش بحث‌هایی در رابطه با دگرجنسگرایی اجباری و رابطه عشقی همجنس‌گرایانه در محافل و همچنین در سمینارهای زنان، بخصوص سمینارهای سالانه‌ی سراسری زنان - و زنان همجنس‌گرای ایرانی - در آلمان به راه انداخته شدند که تا کنون همچنان ادامه دارند.

با این حال در آلمان نیز بخشی از فعالین جنبش زنان در این سالها در مقابل مطرح کردن مسئله همجنس گرائی و برخورد به همجنس گراستیزی جامعه ایرانی مقاومت و مخالفت نشان داده‌اند و به بهانه‌های مختلف - همچون "ترس از دست دادن اعتبار سیاسی در میان دیگران" و یا "ترس از جدائی نظری و عملی روشنفکران زن ایرانی از توده‌ی زنان" - سیاست دو لبه‌ی سکوت و مدارا را پیشه عمل سیاسی و کارهای تبلیغاتی خود کرده اند.:

سیما، هانوفر " ما دو سه هفته پیش فیلمی را از بحث‌های سمینار زنان در مورد همجنس گرائی نشان دادیم. برای مثال خانمی که فیلم را از تلویزیون دیده بود، می‌گفت: " بله باید از حقوق همو سکس‌وئلها دفاع کرد، ولی پخش کردن این برنامه از تلویزیون که می‌دانیم اکثریت مردم ما عقب مانده هستند، مردم را بیزار می‌کند. بهتر بود که آن را پخش نمی‌کردید." او می‌گفت: " نباید این بحث‌ها از طریق وسایل ارتباط جمعی مطرح شوند، چون این مسئله نتیجه‌ای منفی دارد. آدم باید قدم به قدم آنها را روشن کند."

سودابه، کلن "بعد از بحثهایی که ما در سالهای اخیر در آلمان در برخورد به دگرجنسگرائی اجباری داشته ایم، کمتر می‌شنویم که کسی بگوید زنان و یا مردان همجنس گرا مریض هستند. خیلی از زنها دیگر صحبت از حقوق همجنسگرایان می‌کنند. اما همزمان با آن می‌گویند: "لطفاً به این بحثها در محیط‌های علنی دامن نزنید، در غیر اینصورت ما خیلی از کسانی را که در کنار ما ایستاده‌اند و همراه ما مبارزه می‌کنند اما با این مسئله مشکل دارند، از دست خواهیم داد."

### زنان همجنسگرای ایرانی در سوئد، فرانسه و آلمان

همچنان که بحث‌های علنی اجتماعی و سیاسی در مورد روابط همجنسگرایانه و برخوردهای منفی و تبعیض گرایانه به آن در میان زنان ایرانی فعال کشورهای فرانسه و سوئد تابو شده و نامرعی است، زنان همجنسگرای ایرانی این دو کشور نیز عملاً نه در محافل اجتماعی و سیاسی و نه در محافل خصوصی ایرانیان حضور علنی دارند.:

نازنین، پاریس " نه تا حالا ندیده ام. من در محیط کار با زنان فرانسوی هموسکس‌وئل روبه رو شده ام، اما با زنان ایرانی هیچوقت تماس نداشته ام."

مهوش، استکهلم "متأسفانه هم آنها نامرئی هستند و هم ما آنها را نامرئی می‌کنیم... با اینکه جنبش زنان ایرانی در سوئد خیلی فعال است، ولی زنان

لذب به آن شکل وارد جنبش زنان نشده اند. به عنوان تک تک می‌آیند. ولی به عنوان گروه که بیابند خواست خودشان را مطرح کنند نداریم."

شکیلا، استکهم "من تا کنون تجربه نکرده‌ام که در جمعهای ایرانی در سوئد هم جنسگرایی زنی بصورت علنی حضور داشته باشد. البته زنان ایرانی هم جنسگرا هستند، اما تنها دوستان و روابط خیلی نزدیکشان از این مسئله اطلاع دارند. آنها این رابطه شان را از دید عموم پنهان می‌کنند."

بر اساس تجربیات دوستان مصاحبه شده، برخورد منفی و تبعیض آمیز جامعه‌ی ایرانیان و جنبش زنان در تبعید و همچنین عدم وجود اعتماد به نفس در زنان و مردان همجنسگرا، که خود به دلیل وجود این فشارها شکل می‌گیرد، می‌تواند توضیحی برای عدم حضور علنی همجنس‌گرایان باشد.

شکیلا، استکهم "من یک ترس و وحشتی در زنان لزبین ایرانی می‌بینم که مانع می‌شود آنها آزادانه رابطه شان را زندگی کنند. ایرانی‌ها در مورد این رابطه دیدی سنتی دارند. شاید لزبین‌های ایرانی وحشت دارند ایزوله شوند. مورد قضاوت قرار گیرند. ما ایرانیها از اینکه انگشت نما بشویم، بی اعتبار بشویم خوشمان نمی‌آید. شاید به این دلیل آنها نمی‌خواهند که زندگیشان را در مجامع ایرانی آزاد علنی کنند."

در میان مصاحبه شونده‌گان، دوستان از تجاربی گزارش می‌دهند که برخی از فعالین جنبش زنان در تبعید سعی می‌کنند، حتا زنانی را که برای روشن‌گری روابط همجنس‌گرایی فعالیت‌هایی انجام می‌دهند به سکوت وادارند. و یا کاری می‌کنند که بعضی افراد از ترس طرد شدن، یا متهم شدن به همجنس‌گرا بودن سکوت اختیار کنند و عملاً منفعل شوند.:

مه‌ارا، برلین "چند سال پیش بعد از مصاحبه‌ای که با یکی از مجلات شناخته شده در خارج از کشور داشتم، یکی از دوستانم، که خود یکی از کسانیکست که نرم‌های مرسوم جنسیتی را رادیکال به نقد می‌کشد، از من پرسید که چرا چنین مصاحبه‌ای را کرده‌ام. او به من انتقاد کرد که چنین بحث‌هایی می‌توانند به ارزش سیاسی من در بیرون لطمه بزنند و به من پیشنهاد کرد که از اینگونه بحث‌ها فاصله بگیرم."

این سیاست‌ها اگر چه به دلیل فعالیت خستگی ناپذیر دوستانی که در تئوری و در عمل علیه همجنس‌گراستیزی جامعه ایرانی به پا خاسته‌اند و حد اقل در کشور آلمان و در سمینارهای بنیاد پژوهش‌ها با مقاومت‌های بسیاری مواجه شده‌اند. اما در مجموع و بر اساس تجربه‌ی مصاحبه شونده‌گان، باعث حفظ و پایداری



فضای سکوت و موجب بی تفاوتی در برابر تبعیض، تعصب و فشار بر روابط احساسی، عشقی و جنسی خارج از روابط دگر جنس‌گرائی شده است.

### همجنس‌گراستیزی غیرمستقیم

سکوت حاکم بر فعالین جنبش زنان ایرانی در سوئد و فرانسه و بخش بزرگی از زنان فعال در آلمان به معنای بی نظری یا خوش نظری آنها در مورد همجنس‌گرائی نیست. بر اساس تجربیات مصاحبه شونده‌گان، نگرش بخش وسیعی از زنان فعال در این سه کشور به این رابطه، نگرشی تبعیض‌گرایانه و منفی است.

بسیاری از این زنان، همچنان دگر جنس‌گرائی را به عنوان طبیعی‌ترین و سالم‌ترین رابطه‌ی عشقی و جنسی میان مردان و زنان بدیهی جلوه می‌دهند و آن را به زیر سوال نمی‌برند و در پی توضیح دلایل همجنس‌گرائی هستند. و پیشاپیش خودشان، خواسته یا ناخواسته، با تکیه بر پیش داوری‌های سنتی، مذهبی و مردسالار وجود همجنس‌گرائی را به دلایل کمبودها و تجربیات منفی همجنس‌گرایان، از جمله "محدود بودن روابط میان مردان و زنان در ایران و جامعه ایرانیان"، "مشکلات روحی، جسمی و یا مشکلات دوران کودکی آنان"، "مد روز بودن همجنس‌گرائی"، "تجربیات منفی زنان همجنس‌گرا با مردان" و غیره ارزیابی می‌کنند. با این تحلیل‌ها، در اکثر موارد فرد همجنس‌گرا نزد آنان گرفتار بیماری فردی و یا اجتماعی است که یا باید معالجه شود و یا باید آن را پذیرفت و با آن مدارا کرد.

بسیاری از فعالین جنبش زنان ایرانی در تبعید اما، در بحث‌های جمعی و در نوشته‌هایشان این گونه نظرات تبعیض‌گرایانه و مردسالارانه‌ی خودشان را به شکل آشکار و جدی به بحث نمی‌گذارند، بلکه آنرا بخصوص در جمع‌های بزرگتر، با تکیه بر تحلیل‌هایی به ظاهر علمی و یا "انسان‌دوستانه" و به نوعی پوشیده (با "اما" و "اگر"ها) به پیش می‌برند. : "ما که مخالف همجنس‌گرایان نیستیم. "اما" ما فعلاً لازم نمی‌دانیم راجع به همجنس‌گرائی صحبت کنیم، چرا که زنان ایرانی مشکلات مهمتری دارند."، "ما که مخالف همجنس‌گرایان نیستیم. "اما" نباید با تند روی در طرح مسئله همجنس‌گرائی موجب همجنس‌گرا خواندن (بدنامی) گروه‌های زنان شده و در نتیجه راه را برای شرکت زنان معمولی و یا زنان سنتی در جلسات مان سخت و دشوار کنیم." و یا "من مخالف همجنس‌گرایان نیستم. اما نمی‌توانم قبول کنم که فرزند خودم همجنس‌گرا شود، چونکه.. " و غیره.

سیماء، هانوفر " در یکی از صحبت‌هایی که با چند تن از زنان هانوفر داشتیم، از طرف دو سه نفرشان مطرح شد که آنها هیچ وقت، یعنی در هیچ جلسه‌ی عمومی و یا خصوصیشان حرفی علیه همجنس‌گراها نزده‌اند و اینکه آنها اصلاً نظری منفی نسبت به همجنس‌گراها ندارند. اما بلافاصله یکی از آنها اضافه کرد که، "اما این همجنس‌گراهای ایرانی هستند که علیه دگرجنس‌گراها هستند. آنها هستند که ما را آدمهای عقب افتاده و غیر فمینیسم می‌دانند." این صحبت از طرف چند نفر دیگرشان نیز تأیید شد. من از این حرف خیلی تعجب کردم. چون من خیلی از همجنس‌گراهای ایرانی را می‌شناسم و تا حالا چنین رفتاری را در هیچ‌کدامشان ندیده‌ام. تنها گاهی اوقات، زمانی که آنها بحث "دگرجنس‌گرایی اجباری" را به عنوان یک سیستم و یا یک اینولوژی اجباری مطرح می‌کنند، از طرف بعضی‌ها که این بحث را نه بحثی پایه‌ای بلکه بحثی شخصی علیه خودشان می‌بینند، چنین تعبیر می‌شود که همجنس‌گراها با دگرجنس‌گرایی مخالفند. به هر صورت من به آنها گفتم که از صحبت آنها متعجبم چرا که تا حالا از طرف همجنس‌گرایان ایرانی چنین صحبتی را، مبنی بر اینکه آنها ماها را آدمهای عقب افتاده می‌دانند، نشنیده‌ام. و اینکه این بحث متعلق به زنان فمینیست سالهای هشتاد آلمان بوده و نه زنان همجنس‌گرای ایرانی. در جواب به این صحبت من آنها سکوت کردند. می‌دانی حتی در آنجایی که می‌گویند ما اصلاً علیه همجنس‌گراها نیستیم بلافاصله چیزی راجع به آنها تعریف می‌کنند که تصویری منفی از همجنس‌گراها ارائه بدهد. و این عمل در اکثر موارد چنان هوشمندانه صورت می‌گیرد که تو نمی‌توانی رک و راست بهشون بگی خانم عزیز تصویری که شما از همجنس‌گراها دارید تصویری منفی است، روی خودت کار کن."

یکی از راههای رایج دیگر بیان پوشیده‌ی نظرات تبعیض آمیز همجنس‌گراستیز، بخصوص در جمع‌های نیمه رسمی، طرح شوخیها، اشارات و جوکهای سکسیست معمول در مورد همجنس‌گرایان است.:

سهیلا، هانوفر " خیلی‌ها مخالفتشان را از طریق طنزهایی که به کار می‌برند، نشان می‌دهند. برای مثال ما در نشریه‌ی خودمان از زنان لرب آلمانی آگهی چاپ می‌کنیم و یا با آنها مصاحبه داریم. به این مسئله بارها با طنز برخورد شده است. شکل طنزشان هم مسخره کردن است. مثلاً با گوشه و کنایه می‌گویند که: "حالا مجله‌ی شما هم مجله‌ی لربینها شده" و غیره. و یا اینکه با حالت مسخره در مورد لباس پوشیدن، راه رفتن و یا مدل موهای زنان همجنس‌گرا به عنوان راه رفتن، مدل لباس پوشیدن و یا مدل موی مردانه، صحبت می‌کنند. این برخورد مسخره کردن را از سالها قبل می‌شناسم. از همان زمانی که به آلمان آمدم."

شکیلا، استکهم " من در سالهای اخیر با این مسئله برخورد نکرده‌ام که در جمع‌های رسمی برخورد منفی به هم جنس‌گرایان بشود. همه سعی می‌کنند طوری مؤدبانه با این مسئله برخورد کنند. اما در روابط خصوصی‌تر، شوخی‌ها شروع می‌شوند. همان زنها شروع می‌کنند به متلک گفتن و یا کنجکاو‌هایی می‌کنند، که نشان می‌دهد تابو هنوز از بین نرفته است."

بر اساس تجربیات دوستان مصاحبه شده، نظرات آشکار تبعیض آمیز در مخالفت با همجنس‌گرایی در میان بخش قابل توجهی از زنان فعال سه کشور مصاحبه شده به طور معمول در چهارچوب صحبت‌های خصوصی و در روابط خودی مطرح می‌گردند.

این روش غیر مستقیم، پوشیده و طنزآمیز ستیز با همجنس‌گرایی، درگیری و مقابله با تفکرات عقب افتاده و تبعیض گرایانه‌ی نهفته در آنرا بسیار دشوار کرده است.:

سهیلا، هانوفر " خیلی از زنان فعال ایرانی پوشیده عمل می‌کنند. من تا حالا ندیده‌ام که آنها مستقیم و باز راجع به مخالفتشان با همجنس‌گرایی صحبت بکنند. توی سمینارها کمتر کسی می‌گوید که: من مخالف همجنس‌گرایی هستم. عده زیادی می‌گویند: "هر چه که تو راجع به حقوق زنان لژیون می‌گویی درست، حق با توست." بعد یک "اما" می‌آورند. مثلاً "اما برای ما موضوعات مهم‌تری از تبعیض همجنس‌گرایان برای بحث و درگیری وجود دارد." و یا می‌گویند: "ما یک سازمان سیاسی هستیم، ما موضوعات مهم‌تری برای بحث داریم از این مسئله."

سیما، هانوفر "ولی من در این مدت چنین تجربه‌ای نداشتم که کسی به طور مستقیم این دعوا و ستیزش را عربان بیان کند. حتی در جایی که این ستیز آشکارا به خصومت تبدیل می‌شود، می‌گویند که من با آنها مسئله ندارم، من که دشمن همو سکس‌وئل‌ها نیستم، اما، باید دید که چرا این زنها یا مردها هموسکس‌وئل می‌شوند."

### تحولات برخورد جنبش زنان ایرانی در تبعید به مسئله همجنس‌گرایی

تقریباً همه‌ی مصاحبه شونده‌گان گزارش می‌دهند که آنان خود در سال‌های اولیه اقامتشان در اروپا نگرشی همجنس‌گراستیز داشته‌اند. این نگرش اما به تدریج تغییر کرده است. همچنین بر اساس تجربه مصاحبه شونده‌گان کل جنبش زنان ایرانی در تبعید تحول مشابهی را پشت سر نهاده است. برخورد این جنبش در ابتدا نه تنها به همجنس‌گرایی زنان بلکه در کل به بسیاری از مسائل جنسیتی

زنان از جمله مسئله طلاق، رابطه عشقی و جنسی آزاد، به دنیا آوردن کودکان خارج از خانواده رسمی و غیره بسیار متعصبانه و منفی بوده است. اما این برخورد در سال‌های گذشته در مجموع در جهت به رسمیت شناختن و احترام به حق آزادی انتخاب بیشتر زنان بر پیکر و زندگی خودشان تحول قابل توجهی یافته است.

در سال‌های اخیر، گروهی از زنان با پشتکاری قابل تحسین، علیه کج اندیشی و پیشداوری در مورد همجنس‌گرایان و در کل برای روشنگری به مسائل جنسی و جنسیتی زنان قدم‌های مهمی برداشته و برمی دارند. در این میان بخصوص در پنج سال گذشته در آلمان فعالیت زنان لذب ایرانی و دوستان و همزمانشان در میان فعالین جنبش زنان ایرانی و در کل جامعه (روشنفکر) ایرانی در تبعید وسعت جدیدی یافته است.

بیشتر این فعالیت‌ها در شهرهای برلن، هانوفر، کلن و فرانکفورت متمرکز بوده است که در این میان، بحث‌های زنده زنان شهرهای برلن و هانوفر از اهمیت خاصی برخوردار است.:

شهین، پاریس " چیزی که به نظرم می‌آید تجربه‌ام در برلن است... ولی در آلمان به خصوص در برلن احساس می‌کنم که یک جو بازتر و روشن‌تری نسبت به این موضوع هست. مشابه آن را در جای دیگری ندیدم. حتی در آمریکا حتی در برکلی. حالا نمی‌دانم این ویژگی از کجا می‌آید؟

به هر صورت در مورد اروپا می‌توانم بگویم که برلن یک مورد منحصر به فرد است. من هیچ‌کجای دیگر جو مشابهی ندیدم. نه در انگلیس، نه در فرانسه، نه در بلژیک و جاهای مختلفی که رفته‌ام چنین وضعی را ندیدم. البته در آلمان هم شاید فقط در برلن. در فرانکفورت هم بود، ولی من فضای آنجا را هم مثل برلن ندیدم."

#### عوامل مؤثر در تغییر برخورد زنان ایرانی در تبعید به مسئله همجنس‌گرانی

دوستان مصاحبه شده مقیم فرانسه، سوئد و آلمان تحلیل تقریباً مشابهی در باره دلایل برخورد مجموعاً بازتر سال‌های اخیر زنان ایرانی (از جمله خودشان) ارائه داده‌اند. این دوستان یکی از دلایل مهم این تغییرات را آشنائی بیشتر زنان ایرانی با زنان همجنس‌گرا و بحث‌های جنسیتی و روابط همجنس‌گرایانه ارزیابی می‌کنند. یکی از عمده‌ترین دلایل فراهم شدن این آشنائی، همکاری در چهارچوب فعالیت‌های سیاسی ضد جنگ و ضد تبعیضات نژادی و جنسی و یا

رابطه کاری با زنان کشور "میزبان" و ملیت‌های دیگر مقیم و زنان همجنس‌گرای آنان است.

به گفته تک تک مصاحبه شوندگان، حضور علنی و فعال همجنس‌گرایان زن ایرانی در جنبش زنان ایران و دامن زدن پیاپی بخشی از روشن‌ترین زنان جنبش به بحث‌های منتقدانه، روشن‌گرایانه و مساوات‌طلبانه‌ی روابط جنسی، سهم زیادی در به وجود آمدن این آشنائی داشته اند.:

سودابه، کلن " بحث‌هایی که ما در سه چهار سال گذشته در سمینارهایمان در آلمان داشته ایم، آدم‌ها را وادار کرده که شروع کنند در مورد این رابطه فکر کنند. باعث شده که ما شروع کنیم راجع به آن حرف بزنیم. بتوانیم حرف همدیگر را بشنویم و خودمان را بازگو کنیم. این‌گونه سمینارها می‌توانند مسئله را باز کنند، می‌توانند سوالها را جواب بدهند، می‌توانند سوال‌های تازه به وجود بیاورند، و آدم‌ها را درگیر این مسئله کنند. این جلسه‌ها، سخنرانی‌ها و کارگاه‌های کاری، زنان را درگیر این رابطه کرده اند. باعث شده‌اند که زن‌ها بتوانند با هم زبان مشترک پیدا کنند. من امسال دیدم همان زن‌هایی که دو سال پیش سالن را به خاطر طرح این بحث ترک می‌کردند، حالا می‌توانند راجع به آن حرف بزنند."

این تجربیات نشان می‌دهند که در جاهائی که این بحث‌ها صورت گرفته‌اند و زنان همجنس‌گرای ایرانی حضوری علنی داشته‌اند و همچنین در جاهائی که مبارزات ضد تبعیض گرائی زنان و همجنس‌گرایان به هم پیوند خورده اند، نه تنها جدائی میان گروه‌های مختلف زنان - آنچنان که دوستان مخالف پیشبرد این بحث‌ها ادعا می‌کنند - به وجود نیامده، بلکه این بحث‌ها و حضورها، زنان و مبارزاتشان را، همان‌گونه که شهین در مصاحبه‌اش تأکید می‌کند، می‌تواند در عمل "از مراحل بگذراند" که حتی برای "یک روشنفکر" غیر قابل هضم و تصور باشد.

شکستن سکوت حاکم بر تابوهای جنسی جامعه‌ی (زنان) ایرانی، زیر علامت سؤال بردن و خدشه دار کردن تصاویر منفی و سکسیستی موجود در اذهان (زنان) ایرانی نسبت به همجنس‌گرایان، حمایت از زنان در مقابل مبارزه‌ی شان برای آزادی انتخاب جنس و جنسیت و روابط عاطفی و جنسی بخش مهمی از این دستاوردها هستند.

مصاحبه شوندگان هر سه کشور، با تأکید بر تمامی دستاوردها ی نام برده شده، این تغییرات را، جز در مواردی محدود، هنوز تغییراتی سطحی ارزیابی می‌کنند، که در بهترین حالتش در پی بهبود شرایط حقوقی زنان و همجنس‌گرایان است.

سودابه، کلن "چرا. تفاوت‌هایی پیدا شده. تغییراتی کرده، ولی نه آنطور که بگویم بسیار جلو رفته ایم. حالا دیگه نمی‌گویند که همجنس‌گراها مریض هستند. به جای آن می‌گویند که این رابطه مسئله خصوصی آنهاست. و وقتی وارد این بحث می‌شویم که این مسئله خصوصی نیست، برای اینکه در این مناسبات اجتماعی زندگی می‌کنیم و درگیر آن هستیم. بعد بیان می‌کنند که حالا چرا ما باید روی آن کار کنیم، یا حرف بزنیم، ما که هم جنس‌گرا نیستیم. خیلی‌ها سعی می‌کنند که با لزبها خیلی قاطی نشوند، به آنها خیلی نزدیک نشوند. سعی می‌کنند چشم‌پوشی‌شان را روی برخورد اجتماع به لزبها ببندند."

سیماء، هانوفر "خیلی‌ها همجنس‌گرا ستیزی را به عنوان یک درد اجتماعی نمی‌بینند. به همین دلیل هم قادر نیستند که وجود سیستم همجنس‌گراستیز را به عنوان یکی از مشکلات خودشان ارزیابی کنند. آنها می‌گویند: "چرا من باید خودم را درگیر این مسئله بکنم. چرا زنان لزبین خودشان خودشان را سازمان نمی‌دهند؟ چرا آنها خودشان ساکت اند؟ آنها نمی‌توانند بفهمند که از طرفی هم آنها خودشان و هم جامعه به زنان و مردان همجنس‌گرا تبعیض آمیز و منفی برخورد می‌کند، و از طرف دیگر از آنها می‌خواهد که فعال شوند و علیه این تبعیض بجنگند."

در نتیجه

جنبش زنان ایرانی در تبعید، همچنان راهی طولانی در پیش دارد تا نگرشی را در خود نهادینه کند که در آن گوناگونگی انسان‌ها و شیوه‌های مختلف زندگی‌شان به رسمیت شناخته شده و برابر ارزیابی شود. نگرش و عملی را در خود نهادینه کند، تا ما زنان لزب (و ترانس) بتوانیم خودمان را در ارتباط با زنان و سازمان‌های زنان این جنبش راحت احساس کنیم، با تبعیض و نابرابری روزانه روبه‌رو نشویم و بدین طریق رابطه مان را با جنبش گسترش دهیم. با این حال فعالیت‌های مختلف زنان همجنس‌گرای ایرانی و بخشی از فعالین جنبش زنان ایرانی در تبعید - بخصوص در آلمان - در سال‌های اخیر، در مقابل ما راه‌هایی را به سمت جامعه‌ای آزادتر گشوده است. این فعالیت‌ها یکی از مهم‌ترین و بزرگترین پشتیبانان ما بوده است، تا بتوانیم خودمان را بر طبق اعتقاداتمان، علیه همجنس‌گرا ستیزی و تبعیض و برای دموکراسی و جامعه‌ای آزاد سازمان دهیم.

با هدف جمع آوری اطلاعات در باره‌ی وضعیت زنان هم‌جنس‌گرای افغانی با چند تن از زنان این کشور که در سازمانهای زنان در آلمان فعالیت دارند، تماس گرفته و چند سؤال کتبی در اختیارشان قرار دادیم. و یا به آنها پیشنهاد مصاحبه تلفنی کردیم. متأسفانه حاصل این تلاش ناچیز بود. ما در اینجا دو جواب کتبی داده شده (مصاحبه کتبی با: آ. و مصاحبه کتبی با: ن.) و یک مصاحبه تلفنی انجام شده (مصاحبه با ف) را به چاپ رسانده ایم. این قسمت از کتاب همچنین دو مطلب، که در سال ۲۰۰۲ در مجله‌ی زنان "لزپرس" در آلمان در مورد زنان لزب افغان به چاپ رسیده‌اند را در بر خواهد داشت. چرا که جوابهای کتبی داده شده بر سئوالات ما گواه بر آنند که شرایط زنان لزبین و برخوردار جامعه افغانی به آنان و به رابطه همجنس‌گرایانه از آن زمان تا کنون تفاوتی نکرده است.

مصاحبه با شهلا از سازمان راوا در سال ۲۰۰۱ صورت گرفته است. مقاله‌ی "زنان هم‌جنس‌گرا در افغانستان چگونه زندگی می‌کنند"، خلاصه‌ای از مقاله‌ای می‌باشد، که به همین نام در سال ۲۰۰۲ در روزنامه لزپرس به چاپ رسیده است.

امید ما اینست، که از طریق چاپ این مطالب در کتاب حاضر، موفق شویم به بحث در مورد موقعیت زندگی زنان هم‌جنس‌گرا در افغانستان دامن بزنیم.

## زنان هم‌جنس‌گرا در افغانستان چگونه زندگی می‌کنند؟

خلاصه‌ای از مقاله گودروم فیشر برای روزنامه Lespress

این مطلب پاسخ شهلا آزاد، عضو سازمان زنان "راوا" (جمعیت انقلابی زنان افغانستان) به سوال "وضعیت زنان و مردان هم‌جنس‌گرا در افغانستان چگونه است؟" می‌باشد، که به اختصار بیان شده است.

این مصاحبه در دسامبر سال دوهزارویک صورت گرفته است.

شهلا آزاد در جواب به سؤال فوق می‌گوید: "زنان و مردان هم جنس‌گرا از هیچ حقی برخوردار نیستند و به آنها به عنوان "فاحشه" برخورد می‌شود. هم جنس‌گرایان در افغانستان مورد تنفر قرار گرفته و اساساً هیچ حقی ندارند. در صورت شناسایی تحت حاکمیت "طالبان" مجازات مرگ در انتظار آنها بود؛ مجازاتی که در بسیاری از کشورهای اسلامی رایج است. در کشوری که زنان نمی‌توانند حقوق خود را بیان و مطالبه کنند، چگونه می‌توان انتظار داشت که گرایش جنسی خود را آشکار کنند؟"

شهلا در خاتمه می‌گوید: "هم جنس‌گرایی تابو است. "راوا" معتقد است که پذیرش این موضوع از سوی مردم نیاز به زمان دارد. ما به آنها به چشم "فاحشه" نگاه نکرده و حقوق پایه‌ای انسانی را برای آنها نیز خواستاریم."

به دست آوردن اطلاعات در مورد هم جنس‌گرایان مرد در افغانستان به مراتب ساده‌تر از دسترسی به اطلاعات در مورد زنان هم جنس‌گراست. با اینحال به نظر می‌رسد که مردان مسلمان محافظه‌کار "پشتو" غالباً گرایش به هم جنس خود دارند. حتی روسای قوم بر سر معشوقان مرد خود به جنگ می‌پرداخته‌اند. این معشوقان جوان "اشنا" نامیده می‌شوند و از عاشقان خود (روسای قوم) هدیه دریافت می‌کنند. آنها غالباً صاحب همسر و فرزند هستند. در خیابانهای قندهار تا سال ۱۹۹۴ جفتهای مردانه دست در دست یکدیگر راه می‌رفتند. ملا عمر بعد از به قدرت رسیدن طالبان به این شرایط پایان داد. او چندین مرد همجنس‌گرا را اعدام کرد.

در دسامبر دوهزارویک پس از قدرت‌گیری دولت انتقالی در افغانستان مجازات اعدام هم جنس‌گرایان لغو شد. این اعدام‌ها از طریق خراب کردن دیواری بر سر فرد هم جنس‌گرا عملی می‌شد. اکثر محکومان از این مجازات جان سالم به در نمی‌بردند. در افغانستان هنوز هیچ گروه و تشکیلات هم جنس‌گرایانه وجود ندارد.

آیا هیچ زن هم جنس‌گرا (لزبین) در افغانستان نیست؟ چرا اطلاع یافتن از وضعیت آنها این چنین دشوار است؟ آیا در بین افغانیان تبعیدی مقیم آلمان نیز این مبحث ناشناخته است؟ آیا سوال و پرس و جو در مورد زنان هم جنس‌گرا در افغانستان سوال بی‌جایی است؟ یا زمان طرح این سوال نامناسب است؟

شاید جستجوی بی‌سرانجام ما در پی یافتن زنان هم جنس‌گرا در افغانستان بیانگر "پنهان بودن" و "نادیده‌انگاشته شدن" زنان لزبین است، که این موضوع برای آنها در جوامع غربی نیز زجرآور است و البته در افغانستان ترس از مرگ نیز



به آن اضافه می‌شود چنان که حتی در چند ماه اخیر نیز زنان به بهانه تخلفات کوچک از ضوابط موجود و مردان هم جنس‌گرا به خاطر گرایش جنسی شان به دست دولت موقت کنونی اعدام شده اند.

این یکی از دلایل فعالیت مخفی "راوا" به عنوان سازمان زنان است. "راوا" این روش فعالیت سیاسی را هم چنان حفظ کرده است. هر چند که زنان پس از سقوط طالبان دیگر اعدام نمی‌شوند، اما وضعیت آنها هنوز خطرناک است. "اتحاد شمال" که اکنون در قدرت سهیم است، قبل از قدرت گیری طالبان در بین سالهای ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ حکومت وحشت را در افغانستان بر پا کرده بود. قتل، تجاوز، خشونت جسمی، تحقیر، غارت اموال و غیره امری عادی و روزمره بود. اینان بودند که در سال ۱۹۹۲ حجاب (چادر) را رسمی و اجباری کردند و در پی آن طالبان چادر را به "برقع" (پوششی که زنان افغان با رو بند استفاده می‌کنند- مترجم) تبدیل کرد. هنوز زنان بسیاری در افغانستان از وحشت نیروهای "اتحاد شمال" برقع به سر می‌کنند. زنان "راوا" تلاش دارند، افکار عمومی را در افغانستان در این مورد روشن کرده و این سیاست را افشاء نمایند.

تعدادی از زنان افغانی بدون "برقع" و با پوششی دیگر به کشورهای غربی سفر می‌کنند. اینان سخنگویان "راوا" هستند که با استفاده از نام مستعار به ایراد سخنرانی می‌پردازند. آنها به کسی اجازه عکس گرفتن و فیلمبرداری از خود را نمی‌دهند. مسیر سفر و برنامه‌هایشان که فی الفور تدارک دیده شده در اینترنت اعلام نمی‌شود. این سفرها برای ارائه گزارش از اوضاع افغانستان و وضعیت زنان در آنجا است. بکارگیری اسم مستعار جهت حفظ امنیت اعضا و دفع خطر است چرا که تا کنون چند تن از دوهزار عضو "راوا" به قتل رسیده اند. "مینا" از بنیانگزاران سازمان "راوا" در پاکستان به قتل رسید که مشروح آن در تارنمای "راوا" قابل رویت است. [www.rawa.org](http://www.rawa.org)

شهبلا آزاد نیز یکی از همین مسافران و سخنگویان "راوا" است. (نام او نیز مستعار می‌باشد.)

او بیست و هفت ساله با جثه‌ای کوچک و لاغر است. لباس سیاهی برتن دارد. روشن و صریح، با صدایی که طنین آهنین دارد، او از فعالیتهای "راوا" در افغانستان و پاکستان گزارش می‌دهد. در پناه گاههای مرزی در پاکستان نزدیک به سه میلیون آواره و پناهجوی افغانی اسکان دارند.

شهبلا يك فرزند دارد و هنگامی که از ماموریت‌های سفری "راوا" معاف است، به دختران و پسران پناهجو در پناهگاه‌ها درس می‌دهد.

سازمان مستقل زنان "راوا" در سال ۱۹۷۷ تاسیس گشت. اساس تفکر این سازمان بر این پایه است که زنان به مراحل مختلف آموزش و تحصیل دسترسی داشته باشند. به تمام امکانات کار و پست‌های دولتی دسترسی داشته باشند. برای زنان "راوا" که از اقوام مختلف افغانستان هستند، بسیار ضروری و مهم است که همزیستی دموکراتیک با هم را تجربه و اعمال کنند.

شهلا آزاد می‌گوید: "فمینیسم معانی متفاوتی دارد. فمینیسم اسلامی هم هست. "راوا" چنین فمینیسمی را رد می‌کند چرا که ما برای جامعه‌ای سکولار مبارزه می‌کنیم. با این وجود "راوا" جریانی فمینیستی است."

شهلا می‌گوید: "ما فعالیت سیاسی مان را جدا از مردان انجام می‌دهیم چرا که نمی‌خواهیم سازمان ما استقلال خود را از دست بدهد و باز تحت فرمان مردان حرکت کنیم. ما برای جامعه‌ای بهتر تلاش می‌کنیم. ما می‌خواهیم زنان را با حقوق شان آشنا کنیم. بسیاری از آنها از این حقوق بی اطلاع اند. پسران هم بایستی یاد بگیرند که دختران با آنها برابرنند. نسل جوان افغانستان چنین آموزشی ندیده است."

در افغانستان بیست و سه سال است که جنگ داخلی و جنگ با نیروهای خارجی در جریان است. جنگ امریکا علیه افغانستان هر چند به حکومت بنیادگرای طالبان پایان داد اما مردان دولت جدید هم چنان که گفتیم از نیروهای "اتحاد شمال" و دیگر جریانات بنیادگرا و یا لردهای جنگی و روسای قوم هستند. در حکومت "کرزایی" اینان دست بالا را دارند و اکثریت دولت او را تشکیل می‌دهند. آنها در نشست "لویی جرگه" تعیین کننده ترین نیرو هستند؛ نشستی که بایستی پس از بیست و سه سال برای اولین بار حکومتی دموکراتیک را تعیین کنند.

ملاحظات: اطلاعات مطبوعاتی تماما از سازمان عفو بین الملل عنوان شده است.

## مصاحبه با شهلا از طریق پست الکترونیکی

در تلاش برای به دست آوردن اطلاعات بیشتر، گودرون فیشر ای- میلی به شهلا آزاد فرستاده و سوالاتی را طرح کرده که همراه پاسخ شان ملاحظه می‌کنید.

آیا هم جنسگرایی در افغانستان ممنوع است؟ اگر آری، چه قانونی این ممنوعیت را اعلام می‌کند، و آیا می‌توانید این ماده قانونی را برایم بفرستید؟

هم جنس‌گرایی شدیداً ممنوع است و امری غیر شرعی و غیر "اخلاقی" است. قانون رژیم بنیادگرای کنونی (حکومت موقت) هنوز انتشار علنی پیدا نکرده است.

آیا بین زن و مرد هم جنسگرا از سوی مردم و دولت تفاوتی گذاشته می‌شود؟ اگر آری، چگونه؟

این تفاوت بستگی به قانون دارد و ما در آینده خواهیم دید که آیا قانون میان زنان و مردان هم جنسگرا تفاوتی قائل خواهد بود یا نه. اما در شرایط حاضر مردم به گونه‌ای رفتار می‌کنند که گویا هیچ زن لژی وجود ندارد. درسالهای نود و دو تا نود و شش در دوران حکومت طالبان ما (سازمان راوا) از هیچ زنی خبردار نشدیم که به خاطر گرایش جنسی‌اش محکوم شده باشد. شاید به این دلیل که وجود این پدیده را منکر شوند و بگویند در افغانستان زن هم جنسگرا نداریم همانگونه که در مورد "ایدز" ادعا می‌کنند. در صورتی که زنان لژیبن وجود دارند و موارد بسیاری از بیماران مبتلا به "ایدز".

وقتی يك زن متوجه گرایش جنسی به هم جنسش می‌شود، آیا می‌تواند آنرا تجربه کند؟ می‌تواند در این مورد با خانواده‌اش حرف بزند؟ آیا می‌تواند دوست دختری پیدا کند؟ آیا کلوپ یا پاتوقی برای آنها وجود دارد؟

درست مثل يك مرد، زنی هم که به این گرایش جنسی پی ببرد، خود را در شرایط سخت و دردناکی خواهد یافت. در شرایط سخت به لحاظ اجتماعی، اخلاقی و دینی. شاید هیچگاه جرأت نکند با خانواده‌اش در این مورد صحبت کند. شاید هیچگاه با هیچکس در این مورد حرفی نزند. بدیهی است هیچ هم جنسگرایی نخواهد بدون همراه زندگیش زندگی کند، ولی این به آن سادگی که در غرب است، نیست. در افغانستان هرگز گروه یا کلویی برای هم جنسگرایان وجود نداشته است.

اگر در " راوا" زنان لذب باشند، می‌توانند علنی شوند؟ آیا زنانی هستند که در افغانستان به عنوان هم جنسگرا علنی زندگی کنند؟ آیا " راوا" سیاستی برای زنان هم جنسگرا دارد؟ موضع " راوا" در مورد هم جنسگرایی چیست؟

هر چند که " راوا" به خود اجازه سرکشی به اطاق خواب اعضایش را نمی‌دهد، اما هیچ زن هم جنسگرایی علنا با " راوا" نیست. حداقل من چنین موردی نمی‌شناسم. اما زمان حکومت ظاهر شاه (که تا سال هزار و نهصد و هفتاد و سه حکومت کرد)، وزیر زنی بود که معروف بود لزبین است.

آیا در گذشته افراد هم جنسگرای شناخته شده (یا زنانی که با زنان زندگی کنند) یا مردان هم جنسگرا وجود داشته‌اند؟

من زن لزبین معروفی را نمی‌شناسم، ولی ما در گذشته مردان هنرمند و سیاستمدار هم جنسگرا داشته‌ایم.

آیا انتشاراتی و یا ادبیات مربوط به زنان و مردان هم جنسگرا در افغانستان وجود دارد که شما خواندن آنرا به من توصیه کنید؟

من تا کنون چنین منابع و آثاری ندیده‌ام.

اوضاع در پاکستان چگونه است؟

هر چند که هم جنسگرایی در پاکستان نیز ممنوع است، اما به نظر می‌آید که در آنجا همجنسگرایان در مجموع وضعیت بهتری دارند تا افغانستان. گاهی در مطبوعات پاکستان به این پدیده اشاراتی می‌شود. شاید هم آنها گروه یا کلوپ خود را دارند، آنچه که من اما از آن زیاد مطلع نیستم.

پس گفتار: متأسفانه شهلا آزاد به ای-میلی که در آخر فرستاده بودم پاسخ نداد. در آنجا از او خواسته بودم که آدرسی برای تماس با وزیر زنی که گویا هم جنسگرا بوده در اختیارم بگذارد. شاید این سوال، سوال خطرناکی بوده است.

مترجم: شادی امین

## مصاحبه کتبی و تلفنی با زنان افغانی در آلمان

سعیده سعادت

مصاحبه کتبی با ن.

آیا بعد از به قدرت رسیدن دولت جدید در افغانستان تغییری در قوانین این کشور در زمینه حقوق همجنس‌گرایان رخ داده است؟ آیا موقعیت همجنس‌گرایان تغییری کرده است؟

در افغانستان و افزون بر آن در جامعه افغانی اصلاً قانونی در این ارتباط وجود نداشته و تا حال نیز ندارد.

آیا از برخوردهای گروه‌های زنان در افغانستان به پدیده‌ی همجنس‌گرایی و به خصوص زنان همجنس‌گرا خبر دارید؟ اگر اطلاعاتی در این مورد دارید، لطف کنید و برای ما بنویسید.

نه در این مورد اطلاعاتی ندارم. در افغانستان این پدیده برای زنان تابو شناخته می‌شود. فقط این را می‌دانم که آنانی که همچو احساسی در وجودشان نهفته است، ناشناخته باقی مانده و اگر امکاناتی یافتند، به صورت پنهانی از آن بدرقه کرده اند. برملا ساختن همچو احساسی از چهار چوب درونی به موقعیت خانوادگی و اجتماعی آنان لطمه وارد نموده و آنان را موجود هرزه و غیر قابل احترام و کثیفی در اجتماع جلوه می‌دهد و حتی می‌تواند به قیمت جان‌شان تمام شود.

آیا شما شخصاً با زنان همجنس‌گرای افغانی تماس دارید؟

نه، زیرا زنان هم جنس‌گرای افغان هنوز در موقعیتی نیستند که بتوانند هویت خود را در اجتماع آشکار نمایند. تا جایی که اطلاع دارید جامعه‌ای سنتی در افغانستان هنوز مجال این را به زنان نداده که از حق و حقوق ابتدائی خود بهره مند شوند، چه جایکه آنان به مسائل که هنوز در جامعه اروپائی تابو شمرده می‌شود، بچسبند.

من خود در جامعه آلمان همچون حالاتی را که بتواند یک زن افغان احساسات خود را که حق مسلمش می‌باشد، بیان نماید شاهد نبودم.

برخوردهای جامعه‌ی مهاجران افغانی به پدیده‌ی همجنس‌گرایی چه گونه است؟  
تا هنوز در این مورد پرسشی صورت نگرفته و پاسخی ارائه نشده. به نظر من می‌تواند این امر در جامعه مهاجرانی افغان تابو شمرده شود.

برخورد گروه‌های سیاسی مهاجر افغانی در آلمان به همجنس‌گرایان چه گونه است؟

آنان تا اندازه‌ای به چشم یک پدیده‌ای غیر طبیعی و غیر قابل فهم می‌نگرند.

برخورد گروه‌های زنان مهاجر افغانی در آلمان به همجنس‌گرایان چه گونه است؟

این پدیده می‌تواند در میان بعضی از افغان‌های مهاجر بدون مشکل روبرو شود. البته برای اقلیتی محدود، اما برای دیگران اصلاً قابل درک نیست.

## مصاحبه کتبی با آ

آیا بعد از به قدرت رسیدن دولت جدید در افغانستان تغییری در قوانین این کشور در زمینه حقوق همجنس‌گرایان رخ داده است؟ آیا موقعیت همجنس‌گرایان تغییری کرده است؟

آیا از برخوردهای گروه‌های زنان در افغانستان به پدیده‌ی همجنس‌گرایی و به خصوص زنان همجنس‌گرا خبر دارید؟ اگر اطلاعاتی در این مورد دارید، لطف کنید و برای ما بنویسید.

آیا شما شخصاً با زنان همجنس‌گرای افغانی تماس دارید؟

برخوردهای جامعه‌ی مهاجران افغانی به پدیده‌ی همجنس‌گرایی چه گونه است؟

برخورد گروه‌های سیاسی مهاجر افغانی در آلمان به همجنس‌گرایان چه گونه است؟

برخورد گروه‌های زنان مهاجر افغانی در آلمان به همجنس‌گرایان چه گونه است؟

با تقدیم سلام‌های گرم

می‌خواهم بگویم که من در مورد پرسش‌هایی که فرستاده بودید، اطلاعات ندارم. این مسئله برای مردم افغانستان و مخصوصاً برای زنان کامیلان تابو است. معذرت می‌خواهم.

با تقدیم احترام، آ.

## مصاحبه تلفنی با ف

شرایط زندگی زنان همجنس‌گرا در افغانستان چیست؟

تا حکومت نجیب الله روابط همجنس‌گرایانه به شکلی مخفی بودند. اما ما می‌توانستیم در موارد زیادی آشکارا حدس بزنیم و یا مشاهده کنیم که مردهائی با مردهائی بودند و یا زنهائی به زنهای دیگری علاقه نشان می‌دادند. اما این رابطه در میان خود این زنها و مردها بود. هیچکس علاقمندی نشان نمی‌داد آن را به بیرون برود. این رابطه تنها در میان خانواده‌ها بود. کسی هم به کسی کاری نداشت. شاید اگر رابطه رسمی می‌شد، به مشکل جدی بر می‌خورد. شاید در چنین حالتی علیه آن اقدامی می‌شد. اما هیچکس این رابطه را رسماً به بیرون نمی‌برد.

این رابطه تنها در میان مردان بود یا زنانی هم بودند که آشکارا زنان را دوست داشتند؟

من در دورانی که در افغانستان دانشجوی بودم، در خانه دانشجویان، زنانی که همدیگر را دوست داشتند را به چشم خودم می‌دیدم. دخترهائی بودند که دخترها را دوست داشتند. همه هم می‌دانستند که آنها با هم هستند. اما تقریباً تنها آنهائی به چشم می‌آمدند که تیپی مردانه داشتند. حتی بعضاً اسم مردها را روی خودشان می‌گذاشتند. برای مثال اسم یک نفرشان فریدون بود. آنوقت‌ها کمتر رویش فکر می‌شد. آنها با هم صفا می‌کردند.

*این رابطه احساس میان زنها چگونه ارزیابی می‌شد؟*

این رابطه البته مثبت دیده نمی‌شد، اما زیاد هم رویش حرف زده نمی‌شد. پشت سرشان بد گفته می‌شد، اما کسی از آنها ممانعت نمی‌کرد. در مجموع خیلی آزادی بود. تا روزی که مجاهدین پایشان را آنجا گذاشتند. قبل از مجاهدین مسئله خجالت و اینها وجود نداشت. زنها لباس مردانه می‌پوشیدند و با زنها بودند.

*من شنیده‌ام که بخاطر این رابطه، زنها را از خوابگاه دانشگاه بیرون می‌کردند. این خبر درست نیست؟*

نه، در زمان دانشجویی من اینطور نبود. به خاطر این قضیه کسی را از خوابگاه دانشگاه بیرون نمی‌کردند. خیلی بیشترها چرا، شاید هم زنی را از خوابگاه بیرون می‌کردند. ولی در سال‌های دانشجویی من زنان زیادی در دانشگاه بودند، که با زنها دیگر رابطه داشتند. من خیلی‌هایشان را آن دوران نمی‌توانستم تشخیص بدهم. حالا که اینجا آمده‌ام، فهمیدم که آنها در آن دوران چنین رابطه‌ای داشته‌اند.

*برخورد افغانیان مقیم آلمان به مسئله همجنس‌گرایی چیست؟*

همجنس‌گرایی در اینجا تابوست. بسیار مشکل می‌توان با افغانی‌ها در اینجا در مورد این رابطه صحبت کرد. در افغانستان بیست و چهار، بیست و پنج سال است که جنگ است. کسانی که اینجا آمده‌اند کسانی بودند که آزادی‌های زیادی داشتند. آزادی بیان، آزادی رفتار. آدمهای خیلی فعالی بودند. اینها اما اینجا خاموش هستند. نمی‌شود تکانشان داد. برداشت‌های منفی زیادی نسبت به روابط آزاد اجتماعی دارند. بخصوص کسانی که خانواده دارند، بچه دارند. راجع به این مسائل خیلی مشکل می‌شود با این آدمها کار کرد. بخصوص مردهایشان افکار منفی زیادی دارند. جلوی حرکت زنان را می‌گیرند. نمی‌گذارند زنهایشان حتی به مرکز ما که یک مرکز مشاوره هست بیایند. علیه ما تبلیغ می‌کنند. خیلی کار می‌خواهد که اینها را عوض کرد.

*زنان فعال در افغانستان به این مسئله چگونه برخورد می‌کنند؟*

در شرایط فعلی نمی‌شود به طور رسمی به نفع این رابطه کاری کرد. اگر چه در جنوب رابطه مرد با مرد زیاد است. حتا در زمان طالبان مردی با مرد



دیگری ازدواج کرد. با این حال در مجموع این رابطه نتوانسته شکلی علنی و رسمی بگیرد. شاید قرن‌ها طول بکشد که چنین رابطه‌ای را بشود در جامعه افغان رسمی کرد. زنها در حال حاضر غرق چیزهایی که از دست داده‌اند هستند. در صدد این هستند که چادرشان را از سرشان بر دارند. آزادی بیرون آمدن از خانه را به دست بیاورند. آنها بیشتر درگیر به دست آوردن آزادی‌های اجتماعی‌شان هستند.

*چگونه می‌توان مناسبات حاضر را به نفع همجنس‌گرایان تغییر داد؟*

به نظر من باید چپها در این زمینه قدمی بردارند. بخصوص کسانی که فعال هستند. اینها باید روی افکار آدمها در اینجا کار کنند. روی افکار مردان کار کنند. خیلی‌ها هستند که به خاطر فعالیتشان خانواده‌شان را کنار گذاشته‌اند و به مسائل اجتماعی می‌پردازند. مثل خود من. ما باید کاری کنیم که افکار و رفتار افغان‌های اینجا تغییر کند. آزادتر فکر و عمل کنند. اما تجربه من نشان داده که این کار مشکلی است. هنوز خیلی کار می‌خواهد.